شاپا: ۴۶۴۱ - ۲۰۰۸

۵۴ فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی - دوره ۱۴، شماره ۲، بهار ۱۴۰۱
مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم

عدالت معرفتی در بین جوانان: از فضای مجازی تا سیاست‌گذاری
سیمین ویسی، محمدسعید ذکایی، اردشیر انتظاری

زیست-مقاومت بدیل زیست-قدرت: تحلیلی بر خودتحقق‌بخشی جمعیت فرودستان در تاریخ معاصر ایران
فرجاد ناطقی، ابراهیم توفیق

بازشناخت بایستگی‌ها و کارکردهای مطالعات میان‌رشته‌ای: مفاهیم حقوقی و ادبی
رسول افضلی، مهیار علوی‌مقدم، محمود فیروزی‌مقدم

چیزی میان هنر و تجارت: مطالعه جامعه‌شناختی جنبش هنرها و صنایع‌دستی مدرن ایران
زینب شفیعی

زن جدید به‌مثابهٔ امر مدرن شهری در سینمای موج نوی پیشاانقلاب:
مورد مطالعه، فیلم‌های آقای هالو (۱۳۴۹) و بلوچ (۱۳۵۱)
جواد نعمت‌اللهی، علیرضا صیاد

مطالعه تأثیر توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار بر سلامت اجتماعی آنان
حسینعلی قجری، حق پرست فاطمه

مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی | پیاپی ۵۴، دوره ۱۴، شماره ۲، بهار ۱۴۰۱
امتیاز: ۳/۱۱/۱۴۵۲ — ۱۳۸۸/۰۹/۰۳ کمیسیون نشریات وزارت عتف

هیئت تحریریه

حسین ابراهیم‌آبادی، دانشیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **عباس اشرفی**، دانشیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبایی؛ **اکارت اهلرز**، استاد جغرافیا دانشگاه بن؛ **مرتضی بحرانی**، دانشیار اندیشه سیاسی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **سعید بهشتی**، استاد فلسفهٔ تعلیم وتربیت اسالمی، دانشگاه تربیت مدرس؛ **هادی خانیکی**، استاد علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی؛ **داریوش رحمانیان**، دانشیار تاریخ دانشگاه تهران؛ **محمد روشن**، دانشیار حقوق خصوصی، مدرسه عالی شهید مطهری؛ **محمدتقی رهنمایی**، استاد جغرافیا دانشگاه تهران؛ **محمدهادی زاهدی‌وفا**، دانشیار اقتصاد دانشگاه امام صادق(ع)؛ **احمدحسین شریفی**، استاد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ **مقصود فراستخواه**، استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ **مایکل کوک**، استاد اسلام‌شناسی دانشگاه پرینستون؛ **رضا ماحوزی**، دانشیار فلسفه علم پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **فتح‌الله مجتبایی**، استاد ادیان و عرفان دانشگاه تهران؛ **مهدی محمدزاده**، استاد هنر دانشگاه هنر تبریز؛ **محمدعلی مظاهری**، استاد روانشناسی دانشگاه شهیدبهشتی؛ **عباس منوچهری**، استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس؛ **محمود مهرمحمدی**، استاد برنامه‌ریزی درسی، دانشگاه تربیت مدرس؛ **حسین میرزایی**، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

داوران این شماره

ناصرالدین علی تقویان، استادیار فلسفه، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **یدالله جلالی پنداری**، استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد؛ **محمدصالح حسین‌زاده**، استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه امام حسین؛ **اعظم راودراد**، استاد علوم اجتماعی و ارتباطات دانشگاه تهران؛ **محمد روزخوش**، استادیار جامعه‌شناسی، پژوهشگاه فرهنگ هنر و ارتباطات؛ **رضا صفری شالی**، استادیار جامعه‌شناسی توسعه، دانشگاه خوارزمی؛ **امیر عظیمی**، استادیار جامعه‌شناسی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی؛ **غلامرضا غفاری**، دانشیارجامعه‌شناسی دانشگاه تهران؛ **محمدرضا کلاهی**، استادیار جامعه‌شناسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **رضا ماحوزی**، دانشیار فلسفه علم، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **محمدرضا مریدی**، استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران؛ **سیدعبدالامیر نبوی**، دانشیار علوم سیاسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

کارشناس فصلنامه: مهناز شاه‌علی‌زاده
ویراستار فارسی: اعظم کهنی
ویراستار انگلیسی: شکیل احمد

مقالات منتشرشده در فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان آن است و ضرورتاً مورد تأیید پژوهشکده نیست.

دریافت مقاله صرفاً از طریق سایت (www.isih.ir) امکان‌پذیر است.

پایگاه‌های نمایه‌کننده

صاحب امتیاز
مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول
حجت‌الاسلام والمسلمین رضا غلامی

سردبیر
حسین ابراهیم‌آبادی

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مؤمن‌نژاد (گلستان یکم) شماره ۱۲۴
تلفن: ۲۲۵۷۰۷۱۹ / پست الکترونیکی: info@isih.ir / وبگاه: www.isih.ir
قیمت: ۴۰۰،۰۰۰ ریال

شیوه‌نامه نگارش و شرایط پذیرش مقاله

۱. مقاله، میان‌رشته‌ای و دارای ویژگی‌های پژوهشی باشد و میان‌رشتگی، در چکیده و متن مقاله به‌خوبی تبیین و توضیح داده شود؛

۲. در راستای اولویت‌های پژوهشی فصلنامه باشد و پیش‌تر در نشریه‌های داخلی و خارجی یا مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی چاپ نشده یا به‌طور همزمان برای انتشار به جایی دیگر واگذار نشده باشند؛

۳. نثر مقاله و شیوایی نگارش از جمله معیارهای مهم داوری مقاله است.

۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد که در آن خلاصه‌ای از موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌های مقاله قید شود.

۵. کل مقاله بین ۷هزار تا ۹ هزار کلمه باشد و دارای نوآوری باشد.

۶. مشخصات نویسندگان به این ترتیب ذکر شود: مرتبه علمی، رشته تحصیلی، گروه، دانشکده، دانشگاه و یا سازمان (پژوهشکده، پژوهشگاه) و پست الکترونیکی آکادمیک.

۷. معادل غیرفارسی اسامی و مفاهیم مهم در پاورقی هر صفحه آورده شود.

۸. ارجاعات درون متنی به صورت (نام مؤلف، سال انتشار، شماره صفحه) نگارش شود. برای مثال: (علوی و عبداللهزاده، ۲۰۰۳، ۲۵).

۹. تهیه چکیده گسترده به زبان انگلیسی برای مقاله‌های پذیرفته شده ضروری است.

۱۰. مقاله دارای فهرست منابع و مأخذ مستند و کامل و اطلاعات کتاب‌شناختی معتبر باشند و به سبک APA نگارش شود؛ برخی موارد در ذیل آمده است. برای دریافت کامل شیوه‌نامه به سایت مراجعه نمایید.

کتاب	الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). *عنوان کتاب* (شماره چاپ). محل انتشار: نام انتشارات.
	آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی* (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی _ فرهنگی. Morreale, S. P., Spitzberg, B. H., & Barge, J. K. (2007). Human communication: Motivation, knowledge and skills (2nd ed). Belmont, CA: Thonson Wadsworth.
مقاله در نشریه	الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. *نام نشریه*، دوره یا سال (شماره)، صفحه پایان-صفحه آغاز.
	ایمان، محمدتقی (۱۳۸۰). نقد روش‌های کمی و لزوم توجه به روش‌های کیفی در پژوهش رسانه‌ها در ایران. *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، ۱۶(۲)، ۱۴۷-۱۳۱. Lynch, J. (2006). It's not easy being interdisciplinary. *International Journal of Epidemiology*, 35, 1119-1122.
مقاله در کنفرانس	الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. نام و نام‌خانوادگی (ویراستار)، *نام اثری که مقاله در آن چاپ شده است*. مقاله منتشر شده در عنوان کنفرانس، محل برگزاری (صفحه پایان - صفحه آغاز). محل نشر: نام ناشر.
	جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰). تولید علم ایران. در محمدصادق حسینی (ویراستار)، *مجموعه مقالات علم در ایران*. مقاله منتشرشده در کنفرانس علوم اجتماعی ایران، تالار قدس (صص۲۸-۲۵). تهران: انجمن جیحون. Rowling, L. (1993, September). Schools and grief: how does Australia compare to the United States. In Wandarna coowar: Hidden grief. paper presented at the proeedings of the 8th National Conference of the National Association for Loss and Grief (Australia). Yeppoon, Queensland (pp. 196-201). Turramurra, NSW: National Association for Loss and Grief.
پایان نامه	الگوی کلی: نام‌خانوادگی نویسنده، نام (تاریخ). عنوان پایان‌نامه (پایان‌نامه منتشرنشده ...). دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور.
	جهانگشای رضایی، مصطفی (۱۳۸۴). *طراحی و بکارگیری نرم افزار ارزیابی عملکرد واحدهای خودروسازی* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران، ایران. Kassover, A. (1987). Treatment of abusive males: Voluntary vs. court-mandated referrals (Unpublished doctoral dissertation). Nova University, Fort Lauderdale, FL.

۱۰. دریافت مقاله به صورت الکترونیکی و از طریق سایت www.isih.ir می‌باشد.

۱۱. مقاله‌های ارسالی مورد ارزیابی داوران تعیین‌شده از طرف هیئت تحریریه قرار خواهند گرفت و پذیرش نهایی آنها منوط به تأیید هیئت تحریریه است؛

۱۲. مسئولیت مطالب، نظریات و اطلاعات ارائه شده در مقاله‌ها و صحت و سقم آنها برعهده مؤلف یا مؤلفان است.

فهرست مقالات

عدالت معرفتی در بین جوانان: از فضای مجازی تا سیاست‌گذاری
سیمین ویسی، محمدسعید ذکایی، اردشیر انتظاری / ۱

زیست‌ـمقاومت بدیل زیست‌ـقدرت: تحلیلی بر خودتحقق‌بخشی جمعیت فرودستان در تاریخ معاصر ایران
فرجاد ناطقی، ابراهیم توفیق / ۲۹

بازشناخت بایستگی‌ها و کارکردهای مطالعات میان‌رشته‌ای: مفاهیم حقوقی و ادبی
رسول افضلی، مهیار علوی‌مقدم، محمود فیروزی‌مقدم / ۵۹

چیزی میان هنر و تجارت: مطالعه جامعه‌شناختی جنبش هنرها و صنایع‌دستی مدرن ایران
زینب شفیعی / ۸۷

زن جدید به‌مثابهٔ امر مدرن شهری در سینمای موج نوی پیشاانقلاب: مورد مطالعه، فیلم‌های آقای هالو (۱۳۴۹) و بلوچ (۱۳۵۱)
جواد نعمت‌اللهی، علیرضا صیاد / ۱۲۵

مطالعه تأثیر توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار بر سلامت اجتماعی آنان
حسینعلی قجری،حق پرست فاطمه / ۱۵۱

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۲۷-۱، پیاپی ۵۴، بهار ۱۴۰۱

ویسی، سیمین، ذکایی، محمدسعید؛ و انتظاری، اردشیر (۱۴۰۱). عدالت معرفتی در بین جوانان: از فضای مجازی تا سیاست‌گذاری. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۲۷-۱. doi: 10.22035/isih.2022.4588.4541

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: http://www.isih.ir/article_392.html http://dx.doi.org/10.22035/isih.2022.4588.4541

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

عدالت معرفتی در بین جوانان: از فضای مجازی تا سیاست‌گذاری

سیمین ویسی[۱]، محمدسعید ذکایی[۲]*، اردشیر انتظاری[۳]

دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۹؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۵

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل جامعهٔ ایرانی بحث عدالت است. مبحث اصلی مقالهٔ حاضر، عدالت معرفتی و شکاف میان تعاریف آن در زندگی روزمره و سیاست‌گذاری‌هاست. صفحات افراد جوان در شبکه‌های اجتماعی اینستاگرام، توئیتر، فیسبوک (متا)، یوتیوب و تلگرام به‌صورت هدفمند انتخاب شده‌اند و به قوم‌نگاری مجازی، تحلیل مضمون و نشانه‌شناختی آن‌ها پرداخته‌ایم. از سوی دیگر، متون سیاست‌گذاری نیز تحلیل مضمون شدند. یافته‌های فضای مجازی بی‌عدالتی معرفتی هرمنوتیکی را تأیید می‌کنند؛ شاهد دو نوع دیگری‌سازی در فضا هستیم که اولی نخبه‌گرایانه و دومی مبتنی بر خوانش گفتمان حاکم از معیار بودن است که افراد سعی در مقابله با آن‌ها دارند. پیامدهای این دیگری‌سازی‌ها شامل تباین میان احکام رسمی و نظرات مردم، قطبی‌شدن جامعه، بی‌صدایی و مسئله‌آمیزشدن امر تفاوت است. عدالت معرفتی در دو سطح ملی و فراملی که با یکدیگر در پیوندند نیز خود را در داده‌ها آشکار ساخت. بررسی اسناد سیاست‌گذاری مربوطه مؤید کافی‌نبودن زمینه‌های مشارکت جوانان در تصمیم‌گیری‌های کلان، بی‌توجهی به سبک زندگی‌های گوناگون، دیگری‌سازی، نگرش آسیب‌شناسانه و پلیسی و قضایی‌کردن مسائل است. به نظر می‌رسد با رفع نواقص برنامه‌های موجود و عملیاتی‌سازی آن‌ها، بهره‌گیری از ظرفیت علمی دانشگاه‌ها و حرکت از تفکر پرتگاهی از طریق راهبردهای پیوندزدایی و کثرت رادیکال بتوان شاهد رفع بی‌عدالتی معرفتی به‌خصوص در میان جوانان بود.

کلیدواژه‌ها: عدالت معرفتی، عدالت تصدیقی، عدالت هرمنوتیکی، رهایی از بی‌عدالتی معرفتی

---

۱. دکترای جامعه‌شناسی فرهنگی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

۲. استاد جامعه‌شناسی، گروه مطالعات فرهنگی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

zokaei@atu.ac.ir

۳. دانشیار جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

۱. مقدمه

عدالت از جمله مفاهیم چالش‌برانگیز از دوران باستان تاکنون بوده است و به تعبیر نویسندگان مختلف مانند شعبانی (۱۳۶۹)، ستاری (۱۳۷۰)، حقیقت (۱۳۷۴) و فیرحی (۱۳۹۲) همواره یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در میان ایرانیان بوده است. طرح ملی سنجش سرمایهٔ اجتماعی کشور در سال ۱۳۹۳ و غفاری (۱۳۹۷) در پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در میان گروه‌های مختلف جوانان دانشجو و غیردانشجو به این نتیجه رسیدند که احساس بی‌عدالتی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قضایی و قومی در جامعهٔ ایرانی وجود دارد. با وجود این، تاکنون به اهمیت صورتی از بی‌عدالتی که با شکاف‌افتادن میان قدرتمندان و سایرین ابتدا در سطح زبانی و در زندگی روزمره و سپس در ساختارهای کلان و عینی اتفاق می‌افتد، توجهی نشده است. گرچه برخی نویسندگان همچون سروش(۱۳۷۶) به قدرت معرفت و نابرابری‌های ناشی از آن در سطح حاکمیت اشاره کرده بودند، اما پژوهشی تجربی که بتواند فرایندهای شکل‌گیری عدالت (بی‌عدالتی) معرفتی در جامعه را شناسایی کند، صورت نگرفته است.

در فضای مجازی به دلیل حضور گروه‌های گوناگون و خودابرازی آن‌ها و به‌طور خاص جوانان که بیشترین کاربران را تشکیل می‌دهند، می‌توان به‌خوبی عدالت معرفتی و شیوهٔ برساخت تعاریف افراد از آن را مشاهده کرد. شناسایی تعریف عدالت معرفتی و مقایسه با برساخت آن در متون سیاست‌گذاری می‌تواند سبب کاهش فاصلهٔ قدرت میان جوانان و سیاست‌گذاران و تقریب دیدگاه‌ها در مورد عدالت شود که نه تنها در سیاست‌گذاری‌ها می‌تواند مورد توجه قرار گیرد بلکه در کنش هر روزه نیز از بیگانگی افراد نسبت به ساختارها جلوگیری می‌کند. پرسش اساسی پژوهش حاضر، چگونگی برساخت عدالت معرفتی در دو بعد تصدیقی و هرمنوتیکی در زندگی روزمرهٔ جوانان ایرانی و سیاست‌گذاری‌های مربوط به آنان است. همان‌طور که قاراخانی (۱۳۹۳) می‌گوید سیاست اجتماعی به‌عنوان حوزهٔ بینارشته‌ای می‌تواند از رهیافت‌ها، روش‌ها، دستاوردها و یافته‌های رشته‌های گوناگون استفاده کرده و از طرفی پلی میان پژوهشگر دانشگاهی و سیاست‌گذار باشد.

۲. پیشینهٔ پژوهش

بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده دربارهٔ عدالت معرفتی در زمینهٔ درمانی بوده‌اند. کارل و کید[1] (۲۰۱۴) در پژوهش خود با عنوان «بی‌عدالتی معرفتی در مراقبت‌های بهداشتی یک تحلیل فلسفی» بر شناخت پدیدارشناسانه تأکید کرده‌اند، زیرا افراد بیمار به دلیل نسبت‌داده‌شدن احتمالی ویژگی‌هایی همچون غیرقابل فهم‌بودنِ شناختی، بی‌ثباتی عاطفی و غیرقابل درک‌بودنِ جنبه‌های بیماری، دچار بی‌عدالتی معرفتی می‌شوند.

کید و کارل (۲۰۱۷) در پژوهشی با عنوان «عدالت معرفتی و بیماری» نشان داده‌اند که باید تعادلی میان معرفت ساختاری پزشکان و معرفت به‌حاشیه‌رفتهٔ بیماران، از طریق کشف این بی‌عدالتی، تحلیل انتقادی طیف کلیشه‌های بیماری و مطالعات اجتماعی-معرفتی با هدف اصلاح نهادهای معاصر به‌وجود آید.

نیوبیگینگ و ریدلی[2] (۲۰۱۸) در پژوهش خود با عنوان «مبارزات معرفتی: نقش وکالت در ارتقای عدالت معرفتی و حقوق در سلامت ذهنی» نشان داده‌اند که افراد دچار پریشانی ذهنی در معرض پیش‌فرض‌های غیرمنطقی و بی‌عدالتی معرفتی قرار دارند و وکیلان می‌توانند مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی متفاوتی را برای پریشانی روانی تأمین کنند.

لی، هرشمن و جانستون[3] (۲۰۱۹) در پژوهش خود با عنوان «چگونه می‌توان درک مددکاران اجتماعی را در تعاملات روزمره به مددجویان منتقل کرد؟ به سوی عدالت معرفتی» تلاش کرده‌اند تا الگوهای گفتاری ناعادلانه از نظر معرفتی را در رفتارهای اجتماعی و بالینی نشان دهند. بیوتر[4] (۲۰۱۹) در پژوهش خود با عنوان «بی‌عدالتی معرفتی و طبقه‌بندی روانپزشکی» معتقد است به دلیل نقش ارزش‌ها در طبقه‌بندی‌های روان‌پزشکی، مجموعه‌ای از معیارهای تشخیصی نادرست، تلویحی یا ناقص به وجود آمده‌اند که با مشارکت‌دادن بیماران در دسته‌بندی‌سازی‌ها قابل پیشگیری هستند.

1. Carel & Kidd
2. Newbigging & Ridley
3. Lee, Herschman & Johnstone
4. Bueter

گلدینگ[1] (۲۰۱۲)، مردیث[2] (۲۰۲۰)، واکر[3] (۲۰۲۰) و استراود و کرفوت[4] (۲۰۲۱) رابطهٔ میان عدالت معرفتی و دانش را بررسی کرده‌اند. گلدینگ در پژوهش خود با عنوان «پیشرفت معرفتی: ساختاری برای فهم و ارزیابی پرسش» ساختار و حوزهٔ جدیدی از تحقیقات ــ پیشرفت معرفتی ــ را معرفی می‌کند که در آن از طریق ایجاد ایده‌های بهتر و توسعهٔ مهارت‌های تحقیق، معلمان و دانش‌آموزان می‌توانند تحقیق را بهتر درک کرده، در آن مشارکت داشته و آن را ارزیابی کنند.

مردیث در پژوهش خود با عنوان «خلق فضای کنش گفت‌وگویی: به سوی عدالت معرفتی در آموزش عالی» تلاش کرده است نقش دانشگاه‌ها را در چگونگی ایجاد فضاهای مشارکتی، رابطه‌ای و گفت‌وگویی برای ایجاد دانش و اقدامات سیاسی توصیف و نظریه‌پردازی کند. واکر در پژوهش خود با عنوان «شکست‌ها و احتمالات عدالت معرفتی، با برخی پیامدها در آموزش عالی» با بررسی مثالی از جنبش سیاسی در افریقای جنوبی در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نشان داده است که اصول بی‌عدالتی و آپارتاید سیاسی یکسان بوده و شامل بی‌عدالتی تصدیقی و هرمنوتیکی است. او اهمیت این چارچوب مفهومی را برای شیوه‌های آموزش عالی تحول‌آفرین و چگونگی کمک این شیوه‌ها به عدالت معرفتیِ بیشتر در آموزش عالی را نشان می‌دهد.

استراود و کرفوت در پژوهش خود با عنوان «استعمار دوبارهٔ آموزش عالی: چند زبانگی، شهروندی زبانی و عدالت معرفتی» با بررسی انتقادی سه راهبرد زبانی شامل داربست‌زدن به زبان کلانشهرهای استعماری، روشنفکری یا درون‌زایی و استفاده از ترجمهٔ زبان طی سه سال در افریقا، شهروندی زبانی را به‌عنوان راه‌حل بی‌عدالتی معرفتی شناسایی کرده‌اند. کایا و بنونتو[5] (۲۰۲۲) پژوهشی با عنوان «عدالت معرفتی به‌عنوان قابلیت سیاسی جوانان رادیکال در اروپا موردی از تولید دانش با محققان داخلی» انجام داده‌اند. این پژوهش به دنبال ایجاد

1. Golding
2. Meredith
3. Walker
4. Stroud & Kerfoot
5. Kaya & Benevento

الگویی است که در تحقیقات بتوان از همکاری محققان ارشد با جوانان حاشیه‌نشین استفاده کرد و تحقیقات معتبرتری انجام داد.

پژوهش‌های پیشین، از نظریهٔ عدالت معرفتی فریکر در زمینه‌های محدودی استفاده کرده‌اند. با الهام از آن‌ها برآنیم که با بهره‌گیری از دانش گروه‌های حاشیه‌نشین (در اینجا جوانان) در ساخت معانی رسمی به‌خصوص با واسطه قرار دادن پژوهشگران و ساخت دانشگاهی می‌توان از بی‌عدالتی معرفتی تصدیقی و هرمنوتیکی در دو حوزهٔ فرهنگ روزمره و سیاست‌گذاری‌ها به‌عنوان زیرین‌ترین و ساختاری‌ترین لایه‌های فرهنگ در ایران جلوگیری کرد.

۳. مبانی نظری

بدون توجه به آنچه میراندا فریکر[1] (۲۰۰۷) با عنوان عدالت معرفتی[2] از آن یاد می‌کند، بررسی ابعاد عدالت، ممکن و کامل نیست. بی‌عدالتی معرفتی ممکن است سریعاً ما را به فکرکردن دربارهٔ توزیع ناعادلانهٔ آنچه می‌تواند سرمایهٔ فرهنگی یا کالاهای معرفتی مانند اطلاعات یا آموزش تلقی شود، وادار کند. باوجود این، فریکر بر دو صورت از بی‌عدالتی معرفتی تأکید دارد که در نوع خود مشخصاً معرفتی هستند:

> بی‌عدالتی تصدیقی[3] زمانی اتفاق می‌افتد که تعصب باعث می‌شود شنونده اعتبار کمی به کلمات گوینده بدهد. بی‌عدالتی هرمنوتیکی[4] در مرحلهٔ قبل اتفاق می‌افتد، یعنی زمانی که شکاف در منابع تفسیر جمعی باعث می‌شود هنگامی‌که فرد می‌خواهد به تجربهٔ جمعی خویش معنا ببخشد به صورت ناعادلانه متضرر گردد (فریکر، ۲۰۰۷، ۱).

عدالت هرمنوتیکی که به «معنای تجربه اجتماعی» اشخاص اعتبار می‌بخشد، مقدمهٔ عدالت تصدیقی است که به «تجربه اجتماعی» اشخاص اعتبار می‌دهد. توانایی اشخاص برای معنابخشی به تجربه‌های اجتماعی‌شان ریشه در قدرت آن‌ها در کنش‌های هر روزه و نیز تعامل با قدرت دارد. بر اساس پژوهش فریکر (۲۰۰۳) با عنوان «بی‌عدالتی معرفتی و نقشی

1.Miranda Fricker
2. epistemic justice
3. testimonial injustice
4. hermeneutical injustice

برای فضیلت در سیاست دانستن»، بی‌عدالتی تصدیقی هنگامی رخ می‌دهد که تعصب شنونده منجر به این شود که گوینده اعتبار کمتری نسبت به آنچه وی سزاوار است دریافت کند. طبق نظر کودی[1]، رقابت برای اعتبار یکی از ویژگی‌های مهم زندگی اجتماعی و سیاسی ماست: «برخی کمتر از آنچه که سزاوار آن هستند از این امر برخوردارند، زیرا دیگران بیشتر از آنچه شایستهٔ آن هستند، دریافت کرده‌اند» (۲۰۱۷، ۶۳). فریکر مفهوم «حاشیه‌نشینی هرمنوتیکی»[2] را دربارهٔ «گروهی که دسترسی به مشارکت برابر در تولید معانی اجتماعی ندارند» توضیح داده است (۲۰۱۳، ۱۳۱۹). برخی از گروه‌های اجتماعی، برای مثال کسانی که در طرح معانی اجتماعی نقشی مهم دارند، از جمله روزنامه‌نگاران و دانشگاهیان، سیاست‌مداران و سیاست‌گذاران، مردان و مرکزنشینان در تولید معانی از دیگران وضعیت بهتری دارند و به همین دلیل از قدرت هرمنوتیکی بیشتری برخوردارند.

فریکر از نوعی قدرت اجتماعی نام می‌برد که نه‌تنها به هماهنگی عملی اجتماعی بلکه به یک هماهنگی اجتماعی تخیلی نیاز دارد. «هرگاه عملیاتی از قدرت انجام شود که تا حد قابل‌توجهی به چنین برداشت‌های تخیلی مشترک از هویت اجتماعی بستگی داشته باشد، در این صورت قدرت هویت در کار است» (فریکر، ۲۰۰۷، ۱۴). متفکران مکتب کنش متقابل نمادین همچون کولی، مید و دیگران استدلال می‌کنند که ارزیابی‌های شخصی از نظر موقعیتی به گونه‌ای ساخته می‌شوند که با ارزیابی‌های دیگران مطابقت داشته باشند (سینکلر و هانتسینگر[3]، ۲۰۰۸). هویت در نوعی تبادل گفتمانی درگیر می‌شود که در آن می‌توان دانش و در وسیع‌ترین سطح، معنا را به شنونده منتقل کرد. شنونده از طریق عواملی همچون کلیشه، در مورد اعتبار گوینده قضاوت ناعادلانه‌ای خواهد داشت، درنتیجه ممکن است شنونده از نظر اخلاقی دچار اشتباه شود و ظرفیت گوینده به‌عنوان یک داننده تضعیف شده و «اعتبار کمتری نسبت به دیگران کسب کند که کسری اعتبار نامیده می‌شود» (فریکر، ۲۰۰۷، ۱۷). تبعیض ساختاری زمانی رخ می‌دهد که سیاست اجتماعی، قوانین یا سایر کردارهای نهادینه،

1. Coady
2. hermeneutical marginalization
3. Sinclair & Huntsinger

دیگر برای گروه انگ‌خورده به‌صورت انباشتی و در طولانی‌مدت فایده‌ای نداشته باشند (لینک، فلان و هاتزنبوهلر[1]، ۲۰۱۴). این ساختارها ممکن است مادی بوده و شامل نهادها و رویه‌های اجتماعی باشند که از قدرتمندان حمایت می‌کنند. همچنین ممکن است هستی‌شناسانه خوانده شوند، به این معنی که قدرتمندان به‌نوعی دنیای اجتماعی را تشکیل می‌دهند یا اینکه می‌توان آن‌ها را معرفت‌شناختی خواند، به این ترتیب که افراد قدرتمند امتیاز ناعادلانه‌ای در ساختن درک اجتماعی جمعی دارند (فریکر، ۲۰۰۷).

مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نقش‌های اجتماعی، شیوه‌های کنترل اجتماعی و اِعمال قدرت، نظم‌دادن به معانی و تجربیات و به‌طور کلی ساختارهایی در هر نظم اجتماعی وجود دارند که از طریق زبان خاصی بازتولید می‌شوند. بازیل برنشتاین[2] دو نوع زبان یا کد را شناسایی کرده است: «کدهای بسط‌یافته[3] جزئیات کلامی را برای مقاصد ذهنی تسهیل می‌کنند. درحالی‌که کدهای محدود[4] توضیحات کلامی را برای چنین مقاصدی محدود می‌کنند» (۱۹۶۲، ۹۰). در کدهای زبانی محدود، معانی به‌شدت انضمامی، توصیفی، خلاصه، غیرانتزاعی و وابسته به موقعیت‌اند درحالی‌که در زبان بسط‌یافته، عبارات به‌صورت فردی و با معانی و انگیزه‌های شخصی تنظیم می‌شوند (آتکینسون[4]، ۲۰۰۲). بر اساس این دو نوع زبان، برنشتاین میان دو نوع ساختار دانش تمایز قائل می‌شود: «ساختارهای افقی دانش برخلاف ساختارهای عمودی دانش که مبتنی بر کدهای یکپارچه‌اند، براساس کدهای مجموعه‌ای یا سریالی، ادغام زبان در یک مورد و انباشت زبان در موارد دیگر هستند» (۲۰۰۰، ۱۶۲). «پیشرفت در دانش افقی از طریق انسجام نظری اتفاق نمی‌افتد، بلکه از طریق معرفی زبان‌های جدیدی صورت می‌گیرد که چشم‌اندازهای جدید، سؤالات جدید، مسائل جدید و سخنگویان جدید را به وجود می‌آورند» (مولر[5]، ۲۰۰۶، ۱۲). دانش مورد نظر برنشتاین تنها محدود به علم مدرن نمی‌شود بلکه فهم متعارف روزمرهٔ افراد را نیز شامل

1. Link, Phelan & Hatzenbuehler
2. Basil Bernstein
3. elaborated code
4. restricted codes
4. Atkinson
5. Muller

می‌شود. از آنجایی که زبان معیار و دانش روزمره و رسمی برخاسته از آن به‌عنوان زبان مشروع شناخته شده و گفتمان رسمی و سیاست‌گذاری‌ها نیز به‌وسیلهٔ آن صورت می‌گیرند، بسیاری از گروه‌های موجود در جامعه کنار گذاشته می‌شوند. از نظر بوردیو[1] (۱۹۹۱)، سیستم آموزش رسمی باعث بی‌ارزش‌شدن شیوه‌های مردمیِ بیان و نیز کنارزدن آن‌ها به‌عنوان زبان مخفی[2] و سخنان نامفهوم[3]، و در نهایت به‌رسمیت‌شناختن تحمیلی زبان مشروع شد (بوردیو و پاسرون[4]، ۱۹۹۰). «مادران طبقهٔ متوسط به دلیل توانایی‌های زبانی‌ای که دارند هم خود بهتر می‌توانند عادتواره‌های مناسب را بازتولید کنند و هم آن‌ها را به فرزندانشان آموزش می‌دهند» (ری[5]، ۱۹۹۸، ۶۹). این سرمایه‌های فرهنگی موجب می‌شوند تا «این تفاوت‌های فرهنگی به غلط تفاوت در توانایی‌های فردی تعبیر شوند» (راوول و لینگارد[6]، ۲۰۱۳، ۱۲۰). «ساختار یک طبقه که براساس عادتواره‌های آن بازتولید می‌شود، در سطح اجتماعی در ارتباط با سایر طبقات و تحت تأثیر آن‌هاست» (کارسنتی[7]، ۲۰۱۳، ۸۳).

بوردیو ارتباط میان عادتواره و میدان را به همدستی هستی‌شناختی تعبیر می‌کند (رابینز[8]، ۱۹۹۸). او در کتاب سلطهٔ مردانه می‌گوید، «وقتی تقابل‌های دوتایی را تنها به کار می‌بریم، قراردادی به نظر می‌رسند اما هنگامی که به یک سیستم تقابل‌های دوتایی متصل می‌شوند، آن‌ها را به‌عنوان ضروریات عینی و ذهنی درمی‌یابیم. این تقابل‌ها به‌وسیلهٔ شباهت در تفاوت‌ها و نیز از طریق بازی خستگی‌ناپذیر جابه‌جایی و استعاره‌های زبانی به اندازهٔ کافی برای حمایت از یکدیگر مطابقت دارند» (بوردیو، ۲۰۰۲). در این نظام گفتمانی، اگر یک واژه آغشته به معانی اقتدارآمیز و تجویزشده باشد، می‌تواند تعاریف مشروع خود را تحمیل،

1. Bourdieu
2. Argot:
عبارات و اصطلاحات غیررسمی که در زبان استاندارد در نظر گرفته نمی‌شوند و تنها در میان گروهی از مردم یک ناحیه، طبقهٔ اجتماعی خاص، افراد شاغل در یک حرفه و خلاصه در میان گروهی خاص رایج بوده و پذیرفته شده‌اند.
3. gibberish
4. Passeron
5. Reay
6. Rawolle & Lingard
7. Karsenty
8. Robbins

و هرگونه صورت غیراصیل را سرکوب کند (گرنفل و جیمز[1]، ۱۹۹۸). دراین‌میان، مفهوم دوکسا[2] از دیدگاه بوردیو و پاسرون نقشی مهم ایفا می‌کند: «در جوامعی که در آن‌ها طبقهٔ حاکم و محکوم وجود دارد، نوعی شناخت غلط از حقیقت وجود دارد که موجب می‌شود فرهنگ مسلط به‌عنوان فرهنگ مشروع شناخته شود» (ریـدانهای[3]، ۲۰۰۵، ۴۷-۴۶). در ادامه، به این مسئله می‌پردازیم که چگونه می‌توان از بی‌عدالتی معرفتی خارج شد.

فریکر (۲۰۱۳) «عدالت معرفتی» را اصطلاح چترمانند تعریف می‌کند و برخی دیگر مانند دوبگن[4] (۲۰۱۶) آن را جست‌وجوی واژگان جدید برای توصیف و بیان تجربیات بی‌عدالتی می‌دانند که در گفتار هژمونیک شنیدنی نیستند (دوبگن به نقل از: دوبگن و اسکوپن[5]، ۲۰۱۹). الیزابت اندرسون[6] (۲۰۱۲) فریکر را به این دلیل که ساختارها را نادیده گرفته مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر او باید روش‌های مناسبی برای تضمین دسترسی افرادِ دارای پیشینهٔ معرفتی متنوع به دانشگاه‌ها و سایر سازمان‌های سیاسی دموکراتیک ایجاد شود: «تحقیق مشترک تمایل به ایجاد واقعیت مشترک دارد و می‌تواند بر بی‌عدالتی تصدیقی و هرمنوتیکی غلبه کند» (اندرسون، ۲۰۱۲، ۱۷۱).

تفکر پرتگاهی[7] به این معنی است که انواع خاصی از دانش به دلیل عدم تقارن‌های نامشروع قدرت، به دیگران ترجیح داده می‌شوند. معرفت‌کُشیْ نه‌تنها در دوران استعمار رواج یافته بود، امروزه نیز در سرکوب گروه‌های حاشیه‌نشین، مانند مهاجران و پناهندگان در داخل کلانشهرها دیده می‌شود. «تفکر پساپرتگاهی» از پذیرش تنوع دنیاهای اجتماعی و مفاهیم آن‌ها آغاز می‌شود. «کثرت رادیکال[8]» یا «معرفت‌شناسی جنوب[9]» مفهومی نمایاست که توسط دسوسا سانتوس[10] (۲۰۱۴) ابداع شده است، و پاسخی است به آنچه او «تفکر

1. Grenfell & James
2. doxa:
نقطه‌نظری که متعلق به گروه مسلط است و به غلط، دیدگاه درست و جهانشمول تعبیر می‌شود.
3. Reed-Danahay
4. Dübgen
5. Skupien
6.Anderson
7. abyssal thinking
8. radical plurality
9. epistemologies of the South
10. De Sousa Santos

پرتگاهی در غرب»[1] می‌نامد. «کثرت رادیکال دانش ما را دعوت می‌کند تا فراتر از مدل‌ها و اشکال سازمانی مسلط را ببینیم و به عدالت معرفتی به‌عنوان پیش‌نیاز عدالت جهانی کمک کنیم» (دوبگن و اسکوپن، ۲۰۱۹، ۱۱۹). «پیوندزدایی»[2] (برطبق پژوهش میگنولو[3]، ۲۰۰۷) و «نافرمانی معرفتی»[4] (میگنولو، ۲۰۰۹) راهکارهای دیگری برای به‌دست‌آوردن فضای بیشتر برای گروه‌های حاشیه‌نشین و دانش آن‌هاست. پیوندزدایی گزینه‌ای است که ترجیح می‌دهد به‌صورت رادیکال فضاهایی برای خودتعیّن‌بخشی ایجاد شود، تا اگر نهادهای مسلط در جهانِ سیاست در آینده به‌طور اساسی تغییر نکردند، ناامیدی به‌وجود نیاید (میگنولو به نقل از: دوبگن و اسکوپن، ۲۰۱۹).

گروه‌های گوناگون، از جمله جوانان که معمولاً به‌عنوان «دیگری» از فرهنگ رسمی کنار گذاشته شده‌اند، از طریق کثرت رادیکال و پیوندزدایی می‌توانند جایگاه خود را در متون رسمی سیاست‌گذاری بازیابند. مفاهیم نیازمند محلی‌شدن هستند تا با انعکاس تجربیات زیسته گروه‌هایی که در سیاست‌گذاری‌ها تا پیش از این غایب بودند بتوانند نقش مهمی در سرنوشت افراد جامعه بازی کنند و دانشگاه‌ها در این میان نقش واسطه‌ای مهمی برعهده دارند.

۴. روش پژوهش

روش پژوهش در مقالهٔ حاضر قوم‌نگاری مجازی است. مردم‌نگار مجازی با غوطه‌ورشدن در یک محیط مجازی، به مشاهده و تعامل با افرادی می‌پردازند که از آن سایت استفاده می‌کنند (گیون[5]، ۲۰۰۸). نمونه‌گیری از نوع هدفمند و شامل صفحات افراد جوانی است که در ایران، در فیس‌بوک (متا)، توئیتر، اینستاگرام و یوتیوب به خودابرازی یا گفت‌وگو دربارهٔ عدالت معرفتی پرداخته‌اند[6]. «داده‌هایی که از طریق ضبط و ثبت وقایع و تعاملات اجتماع آنلاین ایجاد

1. abyssal thinking in the West
2. de-linking
3. Mignolo
4. epistemic disobedience
5. Given

۶. پیش‌فرض اصلی این پژوهش این است که اگرچه برای مثال توئیتر کارکرد سیاسی و اینستاگرام کارکرد سرگرمی بیشتری دارد اما همان‌طور که ذکایی و ویسی (۱۳۹۹) می‌گویند در سال‌های اخیر نوعی همگرایی میان شبکه‌ها در حال روی دادن است.

می‌شوند»(کازینتز[1]، ۲۰۱۰، ۱۹). گروه‌های سنی بین ۱۸ تا ۳۵ سال و از گروه‌های مختلف جنسیتی، قومی و طبقاتی به نسبت متوازن در نمونه‌ها وجود داشت و داده‌ها شامل تصاویر و نوشته‌ها شامل زندگی‌نامه، کپشن‌ها یا نوشته‌های موجود در پُست[2]ها و مانند این‌ها بودند.

تصاویر، مورد تحلیل نشانه‌شناختی ساختارگرا (روابط هم‌نشینی و جانشینی) و پساساختارگرا (بینامتنیت) قرار گرفتند و نوشتارها تحلیل مضمون شدند. تم یا «مضمون ویژگی تکراری و متمایزی در متن است که به نظر پژوهشگر، نشان‌دهندهٔ درک و تجربهٔ خاصی در رابطه با سؤالات تحقیق است» (کینگ و هاروکز[3]، ۲۰۱۰، ۱۵۰). سیاست‌گذاری‌ها نیز مورد تحلیل مضمون قرار گرفتند تا ببینیم وضعیت عدالت معرفتی در داده‌های سیاست‌گذاری‌ها به چه صورت است. در مورد اعتبار باید همان‌گونه که لینکلن و گوبا[4] (۱۹۸۵) می‌گویند از برخی مفاهیم معادل در پژوهش‌های کیفی همچون باورپذیری[5] استفاده می‌شد که شامل روش‌هایی همچون حضور طولانی‌مدت در میدان و مشاهدهٔ مداوم است (لینکلن و گوبا به نقل از: فلیک، ۱۳۸۷). هدف این بود تا با حضور طولانی در میدان و مشاهدات مکرر به تعمیم مطلوب دست یابیم.

۵. یافته‌های پژوهش

یافته‌های فضای مجازی مؤید دیگری‌سازی‌های دوگانه است. مهم‌ترین دووجهی‌های موجود در فضای مجازی شامل نخبه/غیرنخبه، قوی/ضعیف هستند که به شکل نظام‌مندی با دوتایی‌های مختلفی همچون مرکزنشین/حاشیه‌نشین (تهران‌نشین/شهرستان‌نشین)، مرد/زن، بزرگسال/خردسال، تحصیلکرده/غیرتحصیلکرده و مانند این‌ها در ارتباط هستند. اتصال این دوتایی‌ها موجب تقویت آن‌ها و نیز دوتایی‌های مرکزی شده و درنهایت باعث به‌حاشیه‌رفتن زبان غیرمعیار و مرکزیت‌یافتن هرچه بیشتر زبان معیار، ارزش‌های حاکم و در نتیجه گروه‌های

1. Kozinets
2. post:
محتواهایی که توسط کاربران ایجاد و در صفحات شخصی شان نمایان داده می‌شوند.
3. King & Horrocs
4. Lincoln & Guba
5. credibility

قدرتمند می‌شود. در جامعهٔ ایرانی، نوع دیگری از دیگری‌سازی[1] و حاشیه‌سازی معرفتی که ایدئولوژیک و شامل خوانش رسمی از معیار بودن است، وجود دارد. گروه‌هایی که تعریفی خارج از گفتمان رسمی از خود و مسائل گوناگون داشته باشند، از طریق فرایندهای انگ‌زنی طرد می‌شوند. احساس بی‌عدالتی که از دیگری‌سازی اول ناشی می‌شود، احساس طردشدگی به‌دلیل معیار نبودن است (زن، روستایی، غیرمرکزنشین، معلول، آسیب‌دیدهٔ اجتماعی و...) که گاه با پذیرش معیارهای «دیگری» و به‌طور خاص «دیگری قدرتمند» و تن‌دادن به آن‌ها و گاه با مقاومت همراه است. احساس بی‌عدالتی که با دیگری‌سازی نوع دوم (قرارنگرفتن در تعریف ایدئولوژیک و رسمی از جوان، مسائل او و تمام مسائل) اتفاق می‌افتد امروزه با افزایش شبکه‌های اجتماعی با چالش‌ها و مقاومت‌های بسیاری مواجه شده است. منع گروه‌هایی در فرایند معناسازی به‌دلیل تعلق‌نداشتن به گفتمان رسمی (بی‌عدالتی معرفتی هرمنوتیکی) و نداشتن فضایی برای بیان دیدگاه‌ها و مشارکت در تصمیم‌گیری (بی‌عدالتی معرفتی تصدیقی) سبب شده فضای مجازی محلی برای ابراز خود و خلق معنا باشد.

یکی از مهم‌ترین تبعات دیگری‌سازی نوع دوم، «تباین میان احکام رسمی و نظرات مردم» است که به‌دلیل تفاوت در گفتمان‌ها و معناسازی‌ها و وجود فضای دوقطبی پدید آمده است. تفاوت برداشت‌ها در تعاریف عینی همچون عدالت توزیعی تا سیاست‌های فرهنگی، سیاست خارجی، معاهدات جهانی، قوانین جنبش‌های مدنی، تصمیم‌گیری‌های قضایی و مانند این‌ها باعث شده تعاریف جوانان و سایر خرده‌فرهنگ‌ها با نهادهای رسمی متفاوت باشد. این عدم شباهت از عینی‌ترین تا ذهنی‌ترین سطوح را دربرمی‌گیرد. مثلاً در گفتمان رسمی، یارانه یا وام‌های پرداختی برخلاف تعریف جوانان، متناسب با تورم موجود محاسبه نمی‌شوند و هرگونه فعالیت صنفی یا اجتماعی، با عناوین و احکام از پیش موجود سنجیده شده و جرم تلقی می‌شوند. تعریف از آزادی نیز در این حوزه قرار می‌گیرد و تعریفی که گروه‌های مختلف بیان می‌کنند با یکدیگر و با حاکمیت متفاوت است. تا زمانی که زمینه‌های عدالت معرفتی محقق نشوند، هرگونه تغییر در قوانین و سیاست‌گذاری‌ها بی‌اثر بوده و حتی ادامهٔ بی‌عدالتی‌ها دانسته می‌شوند.

1. otherization

نتیجهٔ دیگر چنین دیگری‌سازی‌هایی «قطبی‌شدن جامعه» و «بی‌صدایی» است. بسیاری از خرده‌فرهنگ‌ها معتقدند که به علت عدم تعلق به گرایش‌های سیاسی خاص، در گروه اقلیت قرار گرفته و «دیگری» محسوب می‌شوند. نه تنها واژگان آن‌ها واژگان گفتمان حاکم نیست بلکه در هیچ‌یک از سازمان‌های تصمیم‌ساز عضویت ندارند. برای مثال، در مورد تعویق یا عدم تعویق کنکورهای سراسری در زمان شیوع پاندمی کرونا هیچ‌گونه ستاد خاصی که پاسخ‌گوی سخنان مخالف و موافق جوانان باشد، ایجاد نشد و فضای مجازی تنها محلی بود که نظرات گفته می‌شدند. در مورد سایر مسائل اقتصادی و سیاسی، خشم‌های فروخورده‌ای دیده می‌شوند که در صورت وجود فضایی برای ابراز و نیز امکان تأثیرگذاری در گفتمان رسمی به کانال‌های درستی هدایت می‌گردند.

دیگری‌سازی‌های دوگانه سبب «مسئله‌آمیزشدن امر تفاوت» نیز گشته‌اند. بخش زیادی از پُست‌ها وضعیت نابسامان قربانیان عدالت (توزیع ثروت، پایگاه و اعتبار) را نشان می‌دهند. این عوامل می‌توانند در جایی از کشور باشند که فرد مرکزنشین به آن مناطق دسترسی ندارد اما به علت بی‌ریشگی فضای مجازی، قابل رؤیت شده‌اند. دیدگاهی مبتنی بر اصل تفاوت راولز[1] وجود دارد. گرچه افراد زیادی ممکن است خود را صاحب حق[2] بدانند اما فضای حاکم بر تعریف عدالت در شبکه با الهام از مفهوم حساسیت نسبت به عدالتِ[3] والستر و برسچیلد[4] (۱۹۷۸) و به نقل از بگر[5] (۱۹۹۸)، «حساسیت نسبت به عدالت برای محروم‌ترین‌ها» است. نمونه‌های عدالت جنسیتی، قومیتی و مانند این‌ها به‌عنوان مصادیق عدالت معرفتی به‌صورت دوره‌ای و بیشتر در واکنش به سخنان مسئولین یا سیاست‌گذاری‌های خاص یا اتفاقات اثرگذار مرتبط، به‌صورت آیکون[6] درمی‌آیند و مسئله‌آمیز می‌شوند. برای مثال، مطرح‌شدن صیغه یا چندهمسری در سخنان برخی مسئولین یا اتفاقاتِ منتشرشده در فضای مجازی (پخش

1. Rawls
2. entitle
3.sensitivity to justice
4.Walster & Berscheild
5.Beugre

٦ . برگرفته از مفهوم آیکون پیرس، این مفهوم که خصوصا در فضای مجازی نمود دارد، بر همسانی کامل میان دال و مدلول تأکید دارد بطوریکه با دیدن یک تصویر یا واژه، یک رویداد، دوره تاریخی یا مسأله به ذهنمان متبادر می‌شود.

نقاشی‌هایی با مضمون چندهمسری یا فیلم‌هایی دربارهٔ مردان چندهمسر) سبب شد تا به عدالت جنسیتی توجه شود. واکنش‌های تند و شدید زمانی رخ می‌دهند که بینامتنیت موجود در فضا، بی‌عدالتی معرفتی را به حقوق بشر که عموماً همراه با واکنش‌های بین‌المللی است و نگرش ادیان به زن و نیز مسائل اجتماعی و تاریخی مرتبط پیوند داده و از طریق مقایسه، مسئله‌آمیز می‌کند. در چنین مواردی، توهین به گروه‌هایی از زنان، شطح‌گویی (عمدتاً به‌صورت زیر سؤال بردن دین اسلام به سبب نگرشی که تصور می‌رود دربارهٔ زن داشته و با نگرش مدرن تناقض دارد) و رکیک‌گویی ناشی از مطلق‌نگری در فضا شدت می‌یابد. افراد زیادی در فضای مجازی در زمینهٔ مسائل حقوقی زنان آگاهی‌بخشی می‌کنند و اخبار همسرکشی، قتل ناموسی، اسیدپاشی و مانند این‌ها را به‌طور مداوم اما منقطع و دوره‌ای پخش می‌کنند. با وجود این، به دلیل خاصیت نمایشی فضا عمدتاً موضوعاتی که به مفهوم «سبک زندگی» نزدیک بوده یا شفقت‌برانگیزند، نمود دائمی می‌یابند که در نتیجهٔ آن، شاهد به راه افتادن کمپین‌هایی در زمینهٔ مسائل حقوقی حوزهٔ خصوصی مانند «منع کودک‌همسری»، «امنیت زنان در برابر خشونت‌های خانگی»، «تساوی دیهٔ زن و مرد»، «سهم‌الارث»، «حضانت فرزند»، «شرایط ضمن عقد (حق تحصیل و کار پس از ازدواج و مانند این‌ها)» و از این دست نبوده‌ایم. علاوه بر این، به دلیل دوقطبی‌شدن فضا، بلافاصله واکنش‌هایی از سوی مقابل یعنی گروه‌های مطلق‌گرا به وجود آمده که با خشم و طنز، سعی در به‌حاشیه‌بردن مطالبهٔ مورد نظر دارند. در «هشتگ من نیز»[1] افراطی‌ترین توهین‌ها که با سایر نگرش‌های گروه‌های مطلق‌نگر ترکیب شده بود، دیده می‌شد. از طرفی، فضای مجازی امکان حضور تمام گروه‌ها را فراهم می‌سازد. برای مثال، دربارهٔ مسئلهٔ حجاب به‌طور هم‌زمان دیدگاه‌های دوقطبی در فضا وجود دارند؛ به همان میزان که از زیبایی حجاب، موفقیت‌های زنان محجبه، هشتگ‌هایی نظیر «من حجاب را دوست دارم»، «باحجاب‌ها فرشته‌اند»، «نه به بی‌حجابی» و... می‌گویند، هشتگ «نه به حجاب اجباری»، نشان‌دادن صحنه‌های عدم مدارای تفاوت در حجاب در جامعه و مانند این نیز بازنمایی می‌شوند.

---

۱. Me Too: هشتگی جهانی که در فضای مجازی ایران نیز به راه افتاد و هدف آن ابراز خشونت‌های جنسی بود که از کودکی تا به امروز علیه افراد صورت گرفته بود.

در یافته‌ها دوگانهٔ جدیدی از عدالت معرفتی با نام عدالت معرفتی ملی/ فراملی[1] شناسایی شد. در اینجا افراد یک گروه، صنف یا روستا/شهر یا استان عدالت را بر اساس منافع گروهی خود تعریف می‌کنند و عدالت با سرمایهٔ اجتماعی درون‌گروهی، همبستگی درون‌گروهی و نیز احساس تملک بر سرمایه‌های طبیعی پیوند دارد (مطالبات کارگران، معلمان، انتقال آب بینااستانی و...). هنگامی که مسائل محلی با موضوعاتی همچون حقوق بشر نزدیکی پیدا کنند یا از طریق بینامتنیت با سایر تعاریف و ابعاد عدالت و سایر مسائل روز یا تاریخی پیوند یابند، عدالتْ تعریف ملی یا فراملی نیز پیدا خواهد کرد. برای مثال، این مسئله در قضیهٔ کارگران نیشکر هفت‌تپه، کولبرها و سوخت‌برها و حتی حوادث طبیعی رخ‌داده همچون زلزلهٔ سرپل ذهاب یا بوشهر قابل مشاهده است. همچنین اینترنت از نظر عاطفی سبب نزدیکی افراد با سایر مردم مناطق مختلف جهان شده است، «تا جایی که بتوانیم حتی از قلبی جهانی سخن بگوییم که باعث افزایش حساسیت عمومی و وحدت جهانی بر سر موضوعات شفقت‌آور شده است» (ذکایی و ویسی، ۱۳۹۹، ۲۴۹). از یک‌سو نگرش مبتنی بر لیبرالیسم راولزی (۱۹۹۹ و ۲۰۰۱)، که بر توجه به ضعیف‌ترین اقشار جامعه تأکید دارد، مطرح است و از طرف دیگر، نگرش شفقت‌آمیز جهانی که در آن بسیاری از قدرت‌های سیاسی و نظامی به دلیل سرکوب حاشیه‌نشینان معرفتی (از اقلیت‌های نژادی، قومی و دینی تا سایر گروه‌های در حاشیه) مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند نیز در حال رواج است. گاه شباهت زیست‌بوم، موقعیت راهبردی، تشابهات قومی و دینی همچون مورد افغانستان باعث تشدید این احساس می‌شود. از طرفی، عدالت فراملی در دوران‌هایی که احساس عدالت ملی دچار خدشه گردیده، اهمیت بیشتری می‌یابد. در این بُعد، تعابیر افراد از عدالت شامل خوانش مرجح تعریف رسمی عدالت، خوانش توافقی و خوانش تخالفی است[2]. برای مثال، از آنجایی که کاربران دارای حس مشابهی از بی‌عدالتی ساختاری بودند اعتراض‌ها به بی‌عدالتی ساختاری در امریکا که جرقهٔ آن بعد از مرگ جورج فلوید در مهٔ ۲۰۲۰ زده شد اهمیت بیشتری پیدا کرد.

1. national / transnational epistemic justice

۲. برطبق پژوهش استوارت هال (۱۹۹۳، ۱۹۷۷ و ۲۰۰۵) مخاطبان متن می‌توانند سه واکنش به پیام مستتر در آن داشته باشند. در خوانش مرجح پیام به‌طور کامل پذیرفته می‌شود، در خوانش توافقی فرد محتوای پیام را در یک سطح محدود و موقعیت‌مند می‌پذیرد و در خوانش تخالفی مخاطب متن را به شیوهٔ کاملاً متفاوت خوانش می‌کند.

جدول ۱. عدالت معرفتی جوانان در فضای مجازی

مضمون‌ها	خرده‌مضمون‌ها	مصادیق	جملات نمونه یا نشانه‌شناسی تصاویر
پیامدهای انواع دیگری‌سازی	تباین میان احکام رسمی و نظرات مردم	یکی نبودن تعریف جوانان و حاکمان در امور اقتصادی، سیاسی، قضایی و مانند این	زیر سوال بردن خط فقر و نرخ تورم و میزان تسهیلاتی همچون وام ازدواج به‌علت عدم مطابقت با واقعیت، زیر سوال بردن احکام قضایی بخاطر یکی نبودن خوانش جوانان با مسئولین و یا مناسب نبودن برخی احکام با شرایط امروز جامعه. به‌طور مثال «اگر مجازات سارق معمولی قطع انگشتان دست و یا دست‌هاست پس حق اختلاسگر چیست؟»، مقایسه مجازات برای سرقت بادام هندی با اختلاس‌های کلان
	قطبی شدن جامعه و بی‌صدایی	در برخی اتفاقات ملی مانند خطاهای سیاستمداران (سوانحی که سیاستمداران بصورت مستقیم یا غیرمستقیم در آنها نقش دارند)، ناتوانی آنها در مدیریت بحران (بطور مثال برگزاری یا تعویق کنکور سراسری در دوران کرونا) و یا مشکلات عمومی کشور، نهادی برای رساندن صدا به گوش مسئولین وجود ندارد	«آنقدر فریاد می‌زنم تا گوش دنیا کر بشه، انقدر میگم که شاید چشم خدا هم تر بشه»، «چرا خیلی از چیزها رو نبایس ما بگیم؟ چرا خیلی چیزها رو ببینیم و ساکت بمونیم؟ این چراها خیلی تو دلمون مونده»
	مسأله تفاوت: صدا شدن برای محرومان	نشان دادن وضعیت نابسامان معیشتی مردم مناطق محروم یا زلزله‌زدگان و مانند آن در تصاویر، مسأله‌آمیز شدن موضوعات گوناگون به‌صورت همزمان	«من کودک بلوچستانیم، سهمی از زندگی به من تعلق نمی گیرد. یا اصلا نمی توانم به مدرسه بروم یا به دلیل فقر مجبور به ترک تحصیل می شوم»، رواج هشتگ‌هایی در حمایت از زنان همچون «نه به کودک همسری» و به‌طور همزمان وجود هشتگ‌های متناقضی همچون «نه به حجاب اجباری» و «من حجاب را دوست دارم»
عدالت معرفتی ملی/ فراملی		تعریف عدالت گاه در ابعاد ملی و گاه در ابعاد فراملی	نشان دادن تصاویری از آنچه با مفهوم بی‌عدالتی ساختاری در ارتباط است در ابعاد محلی و ملی تا نشان دادن بی عدالتی‌های منطقه‌ای (شامل جنگ و ویرانی در کشورهای منطقه همچون سوریه، عراق، افغانستان، یمن و مانند این) و نیز تعریف عدالت با ابعاد فراملی که بی‌عدالتی ساختاری در سایر کشورها را نیز شامل می‌شود (اعتراضات جلیقه‌زدها در فرانسه و اعتراضات گسترده علیه بی‌عدالتی ساختاری در ایالات متحده آمریکا)

در ادامه به بررسی اسناد سیاست‌گذاری می‌پردازیم. در برنامهٔ دوم توسعه،تنوع فعالیت فراغتی اندک بوده و شامل مراکز ورزشی، برپایی اردوها و گسترش برنامه‌های تلویزیونی و سینمایی شده، و به‌طور خاص بر بهبود برنامه‌های صدا و سیما برای بهبود اوقات فراغت تأکید کرده است. در این برنامه، برای ترسیم الگوها و برنامه‌ها از تجربهٔ زیستهٔ همهٔ گروه‌های جوانان استفاده نمی‌شود و به‌طور پیش‌فرض، همهٔ فرهنگ‌های دیگر حتی برخی خرده‌فرهنگ‌های داخلی برای فرهنگ داخلی و به بیان دقیق‌تر فرهنگ رسمی مورد نظر سیاست‌گذار، «دیگری» محسوب می‌شوند. گرچه بر گسترش آموزش‌های مستقیم در زمینه‌های اخلاقی و معنوی با

توجه به نیازهای گروه‌های مختلف سنی به‌ویژه نسل نوجوان و جوان و نیازهای هر منطقه و نیز واگذاری فعالیت‌های اجرایی، فرهنگی، هنری و ورزشی به مردم اشاره شده است، اما شیوهٔ عملیاتی‌سازی این هدف‌ها مشخص نیست. این در حالی است که تحقق این اهداف می‌تواند تا حد زیادی احساس بی‌عدالتی معرفتی را در جوانان کاهش دهد.

در برنامهٔ سوم توسعه، سازمان ملی جوانان موظف است برنامهٔ جامع ملی سازماندهی امور جوانان کشور در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، شغلی، علمی، تفریحی و تحصیلی را تهیه و تدوین نماید و می‌تواند برخی از فعالیت‌های اجرایی را به سازمان‌های غیردولتی جوانان واگذار کند یا به ارائهٔ تسهیلات مالی و حمایت‌های اجرایی از سازمان‌های غیردولتی بپردازد. در این برنامه، به‌طور خاص «ستاد نظارت و ارزیابی» زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل شده است که موظف است بر کلیهٔ دستگاه‌های اجرایی، نهادها و سازمان‌های عمومی غیردولتی نظارت داشته باشد. فعالیت‌های این ستاد را می‌توان معادل برنامه‌ریزی فرهنگی یکدست‌ساز، از بالا به پایین و تصدی‌گری فرهنگی دانست که سبب افزایش بی‌عدالتی معرفتی هرمنوتیکی شده است. در برنامهٔ چهارم توسعه، از پروژه‌های فرهنگی و ورزشی صندوق‌های غیردولتی و سایر اشخاص تولیدکنندهٔ محصولات فرهنگی حمایت می‌شود. مفهوم فراغت و به‌طور کلی سبک زندگی جوانان در برنامهٔ پنجم نیز همچون برنامه‌های قبلی باید با مفاهیم ارزشی گفتمان رسمی مطابقت یابد و اثری از ذائقهٔ جولنان برای تعریف و برنامه‌ریزی برای فراغت وجود ندارد. به‌طور کلی، هر گاه در این سند سخنی از کار فرهنگی به میان می‌آید، پیش‌فرضِ سیاست‌گذار، وجود ناهنجاری فرهنگی و اجتماعی در میان جولنان و استفاده از کار فرهنگیِ جهت‌دار (برای مثال، جلوگیری از بی‌هنجاری و تهاجم فرهنگی و بی‌هویتی جولنان) برای رفع آن آسیب است. در این جهت، شورای عالی لنقلاب فرهنگی به‌عنوان نهادی که در رأس سیاست‌گذاری فرهنگی کشور قرار دارد، خوانش تک‌بعدی و آسیب‌شناسانهٔ خود از فرهنگ را به‌عنوان تنها صورت رسمی، مهم و قابل اجرا به رسمیت می‌شناسد و در برنامه‌ریزی و جهت‌دهی مکان‌های فرهنگی، کالاهای فرهنگی داخل و خارج و انجام ممیزی در حوزهٔ فرهنگ به کار می‌گیرد. در مواردی، تعریف فرهنگ از تعریف ایدئولوژیک فاصله گرفته و با

تعریف انسان‌شناسانه مطابقت می‌یابد. برای مثال، می‌توان به گسترش هویت ملی، زبان و مانند این‌ها از طریق حراســت از میراث معنوی حوزهٔ فرهنگی ایران اشــاره کرد. در برنامهٔ شــشــم توســعه نیز، همچنان اوقات فراغت جوانان باید با تعریف رســمی و ایدئولوژیک از فرهنگ مطابقت داشــته باشــد. در مقایســه با برنامه‌های قبلی، در این برنامه واگذاری مراکز فرهنگی و ورزشــی به بخش خصــوصــی و تعاونی شــدت بیشــتری دارد گرچه حمایت‌های حداقلی برای تأسیس اماکن فرهنگی برای جوانان همچنان به چشم می‌خورد. در این برنامه، قوهٔ قضائیه مسئول رسیدگی به ممیزی‌های فرهنگی خواهد بود.

با بررسی اسناد سازمان ملی جوانان و نیز مصوبات مجلس شورای اسلامی مشخص می‌شود که سازمان‌های سیاسی و اجتماعی جوانان که سبب مشارکت جوانان در سیاست‌گذاری‌ها می‌شوند، در این میان جایی نداشته‌اند. در ادامه، به اسناد مربوطه در سازمان ملی جوانان می‌پردازیم.

۱) برنامهٔ ملی جوانان، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳: به‌طور خاص، بر جوانان دارای بهرهٔ هوش پایین یا اختلالات ذهنی، فرزند ایثارگران و گروه‌های آسیب‌دیده به‌وسیلهٔ انحرافات به‌عنوان «دیگری»هایی که باید مورد تبعیض مثبت قرار بگیرند، تأکید شده است. این اسناد عمدتاً به دنبال توانمندسازی اقتصادی و اجتماعی این افراد بوده و چاره‌ای برای مشارکت‌جویی آنان نیندیشیده‌اند. بالاتر از این، سیاست‌گذار می‌توانست تمامی گروه‌های طبقاتی، فکری، مذهبی، قومی و مانند این‌ها را در نظر گرفته و راه‌های مشارکت‌پذیری کامل آنان در جامعه را بررسی کند. در این برنامه، از تشکیل «منشور ملی حقوق و مشارکت جوانان» برای تعیین مبانی تکالیف و مسئولیت‌های متقابل حکومت و جوانان سخن گفته شده است. پیش‌زمینهٔ آن تشکیل «مجمع ملی جوانان» است که همراه با تشکیل کمیته‌هایی از سوی دستگاه‌های اجرایی ذی‌ربط و سازمان‌های غیردولتی و با نظارت سازمان ملی جوانان در پی افزایش مشارکت جوانان در حوزه‌های مختلف و نیز افزایش تصمیم‌سازی آن‌هاست. بدیهی است که استمرار و عملیاتی‌شدن چنین مصوباتی می‌تواند در گسترش عدالت معرفتی نقش مهمی داشته باشد.

۲) سند ملی توسعه و ساماندهی امور جوانان، برنامهٔ ملی سازماندهی امور جوانان، سند ملی توسعهٔ ویژه (فرابخشی) ۱۳۸۳: این سند نیز اصلاح ساختارهای اداری و تشکیلاتی سازمان‌های

مرتبط با امور جوانان با تأکید بر استفاده از جوانان در نظام تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز کشور از طریق افزایش نقش و جایگاه «مجمع ملی جوانان» و دیگر مجالس جوانان در نظام تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر کشور، ایجاد کمیسیون خاص امور جوانان در کلیهٔ ارکان نظام، گسترش مداخله و مشارکت جوانان یا نمایندگان آنان در سطوح مخالف برنامه‌ریزی، قانونمندکردن حضور سازمان ملی جوانان در مجامع و شوراهای اجرایی کشور را در دستور کار خود قرار داده است. این سند به‌طور کلی به دنبال ایجاد زمینه به‌منظور مشارکت حداکثری سازمان‌های غیردولتی در سازماندهی امور جوانان از طریق شناسایی موانع فعالیت و مشارکت سازمان‌های غیردولتی در امور جوانان و کمک به تسهیل فرایند تأسیس سازمان‌های غیردولتی مرتبط با امور جوانان است. چنین اسنادی با عملیاتی‌شدن می‌توانند زمینهٔ گسترش عدالت معرفتی را فراهم سازند.

۳) سند ملی جوانان در چشم‌انداز بیست‌سالهٔ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴: در این سند، مصادیق مشارکت‌جویی شامل مواردی همچون حمایت از توسعهٔ سازمان‌های غیردولتی جوانان در امور مختلف توسعه و تعیین استانداردها و نرخ‌های مشارکت‌پذیری و مشارکت‌جویی و حمایت تشویقی از دستیابی نهادهای دولتی و غیردولتی به آن‌هاست. تعریف مشارکت‌جویی در امر توسعه نیز توانمندسازی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی شامل کسب شغل، کسب مهارت‌های اجتماعی و افزایش تاب‌آوری در برابر انحرافات است و عدالت معرفتی مورد بی‌توجهی قرار گرفته است.

۴) سیاست ملی جوانان در جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴: در این سند، بر توسعهٔ انجمن‌ها، گروه‌ها و تشکل‌های غیردولتی جوانان که در عرصه‌های مختلف تولید فرهنگ یا در جهت توانمندسازی و رفع آسیب‌های اجتماعی فعالیت می‌کنند، تأکید شده است.

۵) مجموعه مصوبات ستاد ملی ساماندهی امور جوانان، ۱۳۹۲: در این برنامه نیز همچون سایر اسناد سیاست‌گذاری، تلاش شده سازمان‌های مردم‌نهاد جوانان به‌منظور موارد ذکرشده در سطرهای پیشین همچون توانمندسازی و رفع آسیب‌ها تقویت و توسعه یابند. همچنین از زمینه‌سازی برای عضویت نمایندگان سازمان‌های غیردولتی مرتبط با امور جوانان در مجامع و شوراهای سازمان‌های دولتی سخن گفته شده است که می‌توان آن را مصداق زمینه‌سازی برای عدالت معرفتی دانست.

مهم‌ترین اسنادی که نشانه‌های عدالت (بی‌عدالتی معرفتی) را در آن بیش از سایرین می‌توان دید، اسناد شورای عالی انقلاب فرهنگی است که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم:

۶) مصوبات عفاف و حجاب سال‌های ۱۳۷۶، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۸: در سند اصول و مبانی روش‌های اجرایی گسترش فرهنگ عفاف مصوب ۱۳۷۶، با بی‌توجهی به گروه‌های مختلف در کشور، اصل حجاب برای همهٔ گروه‌ها لازم دانسته شده و زمینهٔ اهانت به این اصل و کاهش علاقهٔ عمومی به این امر واجب دینی، ایجاد شده است. در این مصوبه بر لزوم پرهیز از تحمیل نوعی خاص از حجاب به افراد و توجه به تفاوت‌های اقلیمی، فرهنگی با رعایت اصول فقهی تأکید شده است که می‌تواند به‌عنوان اصلی مبتنی بر توجه به تکثر فرهنگی مورد توجه قرار گیرد. در سند راهبردهای گسترش فرهنگ عفاف مصوب ۱۳۸۴، اولویت استخدام در حوزه‌های سیاسی و اداری با زنانی است که این اصل را مطابق با تعریف رسمی رعایت می‌کنند. در اینجا نیز همچون سند قبلی شاهد دیگری‌سازی گروه‌های مختلف زنان و ابژه‌ساختن زنان (ویژه دانستن اصل حجاب و تعریف رسمی از آن برای زنان و شامل‌نشدن مردان جامعه) هستیم. در این مصوبه، علاوه بر مراکز آموزشی و اداری، کلیهٔ تولیدات فرهنگی از قبیل فیلم، سریال، تئاتر و... نیز ملزم به رعایت این اصل برای بانوان هستند. بومی‌سازی حجاب در این سند بیش از آنکه به معنای حضور پوشش‌های گوناگون اقوام و اقلیت‌های گوناگون مذهبی باشد، به معنای ترویج الگوی رسمی داخلی است که از طریق گفتمان رسمی تولید و تبلیغ می‌شود.

در سند سیاست‌ها و راهکارهای اجرایی گسترش فرهنگ عفاف و حجاب مصوب (۱۳۸۴) نیز همچنان تأکید شده که در بخش اداری و رسمی کشور باید هنجار پوششی خاص تعریف شده و دارای ضمانت اجرایی از طریق کنترل مستمر باشد. در این سند نیز همچنان بر ترویج تعریف گفتمان رسمی از حجاب و به‌طور خاص نقش رسانه‌های رسمی (صدا و سیما) برای تبلیغ این الگو تأکید شده است. نه تنها بر سازوکارهای فرهنگی و اقتصادی برای ترویج چنین الگویی، بلکه بر ضرورت تصویب قوانین مربوطه نیز تأکید شده است. همچنین مقرر شد تا استان‌ها به‌طور مستمر گزارش‌های خویش را در این زمینه به وزارت فرهنگ و ارشاد ارائه کنند و ضمانت اجرا نیز از سوی دستگاه‌های فرهنگی، انتظامی

و قضایی داده شود. نتایج زیان‌بار ورود پلیس و قوهٔ مقننه به مسئلهٔ حجاب و «پلیسی‌کردن» آن تا به امروز قابل مشاهده است. همچنین، در مصوبهٔ مجموعهٔ تکمیلی اقدامات اجرایی گسترش فرهنگ عفاف و حجاب (مصوب ۱۳۹۸)، تمامی مصوبات پیشین به همراه جزئیات عملکرد سازمان‌های گوناگون تأیید شدند و سازمان‌های بیشتری موظف به ترویج و کنترل مسئلهٔ عفاف و حجاب هستند.

۷) نقشهٔ مهندسی فرهنگی کشور، دبیرخانهٔ شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۹۳: افزایش جمعیت شامل حمایت از گسترش شبکه‌های اجتماعی و سازمان‌های مردم‌نهادِ حامی کاهشِ سن ازدواج جوانان و استحکام خانواده، ارتقای آمادگی‌های جسمی و روحی جوانان برای تربیت نسل و بارداری از طریق آموزش‌های لازم در مدارس و آموزش عالی، ایجاد رشته‌های تحصیلی مرتبط همچون مدیریت خانه و مانند این، اجرای غربالگری و ترویج زایمان طبیعی تنها اقداماتی است که در نقشهٔ مهندسی کشور برای جوانان در نظر گرفته شده است. سایر سازوکارهای متناسب با این اهداف شامل ایجاد زیرساخت‌های مناسب اقتصادی از جمله مهار تورم، افزایش آموزش‌های منجر به اشتغال، افزایش سطح اشتغال و دسترسی به مسکن و مانند این‌ها و به‌طور کلی سایر نیازهای جوانان در این طرح‌ها نادیده گرفته شده‌اند.

۸) مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی (۲۷ آذر ۱۳۶۳- ۲۹ اسفند ۱۳۹۶): از اهداف این سند «مبارزه با آفات و آسیب‌های احتمالی نسل جوان از جمله خودباختگی و بی‌هویتی، مدپرستی و بی‌بندوباری، شکسته‌شدن مرزهای اخلاقی و مخدوش‌شدن ارزش‌های مسلم دینی و سیاسی، رشد تدریجی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مغایر با نظامات اصیل انقلابی و...» (ص ۵۱۶) است و در ادامه نیز بر منع جوانان از آموزش‌های فرهنگ منحط غربی تأکید شده است. سیاست‌گذاران به گونه‌ای آسیب‌شناسانه جوانان را گروهی می‌بینند؛ آن‌ها پایه‌های هویتی ضعیفی دارند، به‌راحتی دچار خودباختگی و فریفتگی در زمینهٔ فرهنگ غربی شده و ازاین‌رو همواره باید تحت کنترل دقیق و برنامه‌ریزی‌های از بالا به پایین باشند. همچنین جداساختن بخشی از جوانان به‌عنوان جوانان انقلابی، در نهایت می‌تواند به گسترش دایره‌شمول «دیگری»ها و کوچک‌شدن دایرهٔ «خودی»ها بینجامد.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

دیگری‌سازی‌های دوگانه که بر اثر شکاف میان معرفت حاکم و معرفت سایر گروه‌ها به وجود آمده است، خود را به صورت‌های مختلف نمایان کرده است که شامل تباین متون سیاست‌گذاری با زندگی واقعی برخی گروه‌ها، بی‌صدایی و مسئله‌آمیزشدن امر تفاوت در جامعه است. در نتیجه، اقدامات سیاست‌گذاران در جهت عدالتْ با خوانشی کاملاً متفاوت از جانب خرده‌فرهنگ‌هایی همچون جوانان مواجه می‌شود. بررسی سیاست‌گذاری‌ها نیز نشان می‌دهد تصدی‌گری فرهنگی، نگاه از بالا به پایین و دیگری‌ساز باعث شده تا همواره جوانان تابع سیاست‌گذاری‌ها بوده و مستقیماً نقشی در وضع‌کردن آن‌ها نداشته باشند. همچنین تشکل‌ها، احزاب و سازمان‌های مردم‌نهادِ سیاست‌محور و اجتماع‌محور که منجر به دخالت جوانان در تصمیم‌گیری‌های کلان می‌شوند در این میان چندان تأثیرگذار نبوده‌اند. به‌طور خاص، در بحث سبک زندگی جوانان، دیگری‌سازی صورت تشدیدیافته‌تری داشته و نگرش آسیب‌شناسانه به آن‌ها در سال‌های اخیر وجه پلیسی و قضایی نیز پیدا کرده و میدان سیاست فرهنگی تبدیل به میدانی برای ابژه‌سازی زنان، انگ‌زدن به گروه‌های مختلف جوانان و پلیسی‌کردن امور مربوط به جوانان شده است. به نظر می‌رسد با تأکید بر نقش واسطه‌ای دانشگاه به‌عنوان نهادی برای تحقیق دربارهٔ تجربهٔ حاشیه‌نشینان معرفتی، مشارکت‌دادن آن‌ها در پژوهش‌ها و در نهایت به‌کارگیری این پژوهش‌ها از سوی سیاست‌گذاران برای ایجاد ساختارهای نهادی مناسب برای برقراری عدالت معرفتی، می‌توان بعد عدالت معرفتی را در هر دو سطح هرمنوتیکی و پس از آن تصدیقی در جامعه محقق ساخت.

منابع

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات با همکاری وزارت کشور و مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (ایسپا) (۱۳۹۳). طرح ملی سنجش سرمایهٔ اجتماعی کشور. تهران.

حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۷۴). تاریخ نهضت‌های ملی ایران، از بیداد مغول تا اوج حکومت صفویان. تهران: کومش.

ذکایی، محمدسعید؛ و ویسی، سیمین (۱۳۹۹). زیست مجازی در ایران: عواطف و خرده‌فرهنگ‌ها در شبکه‌های اجتماعی. تهران: آگاه.

سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی- اجتماعی و انتشارات (۱۳۶۸). قانون برنامهٔ اول توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲-۱۳۶۸، مصوب مجلس شورای اسلامی. تهران.

سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی- اجتماعی و انتشارات (۱۳۷۵). قانون برنامهٔ دوم توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۹-۱۳۷۵، مصوب مجلس شورای اسلامی. تهران.

سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی- اجتماعی و انتشارات (۱۳۷۹). قانون برنامهٔ سوم توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳-۱۳۷۹، مصوب مجلس شورای اسلامی. تهران.

سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی- اجتماعی و انتشارات (۱۳۸۳). قانون برنامهٔ چهارم توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۷-۱۳۸۳، مصوب مجلس شورای اسلامی. تهران.

سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی- اجتماعی و انتشارات (۱۳۹۰). قانون برنامهٔ پنجم توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴-۱۳۹۰، مصوب مجلس شورای اسلامی. تهران.

سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی- اجتماعی و انتشارات (۱۳۹۶). قانون برنامهٔ ششم توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۰۰-۱۳۹۶، مصوب مجلس شورای اسلامی. تهران.

سازمان ملی جوانان کشور (۱۳۸۲). برنامهٔ ملی جوانان، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳، تهران.

سازمان ملی جوانان، دبیرخانهٔ شورای عالی جوانان (۱۳۸۳). سند ملی توسعه و ساماندهی امور جوانان، برنامهٔ ملی ساماندهی امور جوانان، سند ملی توسعهٔ ویژه (فرابخشی). تهران.

سـازمان ملی جوانان، دبیرخانهٔ شـورای عالی جوانان (۱۳۸۴). سـند ملی جوانان در چشـم‌انداز بیسـت‌سـالهٔ جمهوری اسلامی ایران. تهران.

سازمان ملی جوانان، شورای عالی جوانان (۱۳۸۴). سیاست ملی جوانان در جمهوری اسلامی ایران. تهران.

ستاری، جلال (۱۳۷۰). زمینهٔ فرهنگ مردم. تهران: نشر ویراستار.

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶). مدارا و مدیریت. تهران: صراط.

شعبانی، رضا (۱۳۶۹). مبانی تاریخ اجتماعی ایران .تهران: قومس.

شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۹۴). مصوبات عفاف و حجاب. تهران.

شـورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۹۷). مصـوبات شـورای عالی انقلاب فرهنگی (۲۷ آذر ۱۳۶۳- ۲۹ اسـفند ۱۳۹۶). تهران.

شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۹۳). نقشهٔ مهندسی فرهنگی کشور. تهران.

غفاری، غلامرضـا (۱۳۹۷). ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۹۴) حسـب جمعیت دانشـجو و غیر دانشـجو: یافته‌های پیمایش ملی. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

فلیک، اووه (۱۳۸۷). درآمدی بر تحقیق کیفی، (مترجم: هادی جلیلی). تهران: نشر نی.

فیرحی، داود (۱۳۹۲). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام: دورهٔ میانه (چاپ سیزدهم). تهران: نشر نی.

قاراخانی، معصومه (۱۳۹۳). شرایط امکان و دلایل امتناع میان‌رشته‌ای «سیاست اجتماعی» در ایران. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی. ۶(۲)، ۳۳-۵۵. doi: 10.7508/isih.2014.22.003

وزارت ورزش و جوانان، دفتر هماهنگی و سـاماندهی امور جوانان (۱۳۹۲). مجموعه مصـوبات سـتاد ملی ساماندهی امور جوانان. تهران.

Anderson, E. S. (2012). Epistemic Justice as a Virtue of Social Institutions. *Social Epistemology: A Journal of Knowledge, Culture and Policy*, 26(2), 163–173. doi: 10.1080/02691728.2011.652211

Atkinson, P. (2002). *Language, Struture and Reproductionm: An Introduction to the Sociology of Basil Bernstein.* London: Methuen.

Bernstein, B. (1962). Linguistic codes, hesitation phenomena and intelligence. *Language and Speech*, 5, (1), 31–46. doi: 10.1177/002383096200500104

Bernstein, B. (2000). *Pedagogy, Symbolic Control and Identity: Theory, Research, Critique.* London: Rowman & Littlefield.

Beugre, C. D. (1998). *Management Fairness in Organization, Westport, Connecticut.* London: Quorom books.

Bourdieu, P. & Passeron, J. C. (1990). *Reproduction in Education Society and Culture* (R. Nice, Trans.; 2nd ed.). London: Sage Publication.

Bourdieu, P. (1991). *Language and Symbolic Power* (G. Raymond & M. Adamson, Trans.). Cambridge: Polity Press.

Bourdieu, P. (2002). *Masculine Domination.* (R. Nice, Transe.). Redwood City, California: Stanford University Press.

Bueter, A. (2019). Epistemic injustice and psychiatric classification. *Philosophy of Science*, 86(5), 1064-1074. doi: 10.1086/705443

Carel, H., & Kidd, I. J. (2014). Epistemic injustice in healthcare: a philosophial analysis. *Medicine, Health Care and Philosophy*, 17(4), 529-540. doi: 10.1007/s11019-014-9560-2

Coady, D. (2017). Epistemic Injustice as Distributive Injustice. In I. J. Kidd, J. Medina & G. A. Pohlhaus (Eds.). *Routledge Handbook of Epistemic Injustice.* London: Routledge.

De Sousa Santos, B. (2014). *Epistemologies of the South: Justice against Epistemicide.* Boulder: Paradigm Publisher.

Dübgen, F., & Skupien, S. (2019). *Paulin Hountondji: African Philosophy as Critical Universalism.* Palgrave Mac Millan.

Fricker, M. (2003). Epistemic injustice and a role for virtue in the politics of knowing, *Metaphilosophy,* 3–4(1–2), 154–173. doi: 10.1111/1467-9973.00266

Fricker, M. (2006). Powerlessness and Social Interpretation, *Episteme*, 3(1-2), 96-108. doi: 10.1353/epi.0.0004

Fricker, M. (2007). *Epistemic Injustice: Power and the Ethics of Knowing.* Oxford: Oxford University Press.

Fricker, M. (2013). Epistemic justice as a condition of political freedom? *Synthese.* 190(7), 1317–1332. doi: 10.1007/s11229-012-0227-3

Given, L. M. (2008). *The Sage encyclopedia of qualitative research methods.* Thousand Oaks, California: Sage Publication.

Golding, C. (2012). Epistemic progress: a construct for understanding and evaluating inquiry. *Educational Theory*, 62(6), 677-693. doi:10.1111/edth.12004

Grenfell, M., & James, D. (1998). *Bourdieu and Education, Acts of Practical Theory.* Flamer Press.

Hall, S. (1977). The work of representation. In S. Hall (Ed.). *Cultural Representation and Signifying Practices.*London: Sage Publication.

Hall, S. (1993) . Encodind-decoding, In S. During (Ed.), *The Cultural Studies Reader.* London: Routledge.

Hall, S. (2005). Encoding, decoding. In S. Hall, D. Hobson, A. Lowe & P. Wilis (Eds.), *Culture, Media, Language.* London: Routledge.

Karsenty, B. (2013). From Marx to Bourdieu: The limits of the Structuralism of Practice. In S. susen& B. S. Turner (Eds.). *The legacy of Pierre Bourdieu, Critical Essays.* London: Anthem Press.

Kaya, A., & Benevento, A. (2022). Epistemic Justice as a Political Capability of Radicalised Youth in Europe: A Case of Knowledge Production with Local Researchers. *Journal of Human Development and Capabilities*, 23(1), 1-22. doi: 10.1080/19452829.2021.2004096

Kidd, I. J., & Carel, H. (2017). Epistemic injustice and illness. *Journal of Applied Philosophy*, 34(2), 172-190. doi: 10.1111/japp.12172

King, N., & Horrocs, C. (2010). *Interviws in Qualitative Reaserch.* London: Sage Publication.

Kozinets, R. (2010). *Netnography: Doing Ethnographic Research Online.* London: Sage Publication.

Lee, E., Herschman, J., & Johnstone, M. (2019). How to convey social workers' understanding to clients in everyday interactions? Toward epistemic justice. *Social Work Education*, 38(4), 485-502. doi:10.1080/02615479.2018.1539070

Link, B. G., Phelan, J. C. & Hatzenbuehler, M. L. (2014). Stigma and Social Inequality. In J. D. MacLeod, E. J. Lawler & M. Schwalbe (Eds.), *Handbook of the Social Psychology of Inequality.* Springer.

Meredith, M. (2020). *Creating spaces of dialogical action towards epistemic justice in higher education* (Doctoral dissertation), York St John University.

Muller, J. (2006). On The Shulders of Giants: Verticaly of Konwledge and the Scholl Curriculum. In R. Moore, M. Arnot, J. Beck & H. Daniels (Eds.), *Knowledge, Power and Education Reform, Applying the Sociology of Basil Bernstein.* New York: Routledge.

Newbigging, K., Ridley, J. (2018). Epistemic Struggles: The Role of Advocacy in Promoting Epistemic Justice and Right in Mental Health, *Social Science & Medicine*, 219, 36-44. doi: 10.1016/j.socscimed

Rawls, J. (1999). *A Theory of Justice.* Revised Edition. Harvard University Press.

Rawls, J. (2001). *Justice as Fairness, a Restatement.* In Erin I. Kelly (Ed.), Cambridge, Massachusetsa, London: The Belknap Press of Harvard University Press.

Rawolle, S., Lingard, B. (2013). Bourdieu and educational research: Thinking Tools, Relational Thinking, Beyond Epistemological innocence. In M. Murphy (Ed.), *Social Theory and education Research, Understanding Foucault, Habermas, Bourdieu and Derrida.* London: Routledge.

Reay, D. (1998). Cultural Reproduction: Mothers Involvment in Their Children Primary Schooling. In M. Grenfell & D. James, (Eds.), *Bourdieu and Education, Acts of Practical Theory.* Falmer Press.

Reed-Danahay, D. (2005). *Locatng Bourdieu*, Bloomington and Indianapolise: Indiana University Press.

Robbins, D. (1998). The need for an Epistemologocal berack. In M. Grenfell & D. James, (Eds.). *Bourdieu and Education, Acts of Practical Theory.* Falmer Press.

Sinclair, S., & Huntsinger, J. (2008). The Interpersonal Basis of Self-Stereotyping.In S. Levin & C. Van Laar (Eds.), *Stigma and Group Inequality.* Mahwah, New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates, Inc., Publishers.

Stroud, C., & Kerfoot, C. (2021). Decolonizing Higher Education.Multilingualism, Linguistic Citizenship and Epistemic Justice. In K. Heugh & P. Van Avermaet (Eds.), *Language and Decoloniality in Higher Education: Reclaiming Voices from the South.* Bloomsbury Publishing.

Walker, M. (2020). Failures and possibilities of epistemic justice, with some implications for higher education. *Critical Studies in Education*, 61(3), 263-278. doi:10.1080/17508487.2018.1474774

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۵۸-۲۷، پیاپی ۵۴، بهار ۱۴۰۱

ناطقی، فرجاد؛ و توفیق، ابراهیم (۱۴۰۱). زیست‌ـمقاومت بدیل زیست‌ـقدرت: تحلیلی بر خودتحقق‌بخشی جمعیت فرودستان در تاریخ معاصر ایران. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۵۸-۲۷. doi: 10.22035/isih.2021.4317.4345

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: http://www.isih.ir/article_381.html http://dx.doi.org/10.22035/isih.2021.4317.4345

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC_BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

زیست‌ـمقاومت بدیل زیست‌ـقدرت: تحلیلی بر خودتحقق‌بخشی جمعیت فرودستان در تاریخ معاصر ایران

فرجاد ناطقی[۱]، ابراهیم توفیق[۲*]

دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۸؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۳۰

چکیده

مقالهٔ حاضر چیستی «زیست‌ـمقاومت» را در چشم‌اندازی میان‌رشته‌ای متأثر از فلسفهٔ سیاسی، تاریخ، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی جست‌وجو می‌کند. دراین‌راستا، مفهوم «زیست ـمقاومت» با خوانشی تلفیقی از نظریه‌های اسپینوزا و دلوز صورت‌بندی شده است. همچنین، با استفاده از روش تبارشناسی و نگرش تجربه‌گرایی استعلایی، پدیدآیی «انبوه خلق» به‌مثابهٔ محصول فعلیت‌یابی «زیست‌ـمقاومت» مورد بررسی تاریخی قرار گرفته است. در تاریخ معاصر ایران، جمعیت به‌مثابهٔ یک انبوه خلق میان برافتادن نظم قدیم تا برآمدن نظم جدید در نهضت مشروطیت، جنبش‌های۱۳۳۲-۱۳۲۰ و انقلاب۱۳۵۷ تحقق یافته است. بنابراین، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و شوراها اَشکال انبوه خلق در هریک از این دوره‌های تاریخی بوده‌اند، که درواقع مقاومت جمعی فرودستان در مقابل «زیست‌ـقدرت» را به نمایش گذاشته‌اند. وجود، نیروی درون‌ماندگار حیات است و انسان‌ها در مواجهه با تهدید وجود با یکدیگر هم‌سرنوشتند. ازاین‌رو، «زیست‌ـمقاومت» یک کنش مشترک سیاسی برای صیانت از وجود است که با دگردیسی بدن ـسوژه‌های منقاد به بدن‌ـسوژه‌های آزاد در «لحظهٔ دیداری‌ـشنیداری ناب» ممکن می‌شود. نتایج حاصل از یافته‌های این مقاله ما را به سه اصل بنیادین رهنمون می‌سازد: ۱) وجودداشتن، مقاومت‌کردن است؛ ۲) صیانت از وجود یک پراکسیس سیاسی است؛ ۳) آزادی فردی بدون آزادی جمعی امکان‌پذیر نیست.

کلیدواژه‌ها: انبوه خلق، بدن‌ـسوژه‌های آزاد، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، شوراها

---

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲.دکتری جامعه‌شناسی، مدرس گروه مطالعات فرهنگی، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران، (نویسندهٔ مسئول)

ebrahim.towfigh@gmail.com ✉

۱. مقدمه

در این مقاله قصد داریم چیستی «زیست ـمقاومت» را پروبلماتیک کنیم. از آنجا که «امکان خطا در فهم و روش استفاده از دانش‌های گوناگون ضرورت رهیافت مطالعات میان‌رشته‌ای را آشکار می‌کند» (ابراهیمی، ۱۳۹۳، ۳۱)، بنابراین تلاش می‌کنیم تا راه‌حل این مسئله را در چشم‌اندازی میان‌رشته‌ای متأثر از نظریه‌ها و روش‌های فلسفی، تاریخی، انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی بیابیم. مؤلفه‌های میل، ذهن و بدن اضلاع مثلث انسان‌شناسی اسپینوزا[1] را تشکیل می‌دهند. وی با رد انگاره‌های سنتی سلسله‌مراتب ذهن و بدن، در مقابل خوانش‌های فلسفی مبتنی بر برتری ذهن و خوارشمردگی بدن، برای بدن منزلتی همسان با ذهن قائل است. نمی‌توان ذهن را فعال و بدن را در برابر آن منفعل تصور کنیم؛ از منظر اسپینوزا:

> هر چیزی که بر قدرت فعالیت بدن ما می‌افزاید، یا از آن می‌کاهد... تصور آن هم بر قدرت اندیشهٔ نفس ما می‌افزاید، یا می‌کاهد... (اخلاق، بخش سوم، قضیهٔ ۱۱).

بنابراین برخلاف تصور رایج:

> نه بدن می‌تواند نفس را به اندیشیدن وادارد و نه نفس می‌تواند بدن را به حرکت یا سکون... (اخلاق، بخش سوم، قضیهٔ ۲).

به‌این‌ترتیب، اسپینوزا وحدت انسان را نه با فروکاهی ذهن به بدن، بلکه وحدتی از ذهن و بدن می‌داند. به‌عبارت دیگر، ذهن و بدن نه دو جوهر متفاوت بلکه دو وجه ظهور فردی واحدند. اسپینوزا همچنین در فرازهای دیگری با بیان مفهوم کوناتوس[2] تلاش برای حفظ ذات را قانون طبیعی صیانت از وجود می‌داند و ذات هر شیء را جزء یا درجه‌ای از قدرت بی‌کران طبیعت برای وجود داشتن. پس معتقد است هر فرد برای حفظ ذات خود کوشش می‌کند تا در هستی‌اش پایدار بماند (ر، ک، به، اخلاق، بخش سوم، قضیه‌های ۶ و ۷؛ بخش چهارم، قضیهٔ ۴). هنگامی که این کوشش هم‌زمان بدن و ذهن را دربرمی‌گیرد، میل نامیده می‌شود. درواقع، میل موجب کوشش بدن و آگاهیِ ذهن از این کوشش است. ازاین‌رو، «میل همانا ذات واقعی انسان است که تمام اموری که در حفظ موجودیتش او را

1. Baruch Spinoza
2. Conatus

یاری می‌کنند ضرورتاً از طبیعت او ناشی می‌شوند» (اخلاق، بخش سوم، تبصرهٔ قضیهٔ ۹). نتیجهٔ اخلاقی‌ـسیاسی حاصل از انسان‌شناسی اسپینوزا را می‌توان چنین بیان کرد: از آنجا که توان بدن ناشی از طبیعت اوست و طبیعت انسان کاملاً شناخته‌شده نیست، هیچ کس نمی‌داند که بدن قادر به چه کارهایی است و چه می‌تواند کرد؛ بنابراین آزادی انسان مستلزم رهایی از هرگونه سرکوب و انقیاد بدن است.

ژیل دلوز[1] در رویکردی اسپینوزیستی با ارائهٔ مفهومی رادیکال از میل، حیات و هستی اجتماعی را به یکدیگر مرتبط می‌کند. برخلاف لاکان[2]، سیلان میل نزد دلوز از فقدان به سوی چیزی که نداریم نیست، بلکه نیروی میل ایجابی و مولد است. حیات تلاش می‌کند تا خود را حفظ کند و گسترش دهد و این کار را با ایجاد اتصال با دیگر امیال انجام می‌دهد. «هنگامی که بدن‌ها برای افزودن به قدرتشان به بدن‌های دیگر متصل می‌شوند، درواقع اجتماعات و جوامع شکل می‌گیرند» (کولبروک، ۱۳۸۷، ۱۴۸). دلوز این نیروی مولد حیات را ذیل مفهوم نیچه‌ای «ارادهٔ قدرت» یا «خواست توان» بیان می‌کند. «خواست توان اصل درونی ترکیب نیروهاست» (دلوز، ۱۳۹۶، ۹۹). خواست توان نیرویی آفرینش‌گر است که بدن‌ها را تا نهایت آنچه می‌توانند کرد، فرامی‌خواند. بنابراین، قرابت مفهومی «خواست توان» با «کوناتوس» ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد: میل نیروی مولد حیات است که موجب اتصال بدن‌ها و درنتیجه شکل‌گیری گروه‌ها، جماعت‌ها و جنبش‌هایی می‌شود تا هر لحظه به منظور صیانت از وجود، مقاومت دربرابر سلطه را به اجرا درآورند.

براساس این مقدمهٔ انسان‌شناختی‌ـهستی‌شناختی، زمانی که میل به ابژهٔ قدرت تبدیل می‌شود و حیات در سیطرهٔ سیاست قرار می‌گیرد، ما با برساخت «زیست ـقدرت» مواجهیم. سلطه بر حیات زیستی مستلزم سازمان‌دهی میل در راستای منافع قدرت فرادستان است، و از آنجا که بدن محمل میل است، سازمان‌دهی میل نیز مستلزم انقیاد بدن. ازاین‌رو، سازوکارهای نظام انقیاد اجتماعی به کار می‌افتند تا بدن‌ها را از آنچه می‌توانند کرد، بازدارند. به‌این‌ترتیب، نظامی از سوژه‌ـمنقادسازی وارد سیاست می‌شود تا

1. Gilles Delueze
2. Jacques Lacan

بـدن‌های رام و ذهن‌هـای مطیـع تولیـد کنـد. میشـل فوکـو[1] (۱۳۹۳، ۱۶۰ و ۱۶۴) انقیـاد بـدن‌های فـردی بـا روش‌هـای انضـباطیِ زیست ـقدرت را سیاسـتِ بـدن و روش‌هـای زیست‌ـقدرت در ادارهٔ جمعیت به‌مثابهٔ یک بدن اجتماعی را زیست‌ـسیاست می‌نامـد. اگـر فوکو (همان، ۱۶۰) تبار زیست‌ـقدرت را تا قرن هفدهم میلادی ردیـابی می‌کنـد و آگـامبن[2] (۱۳۹۲، ۳۱) آن را تا یونان باستان، ما رویه‌های سیاسی انقیاد بـدن را محـدود بـه تـاریخ و جغرافیای غرب نمی‌دانیم، و در این مقاله برآنیم تا هم‌آیی بدن‌ها را بـرای اجتنـاب از ادغـام در این رویه‌ها در تاریخ معاصـر ایـران تحلیـل کنـیم. ازایـن‌رو، هـدف ایـن مقالـه تحلیـل لحظه‌هایی است که حیـات، تعینـات سـلطه‌آمیز قـدرت سیاسـی را پـس می‌زنـد. مـا ایـن لحظه‌های عدم تعین را «زیست‌ـمقاومت» نامیده‌ایم. لحظه‌هایی کـه بـدن‌ها دیگـر تـن بـه بازنمایی نمی‌دهند و به‌جای نسـبت‌دادن ارزش‌هـای مسـتقر بـه خـویش، بـه دنبـال خلـق ارزش‌های جدیدند. در چنین چشم‌اندازی تلاش می‌کنیم تا زیست‌ـمقاومت را در نهضـت مشروطه‌خواهی، جنبش‌های اجتماعی مقطـع (۱۳۳۲-۱۳۲۰) و انقـلاب سـال ۱۳۵۷ در پاسخ به این پرسش بررسی کنیم: زیست ـمقاومت در تحـولات سیاسی ـاجتماعی تـاریخ معاصر ایران چگونه و در چه شرایطی به اجرا درآمده است؟

۲. مبانی نظری

در ساحت تئوریک این مقاله، تـلاش مـی‌کنیم تـا بـا رویکـردی دلوزی ـاسپینوزایی زمینـهٔ رهیافتی تحلیلی‌ـانتقادی برای مفهوم «زیست‌ـمقاومت» فـراهم آوریـم. بـه همـین منظـور، نخست به فرازهایی از دیدگاه اسپینوزا نظر می‌افکنیم:

۱) طبیعت از حق عالیه برای هر کاری که می‌تواند برخوردار است، یعنی حق طبیعت تا آنجا ادامه دارد که قدرت آن. از آنجا که قدرت طبیعت در مجموع چیزی جز قدرت تمـامی افراد نیست، نتیجه می‌شود که هر فرد نیز از حق عالیه برای انجام هرآنچه در توان دارد بـرای پایداری در هستی‌اش برخوردار است (رسالهٔ الهی‌ـسیاسی، فصل ۱۶، بند ۲).

1. Michel Foucault
2. Giorgio Agamben

۲) اگر دو انسان گردهم بیایند و نیروهایشان را یکی کنند، آنگاه قدرت بیشتر و متعاقباً حق طبیعی بیشتری خواهند داشت؛ هرچه تعداد کسانی که بدین طریق به یک اتحاد شکل می‌دهند، بیشتر باشد، آنگاه همگی از حق بیشتری برخوردار خواهند بود (رسالهٔ سیاسی، فصل ۲، بند ۱۳).

۳) وقتی انسان‌ها حقوقشان را به اشتراک می‌گذارند، فرد از حقی که حق جمعی به او عطا کرده هیچ حق طبیعی دیگری ندارد و ملزم است به انجام آنچه اجماع گروهی وضع می‌کند. این حق را که قدرت انبوه خلق تعریف می‌کند معمولاً حاکمیت می‌خوانند (رسالهٔ سیاسی، فصل ۲، بندهای ۱۶ و ۱۷).

۴) نظم اجتماعی نه فقط به دلیل زیستن در امنیت از دشمنان، بلکه برای کسب منافع فراوان دیگر بسیار مفید و لازم است. زیرا اگر افراد بشر حاضر به کمک متقابل به یکدیگر نبودند، آن‌وقت مهارت‌ها و زمان هر فرد برای حفظ و بقای خویش ناکافی‌تر از آن می‌بود تا ممکن شود (رسالهٔ الهی‌ـسیاسی، فصل ۵، بند ۷).

۵) هدف غایی دولت غلبه و انقیاد انسان‌ها از طریق ترس و کشیدن آنان زیر سیطرهٔ دیگری نیست. بلکه برعکس، آزادساختن همگان از ترس است تا هر فرد بتواند تا جای ممکن در امنیت زندگی کند؛ یعنی به بالاترین درجهٔ ممکن از حق طبیعی‌اش برای وجودداشتن و کنشگری، بدون صدمه به خود و به دیگران، برخوردار باشد (رسالهٔ الهی‌ـسیاسی، فصل ۲۰، بند ۶).

۶) آدمیان نه فقط برای زیستن در امنیت، بلکه زندگانی بهتر، نیاز به توافق بر سر یک هدف جمعی مشترک دارند (رسالهٔ الهی‌ـسیاسی، فصل ۱۶، بند ۵).

۷) برای انسان‌هایی که ذیل یک امر مشترک در اتحاد با یکدیگرند [انبوه خلق]، عالی‌ترین خیری که از آن بهره‌مندند، میان همگان مشترک است؛ بنابراین هر خیری را برای خویش طلب می‌کنند جدای از خیری که برای دیگران می‌خواهند، نیست (اخلاق، بخش چهارم، قضیه‌های ۳۶ و ۳۷).

۸) مواردی که به خشم عمومی دامن می‌زنند، به حق دولت و حاکم تعلق ندارند. اتحاد انبوه خلق به‌واسطهٔ هیجانی مشترک همچون امید مشترک، ترس مشترک یا میل به تلافی آسیبی مشترک بی‌شک حق طبیعی انسان‌هاست (رسالهٔ سیاسی، فصل ۳، بند ۹).

از مطالب گفته‌شده می‌توان استنتاج کرد: بدن‌ها برای افزایش قدرت و حفظ بقای خویش به یکدیگر می‌پیوندند تا در صلح و امنیت زندگی کنند. امر مشترکی که آنان را متحد می‌کند میل به وجود و افزایش ظرفیت کنشگری است. بنابراین، انبوه خلق یک تلاش جمعی مشترک برای صیانت از وجود است. این امر مشترک، بدن‌های فردی را به‌رغم تضادهایشان با یکدیگر متحد کرده تا به یک پیکر اجتماعی واحد تحقق بخشند. برای همین سوژه‌ها ذیل انبوه خلق یکدیگر را همانند خود به تصور درمی‌آورند و هرچه را برای خود طلب می‌کنند برای دیگران نیز می‌خواهند. ازهمین‌روست که انبوه خلق به شکلی درون‌ماندگار وجه ظهوری برابری‌خواهانه دارد. انبوه خلق مقاومتی است که مناسبات سلسله‌مراتب اجتماعی را در جهت رفع تبعیض، تأیید حق حیات و حق برابر برخورداری از کیفیت زندگی به چالش می‌کشد. ژیل دلوز با بیان «وضعیت دیداری‌ـشنیداری ناب» از لحظه‌های غیربازنمایانه‌ای سخن می‌گوید که با فراروی از شاکله‌های حسی‌ـحرکتی[1]، احساس همدلی عاطفی با موقعیت‌هایی را ایجاب می‌کند که به‌طور مشابه یک خشونت پنهان در همهٔ آن‌ها اعمال می‌شود. وی معتقد است:

> میان یک رنگ، یک مزه، یک لمس، یک بو، یک صدا، یک وزن، ارتباطی وجودی برقرار است که سازندهٔ لحظه‌ای تأثرانگیز از یک احساس است (دلوز، ۱۳۹۵، ۹۱).

وضعیت دیداری‌ـشنیداری ناب تجربه‌ای است که طی آن ادراک به کنش منتهی نمی‌شود، بلکه مواجههٔ تحمل‌ناپذیری است که موجب می‌شود سوژه «از هر طرف چیزی را ببیند و بشنود که دیگر از قواعد پاسخ و کنش تبعیت نمی‌کند» (دلوز، ۲۰۰۰، ۳). در چنین مواجهه‌ای سوژه با موقعیت یکی می‌شود و با جذب در موقعیت رابطهٔ سوژه ـابژه از هم می‌پاشد. دلوز در توضیح این وضعیت می‌نویسد:

> به‌طورخلاصه، وضعیت دیداری و شنیداری ناب می‌تواند دارای دو قطب سوژه و ابژه، واقعی و خیالی، و عینی و ذهنی باشد. اما آن‌ها باعث ظهور نشانه‌های بالفعل دیداری و شنیداری می‌شوند که از یک طرف قطب‌ها را مدام در کنار یکدیگر قرار می‌دهد، و از طرف دیگر، گذرها و تبدیل قطب‌ها را در تمایل به سمت یک نقطهٔ غیرقابل تشخیص (نه مغشوش) تضمین می‌کند (همان، ۹).

۱. شاکلهٔ حسی‌ـحرکتی (sensory-motor schema) عبارت است از الگوهای کلیشه‌ای و ازپیش ساخته‌شده برای تعین‌بخشیدن به شیوه‌های تجربه‌کردن، ادراک و کنش متناسب با ارزش‌های یک نظم مستقر (دلوز، ۲۰۰۰، ۱۲۸ـ۷۰).

برای مثال، کارگری را در نظر بگیرید که نزد او، نظام حاکم بر محیط یک کارخانه یادآور رابطهٔ کنترل و نظارت در یک زندان است. این فراروی از موقعیت به تجربهٔ یک لحظهٔ دیداری‌ـشنیداری ناب منتهی می‌شود که طی آن سوژه با همذات‌پنداری و احساس همدلی دردمندانه، دیگر خود را نه یک کارگر، بلکه زندانی، دانش‌آموز یا هر ابژهٔ دیگری که این رابطه کنترل و نظارت بر آن‌ها اعمال می‌شود، تصور می‌کند. برای همین دلوز می‌گوید:

> کارخانه زندان است و مدرسه به معنای واقعی کلمه و نه استعاری یک زندان... لازم است عناصر و روابط مستقلی را که از ما می‌گریزد، در دل یک تصویر [یک موقعیت] مغشوش کشف کنیم: تا نشان دهیم مدرسه چگونه و به چه معنا یک زندان است (همان، ۲۰).

از نظریهٔ دلوز می‌توان استنتاج کرد: وضعیت دیداری ـشنیداری ناب یک مواجههٔ تروماتیک است که برانگیزانندهٔ احساس رابطه‌ای وجودی[1] میان سوژه با موقعیت است. درواقع، سوژه متأثر از این رابطهٔ وجودی، شرایط همدلی عاطفی و تصور این‌همانی با دیگر سوژه‌ها چنان برایش رقم می‌خورد که از هویت‌های طبقاتی، جنسیتی یا نژادی خود می‌گسلد. بنابراین، با این مواجهه از یک سو الگوهای کلیشه‌ای کنش اجتماعی فرومی‌پاشد، و از سوی دیگر، با آزادشدن پتانسیلی رهایی‌بخش شیوه‌هایی از دیدن، شنیدن و تجربهٔ امر محسوس گشوده می‌شود که تاکنون ناممکن می‌نمود.

اکنون می‌توان با تلفیق نظریهٔ اسپینوزا و دلوز بسط تئوریک زیست ـمقاومت را صورت‌بندی کرد. کلیدی‌ترین عنصری که نظریهٔ اسپینوزا و دلوز را مفصل‌بندی می‌کند، مفهوم «وجود» است. وجود، نیروی درون‌ماندگار[2] و انگارهٔ مشترکی است که همهٔ انسان‌ها می‌توانند آن را تصور کنند. ازاین‌رو، نوع بشر در برخورداری از حق حیات و ترس از انقیاد زیر سایهٔ سنگین مرگ، به رادیکال‌ترین وجه با یکدیگر هم‌سرنوشت‌اند. هم‌سرنوشتی بنیان زیست‌ـمقاومت است. بنیانی که یک پیکر اجتماعی واحد را در احساس همدلی عاطفی میان سوژه‌ها فراهم می‌آورد. از آنجا که زیست‌ـمقاومت در نیروی مولد حیات ریشه دارد، ازاین‌رو، فرایندی دائمی اما نهفته است. زیست ـمقاومت در قالب انبوه خلق بالفعل

1. existential
2. immanent cause

می‌شود، و وضعیت دیداری‌ـشنیداری نـاب شـرط فعلیـت آن اسـت. بـه همـین دلیـل، در لحظـه‌های رهـایی‌بخشِ دیداری ـشنیداری نـاب بدن ـسوژه‌های آزاد خلـق می‌شـوند؛ بدن‌ـسوژه‌هایی رها از علایق هویتی، اقتصادی، ایدئولوژیک که با فراخـوانی در تکاپوهـای برابری‌خواهانه به انبوه خلق فعلیت می‌بخشند و زیست‌ـمقاومت را به اجرا درمی‌آورند.

۳. روش تحقیق

در این مقاله از تحلیل تبارشناسی با نگرش تجربـه‌گرایی اسـتعلایی[1] اسـتفاده مـی‌کنیم. مقالـهٔ حاضر تبارشناسی را نه در مقام دودمان‌کاوی بلکه در مقام زادشناسی یـا شـناخت فراینـدهای خلق‌شدن یک پدیده به کار می‌گیرد. تبارشناسی در این مقام یک روش کیفی فلسفی ـتاریخی است که برخلاف راهبردهای سنتی در پی یافتن شکاف‌ها و گسست‌ها در فرایندهای تـاریخی اسـت؛ تکـوین یـک پدیـده را در فردیـت تـاریخی‌اش جسـت‌وجو می‌کنـد؛ و در تقابـل بـا جست‌وجوی خاستگاه به دنبال تحلیل تاریخ اکنون اسـت. تبارشناسـیِ دلـوز به‌منزلـهٔ تـاریخ اکنون را می‌باید در رابطهٔ میان «امر نهفتـه»[2] و «امـر بالفعـل»[3] جسـت‌وجو کـرد. امـر نهفتـه مخزنی از بالقوه‌گی‌هاست که با فعلیتش به تولید می‌رسد، منجر به تفاوت می‌شود و اکنـون را می‌سازد. امر نهفته نه یک امر ممکن بلکه واقعی است، اما فعلیت نـدارد. امـر نهفتـه گونـه‌ای تکینگی پیشافردی و درعین‌حال فردیت‌بخش است که با فعلیت‌یـابی در قالـب فـردی جدیـد (خواه فرد در معنای متعارف و خواه گروه یا جماعت) هر چیزی را آنی می‌کند که هست. امـر بالفعل مکمل یا محصول و ابژهٔ فعلیت‌یابی است (غلامی و گنجـی، ۱۳۹۲، ۱۹؛ مشـایخی، ۱۳۹۲، ۳۳؛ دلوز، ۱۳۹۲، ۶۲۱). فعلیت‌یابیِ امر نهفتـه یـک نسـبت اشـتدادی یـا اخـتلاف پتانسیل است: «تفاوتِ شدت یک پدیده را ایجاد می‌کند، آن را آزاد یا بیرون می‌کشـد و روانـهٔ صحنه می‌کند» (دلوز، ۱۹۸۷، ۳۱). همچنین «هـر پدیـده بـه نـابرابری‌ای اشـاره دارد کـه بـه وسیلهٔ آن مشروط شده است. هر گوناگونی و هر تغییری اشاره دارد به تفاوتی که دلیل کـافی آن

1. Transcendental Empiricism

1. the virtual

2. the actual

است. هر آنچه رخ می‌دهد و هر آنچه ظاهر می‌شود، همبسته با دامنه‌هایی از تفاوت است: اختلاف سطح، دما، فشار، تنش، پتانسیل و تفاوت شدت» (دلوز، ۱۹۹۴، ۲۲۲). برای مثال، اختلاف دما موجب میعان، تبخیر یا انجماد می‌شود، بنابراین آب‌های روان، بخار و یخ ابعاد نهفتگی آب هستند که انتقال وضعیت را به‌مثابهٔ رخداد مشخص می‌کنند (پروتوی، ۲۰۰۹، ۹۲-۱۰۲). مفاهیم بالفعل و نهفته در ترمولوژی اسپینوزا با تأثرها[1] یا احوال و تأثیرها[2]، عواطف یا تحول در تناظرند. تأثر حال است، گونه‌ای توان زیسته و بیانی از توان عمل‌کردن؛ اما تحول یک شدت است، خیزبرداشتگی به سوی توانی که گذر از یک حال به حالی دیگر را رقم می‌زند (مشایخی، ۱۳۹۲، ۵۵). درواقع، تأثیر درجه‌ای از توان است که با فعلیت‌یابی، یک «حال» را که «هر لحظه بیانگر ظرفیتی از کنشگری است» (دلوز، ۱۹۹۰، ۲۱۷)، رقم می‌زند. اسپینوزا می‌نویسد:

> مقصود من از عواطف [تأثیرها]، احوال [تأثرهای] بدن و همچنین تصورات آن احوال است، که قدرت فعالیت بدن به‌واسطهٔ آن‌ها افزایش یا کاهش می‌پذیرد (اخلاق، بخش سوم، تعریف ۳).

همچنین اختلاف پتانسیلِ ناشی از نسبت اثرگذاری و اثرپذیری بدن‌ها موجب می‌شود تا ما نیروی وجودی بیشتر یا کمتری را احساس کنیم:

> عاطفه که حال انفعالی نفس نامیده می‌شود، تصوری است مبهم، که نفس به وسیلهٔ آن برای بدن یا هر جزئی از بدن خود قدرت بودن بیشتر، یا کمتر از آنچه قبلاً بوده تصدیق می‌کند (اخلاق، بخش سوم، تعاریف عمومی عواطف).

تجربه‌گرایی استعلایی برخلاف تجربه‌گرایی کلاسیک یک روش سیاسی است تا معرفت‌شناختی. در این رویکرد، با سوژهٔ از پیش مفروض مواجه نیستیم تا تجربه نزد سوژه به شناخت منجر شود، بلکه سوژه خود پی‌آمد تجربه است و درون تجربه ساخته می‌شود. این روش به جای شرایط امکان تجربه به دنبال دستیابی به شرایط تجربهٔ واقعی است، شرایطی که خود نیز تجربه و زیسته می‌شوند. درواقع، سوبژکتیویته پی‌آمد زیستن این شرایط است، اثرپذیری خود از خود یا چیزی که خودش را در تجربهٔ تجربه‌کردن، احساس می‌کند

1. affections
2. affects

(مشـایخی، ۱۳۹۸، ۹؛ دلـوز، ۱۳۹۲، ۲۲۲؛ کـولبروک، ۱۳۸۷، ۱۴۵؛ مشـایخی، ۱۳۹۲، ۴۷). در این تجربه‌گرایی رادیکال بدن‌ـسوژه‌ها با فـراروی از داده‌هـای تجربـی و هویت‌هـای شخصی، قدرت‌های وجود یـا هـر آنچـه می‌تواننـد کـرد را در شـرایط تجربـهٔ واقعـی تحقـق می‌بخشند. این فراروی نه یک تعالی، بلکه حرکت به عمق مادیـت زیسـتن اسـت، جـایی کـه استعلا با درون‌ماندگاری منطبق می‌شود؛ «زیرا این ساحت از هرگونه تعالی سوژه و ابژه طفـره می‌رود... به ابژه‌ای وابسته نیست یا به سوژه‌ای تعلق ندارد» (دلوز، ۱۳۹۲، ۶۴۳).

در روش تبارشناسی این مقاله، چگونگی آفرینش انبوه خلق را به‌مثابـهٔ ابـژهٔ فعلیت‌یـابی نیروی زیست ـمقاومت تحلیـل مـی‌کنیم. شـرط ایـن فعلیت‌یـابی گسسـت از آسـتانه‌های تحمل‌پذیری اسـت، اخـتلاف پتانسـیلی کـه بیـانگر تفـاوت در ظرفیـت کنشـگری بـدن و احساس کاهش قدرت وجودی در ذهن است. شرایطی که زیسـتن آن، بدن ـسوژه‌های آزاد خلق می‌کند تا در جست‌وجوی پتانسـیل ازدسـت‌رفته نیـروی زیست ـمقاومت را بـه اجـرا درآورند. اگر مناسبات قدرت بدن‌ها را فرومی‌کاهد به تجربـه امـر محسـوس در چـارچوب شاکله‌های حسی‌ـحرکتی؛ مقاومت با فروپاشی این شاکله‌ها تجربه‌های جدید یا امـر نـو را ممکن می‌کند. بنابراین با رجوع به اسناد و بازخوانی متون تاریخی خلـق امـر نـو یـا تحقـق نسبت ـنیروهای مقاومـت در گـذر از حـالی بـه حـال دیگـر را نشـان مـی‌دهیم: از «بدن‌ـسوژه‌های منقاد» به «بدن‌ـسوژه‌های آزاد» و از جمعیت «مردمان» به «انبوه خلق».

۴. تحلیل تبارشناسی

در این بخش تکوین اشکال متفاوت زیست‌ـمقاومت را در سه مقطع تاریخی مـورد تحلیـل تبارشناختی قرار می‌دهیم.

۴-۱. نهضت مشروطه‌خواهی

زیست‌ـقدرت در دوران پیشامشروطه سازمان‌دهی اجتماعی میل را از طریق سیاسـت بـدن امکان‌پذیر می‌کرد: اعمال قدرت بر بدن‌های فردی. در متون سیاسی کهن سیاست به معنای تنبیه‌کردن و عقوبت‌دادن برای به‌اطاعت‌واداشتن جمعیت اتباع و مجازات خاطیـان تعریـف شده است. در این باب در سیرالملوک آمده است:

... همه از خشم و عقوبت پادشاه بترسد و پادشاه چون با کسی خشم گیرد او را فرماید گـردن‌زدن و دست و پای بریدن و بر دارکردن و چوب‌زدن و بزندان و بچاه کردن، و مردمان از بهر تـن و جـان خویش باک ندارند مال فدا کردن (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷، ۱۸۱).

سیاست در این معنا از حقوق پادشاه بود و بـر اسـاس آن حـق حیـات و مـرگ اتبـاع در دستان او. بنابراین اعمال این حق توسط پادشاه با مالکیت وی بر بـدن‌ها تضـمین می‌شـد؛ بـرای همـین پادشـاه را «مالک‌الرقـاب»[1] یعنـی صـاحب گردن‌هـا می‌خواندنـد. در چنـین سامانه‌ای از مناسبات قـدرت، دسـتگاه دیـوانی یـک نهـاد برداشـت‌کردن اسـت: سـازوکار مصادرهٔ ثروت از طریق خراج‌ستانی از محصول، احشام، کار و خـدمات. درواقـع، قـدرت سیاسی در این جامعه حقِ گرفتن است: گرفتن اموال، توان بدن‌ها، زمان زندگی و درنهایـت خود زندگی. بنابراین، پادشاهِ مالک‌الرقاب (صاحب گردن‌هـا) هـر کـه را در ایـن مناسـبات قدرت گردن‌کشی کند، گردن می‌زند، و هر که گردن نهد از لطف ملوکانه یعنی حـق حیـات برخوردار می‌کند.

در دوران قاجار، نظام انقیاد اجتماعی از طریق رابطهٔ مطاوعت بر بدن‌ها حـک می‌شـد. شاکله‌های حسی‌ـحرکتی با شیوه‌های تجربه، ادراک و کـنش مبتنـی بـر ایـن رابطـه امکـان زن‌بودن را در اندرونی، رعیت را در زمین، پیشـه‌وران را در کارگـاه و دکان‌هـا و عشـایر را در ایل‌راه‌های خود بازنمایی می‌کرد. درواقع، زیست‌ـقدرت با میانجی‌گری شاکله‌ها بـدن‌ها را وامی‌داشت تا این امکان‌های متشاکل را در قالب کلیشه‌های مکانی ـزمانی خـاص زنـدگی کنند. مناسبات بین‌المللی حاکم بر ایران به‌ویژه در نیمهٔ دوم قرن نـوزدهم مـیلادی ازجملـه نفوذ روزافزون روسیه و بریتانیـا، تسـخیر بـازار ایـران بـا ورود کالاهـای روس و انگلـیس و استقراض‌های خانه‌برانداز از دول خارجه همراه بود با افول اقتـدار سیاسـی، کـاهش شـدید درآمد و افلاس در حاکمیـت قاجـار. در چنـین شـرایطی، بقـای حاکمیـت منـوط بـود بـه رویه‌هایی مانند سلب مالکیت عمومی از اتباع ازجمله دریا، رودخانه‌ها، جنگل‌ها و معادن در قالب فروش امتیازات اقتصادی به بیگانگـان؛ مازادسـتانی از رعایـا؛ وضـع مالیات‌هـای جدید؛ فروش املاک خالصه، تیول، حکومت‌هـای محلـی و مناصـب دولتـی. ازجملـه در

۱. ن، ک، به، رستم‌الحکما، ۱۳۴۸، ۵۲۵.

مصادیق این رویه می‌توان به شعاع‌السلطنه فرزند مظفرالدین‌شاه و حاکم فارس اشاره کرد که املاک خالصه را به قیمت ناچیزی از دولت خریداری کرده، علاوه‌برآن املاک خالصه‌ای که در زمان ناصرالدین‌شاه به رعایا فروخته شده بود را نیز به تصرف درآورد. در حکومت خراسان آصف‌الدوله گندم را از قرار خرواری دو تومان خریداری و در همدستی با محتکران به خرواری ده یا بیست تومان می‌فروخت. سیدمحمد طباطبایی در عریضه‌ای به شاه به هزاران رعیتی اشاره می‌کند که از ظلم حکام و مأموران مالیات به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعلگی می‌گذرانند و در ذلت و خواری می‌میرند (ناظم‌الاسلام، ۱۳۷۱، ۳۳۰ و ۳۳۳ و ۳۳۸). تراژیک‌ترین واقعه در قوچان رخ داد که با وجود عسرت رعایا به سبب ملخ‌خوارگی، فشار آصف‌الدوله در اخذ مالیات دیوان سبب شد تا مأموران مالیات دختران رعیت را به جای دوازده من گندم گرفته به ترکمانان آن سوی مرز فروختند. کوتاه زمانی پس از این واقعه سالار مفخم بجنوردی مسئول حفاظت از تنگهٔ قتلیش به ترکمانان یموت راه داد تا در حمله به قوچان و کشتن مردان و به‌اسارت‌بردن زنان و کودکان طایفهٔ باشقانلو، سهم وی را از قیمت نیمی از اموال غارتی و فروش اسرا رد کنند (نجم‌آبادی، ۱۳۹۸، ۲۸ و ۳۱).

این نمونه وقایع نشان می‌دهد مابه‌ازای بقای این حاکمیت ناکارآمد و نالایق، بدن‌های مازادی بود که از گردونهٔ نظم اجتماعی خارج می‌شد: بدن‌های رانده‌شده، مطرود، قابل فروش و در معرض گرسنگی و نیستی. وقتی این وضعیت رو به فراگیری نهاد و از آستانهٔ تحمل‌پذیری گذشت، فرودست‌شدگان احساس کردند که چنین سرنوشتی دیر یا زود در انتظار آنان نیز هست: ترس مشترک یا احساس تروماتیکی که از مخاطرهٔ وجود برانگیخته شده بود. در چنین شرایط زیسته‌ای، «خواست توان» بدن ـسوژه‌هایی را رقم زد تا در یک کوشش جمعی برای حفظ وجود از الگوهای اطاعت‌پذیری مستقر بیرون زنند. به‌ویژه پس از آنکه زنان، دگرکیشان، دهقانان و رنجبران شهری از پیروزی نهضت مشروطه‌خواهی طرفی نبستند و به مجلس راه نیافتند، وجه ظهور برابری‌خواهانهٔ خود را در قالب انجمن‌ها به صحنه آوردند. زیست‌ـمقاومت در درون این تشکل‌های جمعی مبارزه‌ای بود هم علیه اقتدارگرایی بقایای نظم سیاسی کهن و هم علیه اقتدارگرایی نظم جدیدی که در جریان

نهضت مشروطه‌خواهی در شرف تکوین بود. بنابراین، انجمن‌ها نه پی‌آمد نهضت، بلکه پی‌آمد مبارزه‌ای بودند میان زیست‌ـقدرت و زندگی مردم در مقام عمل. در این معنا فعلیت انبوه خلق در نهضت مشروطه‌خواهی را می‌بایست درون انجمن‌ها جست‌وجو کرد.

به نوشتهٔ روزنامهٔ «حبل‌المتین» در مشروطهٔ اول بیش از هزار انجمن در سراسر ایران تأسیس شد (خارابی، ۱۳۸۶، ۳۷). حتی مخالفان برای مقابله با نیروی مشروطه‌خواهان اقدام به تأسیس انجمن‌های ضدمشروطه کردند. انواع این تشکل‌ها عبارت بودند از انجمن‌های رسمی و مردمی. انجمن‌های رسمی یا انجمن‌های ایالتی و ولایتی ابتدا به منظور انتخاب نمایندگان مجلس در شهرها شکل گرفتند، لیکن با مبارزهٔ آزادی‌خواهان به‌ویژه انجمن تبریز پس از انتخابات نیز به کار خود ادامه داده و پس از تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی نظارت بر حکام، احقاق حق متظلمین، نظارت بر وصول مالیات، تحقیق در استدعای تخفیف و تشخیص آفات از مهم‌ترین وظایف آن‌ها شد (مصوبات مجلس، ۱۳۸۹). انجمن‌های مردمی نیز تشکل‌های خودجوشی از زنان، اقلیت‌ها و گروه‌های صنفی بودند که حقوق اولیهٔ شهروندی و مطالبات برابری‌خواهانهٔ خود را دنبال می‌کردند. در ادامه به مهم‌ترین اقدامات انجمن‌ها در عصر مشروطیت اشاره می‌کنیم:

در امر املاک، انجمن ملی انزلی زمین‌های شهری را که متنفذان محلی به زور تصرف کرده بودند، مصادره کرد (خارابی، ۱۳۸۶، ۱۰۷). گردانندگان انقلابی انجمن خوی اموال و املاک زمین‌داران بزرگ را مصادره و میان دهقانان تقسیم کردند (ناطق، ۱۳۸۰، ۲۵). در سراسر گیلان، پیشه‌وران و دهقانان با ایجاد شبکه‌ای از انجمن‌های انقلابی از جنبش روستاییان در راستای اخراج زمین‌داران و عدم پرداخت سهم مالکان حمایت می‌کردند (آفاری، ۱۳۸۵، ۲۱۰).

در امر معیشت، انجمن ملی انزلی به دنبال شکایات رعایا به گرانی و احتکار برنج، برای کاهش قیمت اعلانی انتشار داد و صادرات برنج به روسیه را تا رسیدن محصول تازه ممنوع کرد. انجمن ایالتی فارس نیز در تلگرامی به مجلس با اشاره به مضار حمل پوست بره به خارجه تقاضا نمود تا به حکام ایالات و انجمن‌های ایالتی دستور دهد که از صدور آن ممانعت شود. انجمن خوی پس از گرانی گوشت بلافاصله مداخله کرده قیمت را تثبیت

و دکان‌های قصابانی که تمکین نکردند در اختیار قصابان دیگر قرار داد (خارابی، ۱۳۸۶، ۷۷-۷۶). انجمن ایالتی تبریز که با انجمن‌های مردمی متحد شده بود، بهای نان را که عامل عمدهٔ ناخرسندی مردم بود، کاهش داد و در اقدامی انقلابی انبارداران و انحصارگران غله ازجمله امام‌جمعه و مجتهد بزرگ شهر را به محاکمه فراخواند، اموالشان را مصادره کرد و آن دو را از شهر بیرون راند (ناطق، ۱۳۸۰، ۱۶). حتی محمدعلی‌شاه که خود و همسرش در امر احتکار شرکت داشتند مجبور شد دستور فروش غلهٔ خود را به مظنهٔ روز صادر نماید (خارابی، ۱۳۸۶، ۸۵).

در امر مالیات، انجمن ملی رشت مالیات اصناف را لغو کرد (همان، ۷۷). انجمن تبریز درخواست صنف درشکه‌چی را تأیید و آنان را از پرداخت مالیات معاف کرد. همچنین با تحقیق در علل حبس محکومین مالیاتی، افراد بی‌گناهی که در بند حکام و مالکان بودند را آزاد کرد (ناطق، ۱۳۸۰، ۱۸).

در امر اجتماعی، انجمن ایالتی خراسان حکم به بسته‌شدن شیره‌کش‌خانه‌ها و قهوه‌خانه‌هایی را صادر کرد که در آن تریاک می‌کشیدند. انجمن تبریز برای فقرا و آوارگانی که در برف و گل نشسته گدایی می‌کردند، پیشنهاد نمود صاحبان ثروت در هر محله عهده‌دار معاش آن‌ها شده به برخی مقرری داده و برخی دیگر را به بافتن فرش و جوراب یا نظافت محله در ازای دستمزد به کار گیرند و صندوقی از وجوهات، فطریه و صدقات را به این امر اختصاص دهند (خارابی، ۱۳۸۶، ۸۰ و ۱۲۰).

در امر نظافت و بهداشت، انجمن‌های تهران ازجمله انجمن مظفری، انجمن نظافت و انجمن خیریه بهبودی وضع معابر، روشنی محله‌ها، رسیدگی به وضعیت گرمابه‌ها و نظافت کوچه‌ها و محله‌ها را وجه همت خود قرار دادند. در مشهد انجمن سعادت در اقدامی منحصربه‌فرد آبله‌کوبی رایگان عموم اطفال مشهد را برعهده گرفت (همان، ۲۸۱-۲۷۸).

در امر آموزش و فرهنگ، ظهیرالدوله با تأسیس انجمن اخوت یکی از مهم‌ترین مراکز فعالیت مشروطه‌خواهان و نخستین گروه نمایش ایران را ایجاد و درآمد آن را صرف امور خیریه و فرهنگی می‌نمود (سپهران، ۱۳۸۸، ۱۲۷). انجمن عباسی و انجمن جاوید در بندرعباس ازجمله انجمن‌های پیشرو در تأسیس قرائت‌خانه‌ها بودند (انصاری‌نصب،

۱۳۹۲، ۱۱۷). از مهم‌ترین فعالیت انجمن‌های مردمی در تهران و شهرستان‌ها تأسیس مدارس جدید و بزرگسالان بود. ازجمله انجمن آزاد بندرلنگه مدرسه‌ای تأسیس نمود که علاوه بر مجانی‌بودن برای عموم اطفال ایرانیان، کفیل مخارج لباس و منزل دوازده شاگرد مستحق نیز بود. انجمن مرکزی معلمین تهران به منظور رفع مشکلات آموزشی اقدام به تربیت معلم نمود (خارابی، ۱۳۸۶، ۲۶۸-۲۶۶).

در امر حقوق برابر شهروندی، اقلیت‌های مذهبی انجمن‌های خود را تأسیس کردند. انجمن‌های آذربایجان و گیلان درهای خود را به روی غیرمسلمانان گشودند. انجمن تبریز در محلهٔ ارمنی‌ها بود و آنان دائماً در آن رفت‌وآمد می‌کردند. انجمن رشت تنها انجمن ولایتی بود که یک ارمنی سوسیال دموکرات به نام هارطون گالوستیان از رهبران آن به شمار می‌رفت و یهودیان با تورات خود به انجمن رشت می‌رفتند (آفاری، ۱۳۸۵، ۱۱۱). انجمن بلدیهٔ اصفهان به منظور جلوگیری از ستم و اجحاف به اقوام و مذاهب مختلف، یهودیان را در حقوق شهروندی آزاد اعلام نمود (فلاح و بیطرفان، ۱۳۹۰، ۱۱۳). زنان نیز انجمن‌های مخفی تشکیل دادند. انجمن حریت نسوان تمرکز بحث‌ها در جلسات خود را بر شرایط فرودست زنان قرار داد (ساناساریان، ۱۳۸۴، ۶۲). اتحادیهٔ غیبی نسوان در نامه‌ای سرگشاده به روزنامهٔ «ندای وطن»، با طعنه به نمایندگان مجلس خواستار به‌رسمیت‌شناخته‌شدن حضور زنان در سیاست شد و با اشاره به دختران بی‌عصمت‌شده، استرداد اسرای قوچان و محاکمهٔ عاملان آن را مطالبه می‌کرد (ناهید، ۱۳۶۰، ۶۸-۶۳).

در امر سیاسی، پس از کودتای ناکام محمدعلی‌شاه و واقعهٔ میدان توپخانه، انجمن‌های مردمی تهران اعتصاب و برای دفاع از مجلس و مشروطیت اجتماع کردند. همچنین، انجمن‌های تبریز، رشت، قزوین، اصفهان، یزد، شیراز، مشهد، خوی، و ارومیه خواستار عزل محمدعلی‌شاه شده وی را وادار به عقب‌نشینی کردند (کسروی، ۱۳۸۲، ۵۳۶). در سیاست خارجی نیز انجمن ولایتی رشت با ارسال تلگراف‌هایی به اعطای امتیاز خط لولهٔ نفت به کمپانی نوبل اعتراض کرد (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۹۰، ۱۷۸-۱۷۳).

آنچه برشمردیم مصادیقی بود از تلاش‌ها برای صیانت از وجود، حق حیات و قدرت کنشگری. کوشش جمعی مشترکی که بیانگر بالفعل‌شدن نیروی زیست ـ مقاومت در قالب

یک انبوه خلق بود. انبوه خلقی که از طریق گروه‌های خودانگیخته‌ای به نام انجمن‌ها به اجرا درآمد. فعلیت این انبوه خلق را یک موقعیت دیداری ـشنیداری ناب یا لحظهٔ غیربازنمایانه‌ای رقم زد که فرودستان زیر سایهٔ سنگین طرد، نیستی و مرگ احساس هم‌سرنوشتی کردند. زیستن چنین لحظه‌ای، از فرودستان بدن‌ـسوژه‌های آزادی ساخت تا امر نو را با بیرون‌زدن از قاب بازنمایی زیست ـقدرت حاکم بیافرینند. به‌چالش‌کشیدن مالکان، حکام و حتی شاه، توان‌بخشی به فقرا، آوارگان و گرسنگان، مقابله با اجحاف مالیاتی، به‌صحنه‌آوردن عمومی تئاتر، نهضت تأسیس مدارس و قرائت‌خانه‌ها، نظافت شهری، واکسیناسیون عمومی اطفال، مطالبهٔ استرداد دختران قوچان، مطالبهٔ حقوق برابر شهروندی از سوی زنان و دگرکیشان و اعتراض به اعطای امتیازات اقتصادی به بیگانگان جملگی امر نو یا تجربه‌های بیرون از قابی بودند که انجمن‌ها با فروپاشیدن شاکله‌های حسی‌ـحرکتی در عصر مشروطه‌خواهی رقم زدند. دیدن، شنیدن و تجربه‌هایی که پیش از این در سپهر سیاسی‌ـاجتماعی ایرانیان رؤیت‌ناپذیر بود.

۴-۲. جنبش‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲

انجمن‌های ایالتی و ولایتی امری نو و طرح سیاسی بدیلی بود دربرابر اقتدارگرایی مرکزی. اما دیری نپایید که هژمونی نخبگان مشروطه‌چی و تمامیت‌خواهان وجود انجمن‌ها را برنتافت و با به‌حاشیه‌راندن توده‌های مطالبه‌گر پتانسیل انقلابی انبوه خلق را مهار کردند. پس از کودتای ۱۲۹۹، در پروژهٔ دولت ـملت‌سازی سرزمین و جمعیت به‌مثابهٔ پیکرهٔ جغرافیایی و پیکر اجتماعی به ابژهٔ قدرت تبدیل شدند. در این دوران زیست ـقدرت مدرن علاوه بر «سیاست بدن»، سازمان‌دهی اجتماعی میل را از طریق «زیست ـسیاست» امکان‌پذیر می‌کند: تکنیک‌های ادارهٔ بدن‌ها، سامان‌دهی جمعیت و مدیریت سودانگارانهٔ حیات. «زیست‌ـسیاست» جمعیت را در راستای تقسیم وظایف، توانمندی و فایده‌مندی برای انباشت سرمایه انقیادپذیر می‌کند: مصادرهٔ بدن‌ها ذیل مناسبات سرمایه‌دارانه. درواقع، زیست‌ـقدرت به‌واسطهٔ شاکله‌های حسی‌ـحرکتی الگوهای آمرانه برای زیستن را بر بدن‌ها تحمیل می‌نمود: این‌همان‌سازی از طریق گویش، پوشش و شیوهٔ زندگی، و کنش‌پذیری مبتنی بر زایایی اقتصادی. دولت مدرن در چنین مناسباتی به‌منزلهٔ نهاد تنظیمات عمل

می‌کرد که رسالت مدرنیزاسیون کشور و تعلیم‌وتربیت جمعیت در چارچوب ملت واحد را برعهده داشت. بنابراین، دولت مرکزی از طریق ایجاد مدارس، پادگان‌ها، کارخانه‌ها و...، روش‌های گوناگون منضبط‌کردن بدن‌ها را نهادینه می‌کرد. همچنین با برقراری نظمی ارگانیک در سلسله مراتب طبقاتی، جنسیتی، قومیتی و مذهبی تعیین می‌کرد تا کدام گروه‌ها از چه امکاناتی برخوردار یا محروم باشند. ازاین‌رو، مناطق روستایی به نفع شهرها، مناطق پیرامونی به نفع مرکز و نیروی کار به نفع سرمایه مورد تبعیض و بهره‌کشی قرار می‌گرفتند.

با اشغال ایران و فروپاشی نظم سیاسی در شهریور ۱۳۲۰، پتانسیلی آزاد شد تا برای بدن‌های منقاد، همچون فنری فشرده امکان بیرون‌جهیدن از شاکله‌ها فراهم آید. احساس تروماتیک ناشی از یادآوری توانایی‌هایی که در مشروطهٔ دوم مهار و در حکومت پهلوی اول با خشونت تمام سرکوب شده بود، برانگیختن رابطه‌ای وجودی میان سوژه با موقعیت را بیان می‌کرد. در جست‌وجوی این توان ازدست‌رفته بود که بدن ـ سوژه‌هایی آزاد خلق شدند تا فعلیت نیروی نهفتهٔ زیست‌ـمقاومت را در قالب انبوه خلقی دیگر تکرار کنند. دراین‌راستا، جنبش‌های منطقه‌ای تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی را طلب می‌کردند؛ جنبش حقوق زنان برابری شهروندی و حق رأی را مطالبه می‌کرد؛ جنبش‌های دهقانی خواستار اصلاحات ارضی بودند؛ و جنبش‌های کارگری علیه مناسبات استثماری حاکم بر بازار آزاد نیروی کار شوریدند. از آنجا که نیروی کار صنعتی در نهضت مشروطه‌خواهی اندک بود، حضورشان چندان به چشم نمی‌آمد؛ اما در این دوره با تشکیل اتحادیه‌های کارگری در سطحی گسترده، به موفقیت‌های چشمگیری دست یافتند. ازاین‌رو در این بخش نیروی انبوه خلق را صرفاً در قالب اتحادیه‌ها جست‌وجو می‌کنیم[1].

روند توسعهٔ صنعتی در دولت پهلوی اول شمار کارگران شاغل در کارخانه‌ها و معادن را افزایش داد. این نیروها که چیزی جز فروش توان بدن خویش نداشتند، در جایگاه مهم‌ترین مؤلفهٔ انباشت، بخشی از زمان زندگی‌شان در فرایند تولید سرمایه‌دارانه به مصادره درمی‌آمد. سفیر بریتانیا وضعیت کارگران را در اوایل دههٔ ۲۰ چنین گزارش داده است:

۱. برای مطالعهٔ جنبش‌های منطقه‌ای و دهقانی در این دوران نگاه کنید به: (ناطقی و توفیق، ۱۳۹۶، ۱۹۹-۱۶۱)

استثمار کارگران کمابیش تمام‌وکمال بود. مجبور بودند به‌ازای دستمزدهای ناچیز روزی ده ساعت کار کنند. هیچ تدابیر ایمنی‌ای بـرای تضـمین سلامتشـان در کـار نبـود و درصـورت آسـیب‌دیدن کارگر، غرامتی پرداخت نمی‌شد... (آبراهامیان، ۱۳۹۴، ۱۷۷).

اضافه‌شدن تورم افسارگسیخته به ایـن وضـعیت بقـای کـارگران و خانواده‌هایشـان را بـه مخاطره انداخت. ازاین‌رو، اقدام کارگران در تشکیل اتحادیه‌ها کنشی جمعی سیاسـی در راه مبارزه برای مرگ و زندگی بود. حـزب تـوده مهم‌تـرین سـازمان یاری‌دهنـده بـرای ایجـاد و گسترش اتحادیـه‌های کـارگری بـود. در فاصـلهٔ سـال‌های ۱۳۲۰ تـا ۱۳۳۲، اتحادیـه‌ها بـا سازمان‌دهی بیش از دویست اعتصاب صنعتی و عمومی، نظام انقیاد اجتماعی را به چـالش کشیدند (همان، ۱۷۹). درهمین‌راسـتا، دولـت قـوام در اردیبهشـت ۱۳۲۵ مجبـور شـد تـا مهم‌ترین دستاوردهای سال‌ها مبارزهٔ اتحادیه‌های کارگری ازجمله کاهش کـار روزانـه بـه ۸ ساعت، پرداخت حقوق روزهای تعطیل، تعیین حداقل دستمزد بر اساس قیمت محلی مواد غذایی، منع کار کودکان، تساوی دستمزد زنان و مردان، مرخصی زایمان، ایجاد شیرخوارگاه در محل کار، و بیمهٔ حفاظت کارگران را در قالب اولین قانون کار در ایران به تصویب هیئت وزیران برساند (قانون کار، مصوب ۱۳۲۵).

در سال ۱۳۲۳، با تأسیس «شورای متحـدهٔ مرکـزی اتحادیـهٔ کـارگران» در روز جهـانی کارگر، اتحادیه‌های سراسر کشور متحد شده حتی کارگران خدماتی و کارگران سنتی بازار نیز به عضـویت آن درآمدنـد. اتحـاد جمعـی زیـر چتـر شـورای متحـده بـر قـدرت عاملیـت اتحادیه‌های کارگری افزود تا جایی که آن‌هـا از یـک تشـکل صـنفی فراتـر رفتـه در منـاطق صنعتی به‌مثابهٔ دولتی درون دولت عمل می‌کردند.

اتحادیهٔ کـارگران خوزسـتان بـه‌عنوان شـعبهٔ ایـالتی شـورای متحـده در سـال ۱۳۲۵ بـا دردست‌گرفتن زمام امور مناطق نفتی قیمت مواد غـذایی را تعیـین می‌کردنـد، از پشـتیبانی کارکنان آتش‌نشانی‌های محلی برخوردار بودند، بر رفت‌وآمد کامیون‌ها میان مراکـز شـهری نظارت داشتند، شکایات کارگران را به اطـلاع مـدیران می‌رسـاندند، اختلافـات کـارگران را حل‌وفصل می‌کردند، باشگاه تأسیس می‌کردند، در خیابان‌ها گشت می‌زدند و از تأسیسـات نفتی نگهبانی می‌کردند. آن‌ها همچنین پـس از وقـوع سـیل در خرمشـهر و نـاتوانی دولـت

مرکزی در امدادرسانی به آسیب‌دیدگان، در اقدامی شگفت‌انگیز با انتقال سریع ۲۵۰۰ داوطلب از آبادان برای ساخت یک سیل‌بند اضطراری خارجیان را به شدت تحت تأثیر قرار دادند (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۴۴۶).

اتحادیهٔ کارگران کرمانشاه در اقدامی بی‌سابقه روغن‌های تجار را توقیف کردند و به نانوایان اخطار دادند که در صورت گران یا کم‌فروختن نان از طرف اتحادیه به کیفر خواهند رسید (طاهراحمدی، ۱۳۷۹، ۴۳۹).

در جنبش ملی‌شدن صنعت نفت نیز اتحادیه‌ها و نهضت‌های اعتصابی نقش بسزایی داشتند. در خوزستان یک‌ماه پس از تصویب ملی‌شدن صنعت نفت، مدیران شرکت نفت انگلیس با بی‌اعتنایی به قانون کار ایران حق فوق‌العادهٔ مسکن کارگران را کاهش داده، زمینهٔ اعتصاب سراسری خونینی را رقم زدند. در این اعتصاب، همسران کارگران بندرگاه در ماهشهر پیشگام اعتراض‌ها بودند که به‌سرعت به دیگر مناطق نفتی کشیده شد. آن‌ها در راه‌پیمایی‌ها علاوه بر افزایش دستمزدها و شرایط زندگی بهتر خواستار اجرای ملی‌شدن صنعت نفت شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ۱۱۰). دولت مرکزی که از کمک به سیل‌زدگان خرمشهر عاجز بود، اکنون برای سرکوب اعتصاب، تانک و نیروی زرهی به منطقه ارسال کرد. «در بندر ماهشهر براثر تیراندازی نیروهای دولتی دو زن و یک کودک و در آبادان ۹ کارگر کشته و ۳۰ نفر زخمی شدند» (همان، ۱۱۰). وقتی اوضاع از کنترل خارج شد، مدیران شرکت نیز مجبور شدند در برابر خواسته‌های کارگران تسلیم شوند.

هم‌زمان با انتشار خبر کشته‌شدن کارگران خوزستان، کارگران کارخانجات اصفهان نیز دست از کار کشیدند و در زدوخورد با مأموران انتظامی یک کارگر کشته شد. باز هم زنان به همراه کودکانشان پیش‌قراولان تظاهرات بودند. معترضان با اعلام انزجار از دولت حامی استعمارگران خواستار محاکمهٔ قاتلان کارگران خوزستان و اصفهان شدند و در ابراز همبستگی با جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت جنوب برای کارگران آغاجاری که در حال اعتصاب بودند اقدام به جمع‌آوری اعانه نمودند (اسناد اتحادیه‌ها، ۱۳۷۹، ۱۹۷-۱۸۴).

اعتصاب کارگران شرکت نفت و اتحادیه‌هایی که در حمایت از آنان به خیزش درآمدند، راه به‌قدرت‌رسیدن مصدق را برای تحقق‌بخشیدن به قانون خلع ید از شرکت نفت انگلیس هموار کرد.

در تیر ۱۳۳۱، پس از استعفای مصدق و انتصاب قوام بـه نخسـت‌وزیری، اتحادیـه‌های کارگری اعتصاب سراسری در کشور به راه انداختند. اولین و بزرگ‌ترین تظـاهرات در آبـادان رخ داد. در تهران کارگران انبار چای، چیت‌سازی، سیلو، کارخانـهٔ سـیمان، راه‌آهـن و چنـد جای دیگـر اعـلام اعتصـاب کردنـد (جـامی، ۱۳۹۳، ۵۷۵ و ۵۷۷). بـا اتحـاد کـارگران، بازاریان، کارمندان دولت، دانشجویان، و دانش‌آموزان یـک قیـام ملـی بـه وقـوع پیوسـت و مصدق را بار دیگر به قدرت بازگرداند.

بدین‌سان می‌توان گفت در این دورهٔ تـاریخی کـارگران مفلـوک‌ترین فرودسـتان شـهری بودند که به‌رغم کار روزانهٔ طاقت‌فرسا و طولانی‌مدت از ابتدایی‌ترین امکانات زیسـت هـم بی‌بهـره بودنـد. اگرچـه بقـای نظـام سـرمایه‌داری معطـوف بـه انقیـاد بدن‌هاسـت، امـا زیست‌ـمقاومت نیروی بالقوهٔ ایستادگی حیات دربرابر آن اسـت. چـرا کـه خواسـت تـوان، بدن‌ها را فرامی‌خواند تا مابه‌ازای توان ربوده‌شده‌ای کـه بـه انباشـت سـرمایه تبـدیل شـده را مطالبه کنند. ازاین‌رو، جنبش‌های کارگری و نهضـت‌های اعتصـابی مصـداق انبـوه خلقـی است که در کالبد اتحادیه‌ها پدیدار شد. انبوه خلقی که بالفعل‌شدنش مشروط بـود بـه یـک رابطهٔ وجـودی کـه کـارگران در جـدال بـا مـرگ و زنـدگی احسـاس هم‌سرنوشـتی کردنـد. به‌این‌ترتیب، بدن‌ـسوژه‌ها در تجربهٔ این لحظهٔ همذات‌پندارانه، قـدرت وجـودی خـود را بـا فروپاشیدن الگوهای آمرانهٔ زیست یا همـان شـاکله‌ها تحقـق بخشـیدند. تحقـق مطالبـات برابری‌خواهانهٔ صنفی از کاهش ساعت کار و افزایش دستمزدها گرفته تا دستمزد برابر زنان و منع کار کودکان، به‌دست‌گرفتن ادارهٔ امور مناطق صنعتی از نظارت بر قیمت مـواد غـذایی، حفظ امنیت شهر و نگهبانی از تأسیسات گرفته تـا امدادرسـانی بـه سـیل‌زدگان و آوارگـان، مبارزه برای پایان‌بخشیدن به مناسبات استثمارگرانهٔ شرکت نفت، مشارکت فعال در قیام ملی ۳۰ تیر که لحظهٔ تجلی انبوه خلق‌شدنِ یک ملـت را بـه نمـایش می‌گذاشـت و بازگردانـدن مصدق بر مسند نخست‌وزیری که برای اولین بار نه به انتخاب شـاه منصـوب می‌شـد و نـه مجلس، جملگـی امـر نـو و تجربـه‌هایی تـازه بودنـد کـه بـا ساختارشـکنی از شـاکله‌های حسی‌ـحرکتی به وقوع پیوستند.

۴-۳. انقلاب

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اتحادیه‌های کارگری نیز علاوه بر احزاب و نیروهای سیاسی از سرکوب خونین جنبش ملی مصون نماندند. با سقوط دولت ملی بار دیگر استیلای نظامی‌ـامنیتی بر کشور حاکم شد و اتحادیه‌های مستقل هرگز به طریق پیشین شکل نگرفتند. در سال ۱۳۳۳، مطابق با قرارداد کنسرسیوم، ایران به ۵۰درصد از سود فروش نفت دست یافت. تجهیز سرمایه‌داری دولتی با افزایش درآمدهای نفتی و توان‌مندی نظامی در دهۀ ۱۳۴۰ امکان تداوم مدرنیزاسیون را از رهگذر دیکتاتوری توسعه فراهم آورد. تأمین مالی انباشت سرمایه با تزریق درآمدهای نفتی به استقلال نسبی از بدن‌ها و دگرگونی در نظام انقیاد اجتماعی منجر شد. برای مثال، در راستای این دگرگونی، اصلاحات ارضی درواقع نتیجۀ بلاموضوع‌شدن نیاز حاکمیت به طبقۀ تجارـزمینداران بود که پیشتر توسعۀ شهری را با مازادستانی از اقتصاد روستایی فراهم می‌کردند.

در این دوران، زیستـقدرت مدرن در رابطه‌ای معکوس انقیاد بدن‌ها را در وابستگی اقتصادی جمعیت به حاکمیت امکان‌پذیر می‌کند. به موجب این وابستگی، دولت نیز از طریق حامی‌پروری یا رویکرد کلاینتالیستی از میان افراد و گروه‌های اجتماعی اقدام به یارگیری می‌کند. در این رابطۀ مشتری‌مآبانه، شاه به‌منزلۀ حامی و شبکه‌ای از نیروهای اجتماعی به‌مثابۀ پیرو قرار می‌گیرند که می‌بایست بازتولید قدرت سیاسی حامی را در ازای امتیازات اقتصادی تضمین کنند. بنابراین در سلسله مراتب جدید، جایگاه و هستی اجتماعی بدنـسوژه‌ها در دوری یا نزدیکی به شیرهای نفت تعین می‌یافت. در این مقطع، علاوه بر سرزمین و جمعیت، فضا نیز به ابژۀ قدرت تبدیل شد. چرا که تولید فضای شهری علاوه بر ایجاد مکان‌هایی که تولید، فروش و مصرف کالاها و خدمات را به جریان می‌انداخت، می‌بایست انعکاس‌دهندۀ تصویر نمادین توسعه‌یافتگی و بازنمایی‌کنندۀ آرایش انضمامی سلسله مراتب اجتماعی نیز باشد. بدیهی است رویکرد کلاینتالیستی روند توسعه را نامتوازن و ساختارهای نابرابری و تبعیض را درون آن نهادینه می‌کرد. زیست ـقدرت از طریق شاکله‌های حسیـحرکتی صرفاً شیوه‌هایی از دیدن، شنیدن و تجربه‌هایی را ممکن می‌ساخت تا هم‌زمان، اقلیت برخوردار و ریختارهای توسعه‌یافته را رؤیت‌پذیر و اکثریت

نابرخوردار و ریختارهای فقرزدگی را رؤیت‌ناپذیر کند. برای مثال، دیدن یک دست‌فروش در پیاده‌رو خیابان، تصویر متناقض حضور یک بدن اجتماعی محذوف در فضایی رسمی بود که اخراج و محو او از صحنه از وظایف پلیس و شهرداری محسوب می‌شد. برای همین مهاجران روستایی و تهی‌دستان شهری در زمرهٔ محذوفین اجتماعی و زیستگاه حاشیه‌نشینان، زاغه‌نشینان و کپرنشینان غیررسمی و خارج از محدوده تلقی گردید.

در دههٔ ۱۳۵۰، تبدیل ایران به قدرت نظامی منطقه‌ای و دستیابی اپک به موقعیتی راهبردی در قیمت‌گذاری نفت، شاه را برانگیخت تا در مدت ۲۰ سال به پنجمین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شود. بنابراین شاه طی سیاست سو پرمدرنیستی «تمدن بزرگ» حمایت اقتصادی خود را در جذب نخبگان سنتی رها کرد (توفیق، ۱۳۸۵، ۱۱۶). بدین‌سان حامی، پیروان سنتی خود را که در کودتای ۱۳۳۲ نقشی مهم در احیای سلطنت وی ایفا کرده بودند، از دست داد. اکنون شاه برای تحکیم موقعیت سیاسی‌اش نیاز به پشتیبانی و جذب طبقهٔ متوسط داشت. این مهم به یکی از ضرورت‌های ایجاد حزب رستاخیز تبدیل شد: «وی از این کانال درصدد بود از یک‌سو با پوشش‌دادن سیاسی و از دیگر سو با ایجاد رفاه، طبقهٔ متوسط را حامی تاریخی خود در داخل کند» (صابر، ۱۳۹۸، ۱۷۰). اما اکثر طبقهٔ متوسط که خاطرهٔ تروماتیک کودتا را فروخفته در پس ذهن خود داشت، با وجود بهره‌مندی نسبی از مواهب توسعه، به‌جای احساس تعلق سیاسی بیشتر به یک اپوزیسیون خاموش می‌مانست.

به‌رغم افزایش چهاربرابری قیمت نفت از سال ۱۳۵۲، سیاست‌های توزیعی تمرکزگرا و نخبه‌گرای رژیم شکاف‌های اجتماعی قومی و طبقاتی را عمیق‌تر کرد. در سال ۱۳۵۵، درحالی‌که نرخ بیکاری کل کشور ۱۰/۲درصد بود، این شاخص در کردستان برابر بود با ۱۵/۲درصد. در سیستان و بلوچستان ۳۰/۷درصد خانوارها در کپر، زاغه، آلونک و چادر زندگی می‌کردند. همچنین، ۷۰درصد جمعیت این دو استان بی‌سواد بودند[۱].

در سال ۱۳۵۶، سهم ۲۰درصد ثروتمندترین افراد جامعه از درآمد ملی ۵۷/۳درصد و تنها ۱۱/۳درصد از درآمد ملی به ۴۰درصد فقیرترین افراد جامعه تعلق داشت[۲].

۱. محاسبه‌شده از جداول اطلاعاتی سامانهٔ خدمات اطلاع‌رسانی آماری مرکز آمار ایران، سرشماری ۱۳۵۵.
۲. محاسبه‌شده از جداول اطلاعاتی «مقایسهٔ شاخص نابرابری توزیع درآمد در سال‌های ۵۶-۴۷»؛ بررسی شمارهٔ ۴، مرکز آمار ایران، خرداد ۱۳۶۴.

اگر توسعه‌یافتگی یک روی سکهٔ برنامهٔ مدرنیزاسیون بود، اشکال جدید نابرابری روی دیگر این سکه بود که هم‌زمان با هم تولید می‌شدند. رشد فزایندهٔ مهاجرت از روستا به شهر که ذیل سیاست‌های رژیم برای جذب نیروی کار صورت می‌گرفت، به معضل بزرگی تبدیل شد. کپرنشینی و حاشیه‌نشینی پی‌آمد عدم ظرفیت زیربنایی در جذب سیلان این نیروی عظیم محسوب می‌شد: بدن‌های مازادی که در فرایند توسعه‌یافتگی تولید اما در برخورداری از امتیازات آن کنار گذاشته شده بودند. ازاین‌رو، توده‌های نابرخوردار یعنی جمعیت مهاجر روستایی و تهی‌دستان شهری در تلاش روزانه برای حق حیات دارای پتانسیل انقلابی بود.

زمانی که بحران اقتصادی در غرب عمیق‌تر شد، تقاضا برای خرید نفت کاهش یافت. بدین‌سان حامی با کاهش مشتریان خارجی نفت و نارسایی‌های اقتصادی ناشی از آن به‌تدریج مشتریان سیاسی داخلی خود را نیز از دست داد. بنابراین با کوچک‌ترشدن حلقهٔ پیروان حامی پشت رژیم خالی شد تا طی سیزده ماه پس از آشکارشدن اولین اعتراض‌های عمومی از هم فروپاشید. به موازات مبارزات سیاسی در سال ۱۳۵۷، زیست ـمقاومت به‌مثابهٔ ساحت اجتماعی انقلاب فعلیت یافت. «بین فروپاشی نظم قدیم و شکوفایی نظم جدید، یک فرصت سیاسی استثنایی پدیدار شد که سوژه‌های فرودست از آن برای مطالبهٔ خودـتحقق‌بخشی درخیابان‌ها، مزارع، محله‌ها، دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها، ادارات دولتی و حتی ارتش استفاده کردند. ...آن‌ها تلاش قدرتمندی برای خودگردانی، بازتوزیع کالاهای اجتماعی و ایجاد نظم جایگزین در شرایطی که نظم قدیمی چیزها از هم پاشیده بود، منعکس می‌کردند. بازرگانان شرکت‌ها را رها کرده بودند؛ مدیران کارخانه‌ها را ترک کردند؛ سرمایه‌داران در سرآسیمگی فرار به غرب دارایی‌های خود را رها کردند، درحالی‌که مشاغل کشاورزی و ساختمانی بیکار ماندند، و مدارس و کالج‌ها به‌هم ریختند. برای پرکردن این خلأ، انقلابیون و مردم عادی با ایجاد شوراهای مردمی به تصرف و ادارهٔ این واحدها درآمدند» (بیات، ۲۰۱۷، ۵۰). چنین رویکردی دگردیسی جمعیت مردمان به انبوه خلق را نشان می‌داد که این بار در تشکل‌هایی خودگردان به نام «شوراها» تکرار می‌شد. درواقع، انبوه خلق محصول لحظهٔ درون‌ماندگارِ تجربهٔ فرودستان یعنی جست‌وجوی روزمرهٔ فرصت‌های زندگی در شرایط تحمل‌ناپذیر فقر، تبعیض، طرد و انکار موجودیت بود.

لحظه‌ای رهایی‌بخش که از فرودستان بدن‌ـسوژه‌هایی خودساخته و مستقل پدید آورد تا مطالبات برابری‌خواهانهٔ خود را توأمان هم به مبارزه‌ای برای بقا، هم به مبارزه‌ای طبقاتی، و هم مبارزه برای حقوق شهروندی در محل زندگی تبدیل کنند.

در ادامه به گزیده‌ای از مهم‌ترین تلاش‌ها در جنبش شوراها اشاره می‌کنیم:

در کردستان و ترکمن‌صحرا شوراها به مظهر اراده و قدرت مردم محلی تبدیل شد. زمین‌های سلطنتی و وابستگان حکومتی مصادره و ادارهٔ جمعی آن‌ها به شوراهای دهقانی منتقل گردید و وظایف مدیریت امور مدنی به شوراهای محلی سپرده شد (همان، ۵۰). همچنین مشارکت انقلابی اغلب گروه‌های قومی بر مطالبهٔ تضمین‌هایی برای استان‌ها، جمعیت غیرشیعی و اقلیت‌های زبانی مبتنی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۶۵۱).

در شهرها شورای محلات تشکل‌های آزاد محلی بودند که برای حمایت، تنظیم و رشد جوامع محلی پدید آمدند. کارکرد این شوراها از گفت‌وگو با مقامات مسئول برای دستیابی به امکانات شهری تا حل مناقشه‌های محلی را شامل می‌شد. این شوراها جوانان هر محله را برای تهیه و تدارک نیازهای روزانهٔ محل بسیج می‌کردند تا سوخت، نان و مواد غذایی مردمی را که ناچار بودند ساعت‌ها در صف بایستند، درِ خانه به آن‌ها تحویل دهند. بیشتر این خدمات به افراد تهی‌دست، سالمند و مریض رایگان عرضه می‌شد. این شوراها همچنین مراقب مغازه‌های محلی بودند تا از احتکار و گران‌فروشی جلوگیری کنند (بیات، ۱۳۹۳، ۱۰۵ و ۱۶۶).

در بهار ۱۳۵۹، گروهی از جوانان داوطلب برای کمک به محلات گودنشین اعلام آمادگی کردند که با حمایت شهرداری تهران و برگزاری انتخابات «شورای اسکان گودنشینان» تشکیل شد. هدف این شورا بهبود وضعیت زندگی در گودها به‌ویژه اسکان‌دادن ۴۶هزار سکنهٔ آن در محل‌های مناسب‌تر بود. شورای اسکان با کمک اهالی به‌خصوص جوانان محل توانستند یک بهداری، یک حسینیه، چند کتابخانه و یک زمین فوتبال ایجاد کنند. شیرهای آب برای مصرف عمومی نصب و جوی‌های فاضلاب حفر شدند و جادهٔ چهارده سکونتگاه تعمیر شد. شورا همچنین برای خدمات پزشکی همگانی و واکسیناسیون اطفال تیم‌های پزشکی و درمانگاه‌های سیار در جنوب تهران مستقر نمود (همان، ۱۷۰).

در کارخانه‌ها و واحدهای صنعتی نیز شوراهای کارگری تشکیل شد. اما هـدف شـوراها با سندیکالیسم که برای تغییر ساختار اجتماعی از طریق فعالیت‌های صنعتی مبارزهٔ سیاسی می‌کرد، متفاوت بود. شورا نه یک تشکل صنفی بلکه به‌مثابهٔ تشکلی فراصنفی عمل می‌کـرد تا اعمال کنترل کارگران بر تولید، توزیع و اشتغال در کارخانه‌ها و تغییر مناسـبات قـدرت در عرصهٔ صنعتی را امکان‌پذیر کند (بیات، ۱۹۸۷، ۱۰۰).

بدین‌سان تجربهٔ انقلاب الگویی از خودیاری و همیاری در زیست اجتماعی را ممکن کـرده بود. شوراها مصداق فعلیت‌یابی انبوه خلقی بودند کـه در وجـه ایجـابی انقـلاب، سـاختارهای نابرابری اجتماعی را نشانه رفته بود. تـلاش جمعـی مشـترکی کـه کنتـرل دموکراتیـک نیروهـای اجتماعی را بر توزیع مجدد منابع، قدرت و فرصت‌ها به نمایش می‌گذاشت. عملکرد شوراهای شهر، شورای محلات، شورای اسکان و شوراهای کارگری تجربه‌های جدیدی بودند کـه بیـرون از قلمرو شاکله‌های حسی‌ـحرکتی ممکن شدند. بنابراین امر نو در ریختارهای فقرزده و از سوی همان بدن‌ـسوژه‌هایی خلق شد که در قاب ایدئولوژیک توسعهٔ نخبه‌گرا رؤیت‌ناپذیر شـده بـود. اما با تثبیت تدریجی نهادهای پساانقلابی، اعمال کنترل بر فضاهای عمـومی بـه محـل منازعـه میان شوراها و نظام سیاسی جدید تبـدیل شـد. ازایـن‌رو، بـا اسـتقرار اولـین دولـت رسـمی در جمهوری اسلامی و اندکی بعد از آن شوراها مضـمحل شـده یـا بـه اسـتحالهٔ گروه‌هـای مـورد حمایت قدرت حاکم درآمدند. بدین‌سان شوراها نیز همانند دیگر اشکال انبوه خلق سلف خود یعنی انجمن‌ها و اتحادیه‌ها در تضاد با اقتدارگرایی مرکزی به محاق رفت.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله، پروبلماتیک «زیست‌ـمقاومت» در چشـم‌انداز میان‌رشـته‌ای متـأثر از فلسـفهٔ سیاسی، تاریخ، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی ارائه شد. براساس ایـن چشـم‌انداز بـا تلفیـق نظریه‌های اسپینوزا و دلوز به رهیافتی تحلیلی‌ـانتقادی دست یافتیم تا به روش تبارشناسانه به پرسش این مقاله پاسخ دهیم.

یافته‌های این مقاله نشان می‌دهـد کـه زیست ـمقاومت نیـروی نهفتـه‌ای اسـت کـه بـا فعلیت‌یابی در انبوه خلق به اجرا درمی‌آیـد. زمـانی کـه اسـتیلای «زیست ـقدرت» حیـات

زیستی‌ـاجتماعی را به مخاطره می‌افکند، «خواست توان» با فراخوانی قدرت وجودیِ «زیست ـمقاومت»، قدرت نهادیِ «زیست ـقدرت» را به چالش می‌کشد. بنابراین، درحالی‌که «زیست‌ـقدرت» پروژه‌ای است برای سرکوب میل که با جداکردن توان از بدن‌ها درواقع حیات را به انقیاد درمی‌آورد، درمقابل، «زیست‌ـمقاومت» بدیل «زیست‌ـقدرت» یا فرایندی انقلابی است برای آزادسازی میل، بدن و حیات. انبوه خلق در تاریخ معاصر ایران در کالبد «انجمن‌ها»، «اتحادیه‌ها» و «شوراها» به فعلیت درآمد، تا فرودستان مجاهدت جمعی برای صیانت از وجود و پایداری در هستی اجتماعی خویش را به صحنه آورند. آنچه در نهضت مشروطه‌خواهی، جنبش‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و انقلاب در سال ۱۳۵۷ جمعیت فرودستان را در مقام انبوه خلق متحد کرد، احساس هم‌سرنوشتی در امر تحمل‌ناپذیر تجربهٔ واقعی فرودست‌شدگی بود که آنان را به اقدامی مشترک برای تأیید حق حیات، مطالبهٔ حقوق شهروندی و ساختارزدایی از نابرابری‌های اجتماعی فراخواند. این تحول بنیادین اجتماعی به‌مثابهٔ امر نو با گسستن از الگوهای آمرانهٔ زیست ممکن شد. همان الگوهایی که شاکله‌های حسی‌ـحرکتی به‌واسطهٔ آن‌ها از تجربه‌های امر محسوس قاب می‌گیرند تا ساختارهای نابرابری اجتماعی را رؤیت‌ناپذیر کنند.

به‌این‌ترتیب می‌توان گفت انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و شوراها میان‌پرده‌های سیاسی در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شوند که امکان زیست اجتماعی دموکراتیک و مشارکتی را به نمایش گذاشتند. امکانی که در بازه زمانی برافتادن نظم قدیم تا برآمدن نظم جدید در سه مقطع یادشده تحقق یافت. انبوه خلق وجه ظهور برابری‌خواهانهٔ جمعیت فرودستان است که در لحظه‌های رهایی‌بخش دیداری‌ـشنیداری ناب از تعلقات جنسیتی، طبقاتی، عقیدتی و قومیتی کنده می‌شوند. ازاین‌رو، آفرینش انبوه خلق پاسخی است به «زیست ـقدرت» که از طریق این تعلقات هویتی بدن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند تا به انقیاد درآورد. فعلیت «زیست‌ـمقاومت» مشروط به وضعیت دیداری‌ـشنیداری ناب است. ارتباطی وجودی که به‌موجب آن تفاوت در قدرت کنشگری احساس می‌شود. لحظهٔ غیربازنمایانه‌ای که بدن‌ـسوژه‌های منقاد به بدن‌ـسوژه‌های آزاد دگردیسی می‌یابند و با خود‌ـتحقق‌بخشی جمعی مقاومت در برابر هر شکلی از انقیاد را ممکن می‌کنند. لحظه‌هایی که دوام ندارند ولی قابل

بازتکرار شدن‌اند؛ اما نه تکراری این‌همان، بلکه تکرار تفاوت. تفاوتی که می‌تواند هر لحظه امر نو را به لحظهٔ حال بازگرداند تا تاریخ دیگر نتواند به طریق پیشین بپاید.

در پایان، نتایج حاصل از تأمل در یافته‌های این مقاله ما را به سه اصل بنیادین رهنمون می‌سازد:

۱) وجودداشتن، مقاومت‌کردن است؛

۲) صیانت از وجود یک پراکسیس سیاسی است؛

۳) آزادی فردی بدون آزادی جمعی امکان‌پذیر نیست.

منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). ایران بین دو انقلاب (مترجمان: احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی). تهران: نشر نی.

آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲). کودتا (مترجم: محمدابراهیم فتاحی). تهران: نشر نی.

آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴). مردم در سیاست ایران (مترجم: بهرنگ رجبی). تهران: نشر چشمه.

ابراهیمی، مرتضی (۱۳۹۳). بررسی ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۶(۲)، ۳۲-۱۹. Doi:10.7508/ISIH.2014.22.002

اسپینوزا، باروخ (۱۳۹۶). رسالهٔ سیاسی (مترجمان: پیمان غلامی و ایمان گنجی). تهران: انتشارات روزبهان.

اسپینوزا، باروخ (۱۳۹۷). رسالهٔ الهی‌ـسیاسی (مترجم: علی فردوس). تهران: شرکت سهامی انتشار.

اسپینوزا، باروخ (۱۳۹۸). اخلاق (مترجم: محسن جهانگیری). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

آفاری، ژانت (۱۳۸۵). انقلاب مشروطه ایران (مترجم: رضا رضایی). تهران: نشر بیستون.

آگامبن، جورجو (۱۳۹۲). قانون و خشونت (مترجمان: مراد فرهادپور و امید مهرگان). تهران: نشر رخ‌دادنو.

انصاری‌نصب، بنیامین (۱۳۹۲). تاریخ مطبوعات هرمزگان. فصلنامه پژوهش‌نامه فرهنگی هرمزگان، ۴(۶و۷)، ۱۱۵-۱۲۹.

بیات، آصف (۱۳۹۳). سیاست‌های خیابانی: جنبش تهی‌دستان در ایران (مترجم: اسدالله نبوی‌چاشمی). تهران: انتشارات پردیس‌دانش.

توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵). مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیالیسم، تحلیلی از دولت در عصر پهلوی. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۷(۱)، ۱۲۵-۹۳. Doi: 20.1001.1.17351901.1385.7.1.4.5

جامی (۱۳۹۳). گذشته چراغ راه آینده است. تهران: انتشارات ققنوس.

خارابی، فاروق (۱۳۸۶). انجمن‌های عصر مشروطه. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه‌علوم‌انسانی.

خواجه‌نظام‌الملک (۱۳۴۷). سیرالملوک. تهران: بنگاه‌ترجمه و نشرکتاب.

دلوز، ژیل (۱۳۹۲). یک زندگی... (مترجمان: پیمان غلامی و ایمان گنجی). تهران: انتشارات‌زاوش.

دلوز، ژیل (۱۳۹۵). فرانسیس بیکن: منطق احساس (مترجم: بابک سلیمی‌زاده). تهران، انتشارات‌روزبهان.

دلوز، ژیل (۱۳۹۶). نیچه و فلسفه (مترجم: عادل مشایخی). تهران: نشر نی.

رستم‌الحکما (۱۳۴۸). رستم التواریخ. طهران: چاپ تابان.

ساناساریان، الیز (۱۳۸۴). جنبش حقوق زنان در ایران (مترجم: نوشین احمدی‌خراسانی). تهران: نشر اختران.

سپهران، کامران (۱۳۸۸). تئاترکراسی در عصر مشروطه. تهران: انتشارات نیلوفر.

صابر، هدی (۱۳۹۸). فروپاشی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب‌پارسه.

طاهراحمدی، محمود (۱۳۷۹). اسنادی از اتحادیه‌های کارگری(۱۳۳۲-۱۳۲۱). تهران: انتشارات سازمان اسنادملی‌ایران.

غلامی، پیمان ؛ و گنجی، ایمان (۱۳۹۲). مقدمه مترجمان در یک زندگی...، تهران: انتشارات زاوش.

فلاح‌توتکار، حجت؛ و بیطرفان، محمد (۱۳۹۰). شکل‌گیری وعملکرد انجمن بلدیه اصفهان در دوره اول مجلس شورای ملی. فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، ۲(۷)، ۹۳-۱۲۰.

فوکو، میشل(۱۳۹۳). اراده به دانستن (مترجمان: نیکو سرخوش و افشین جهاندیده). تهران: نشر نی.

کسروی، احمد (۱۳۸۲). تاریخ مشروطه ایران. تهران: انتشارات‌نگاه.

کولبروک، کلر (۱۳۸۷). ژیل دلوز (مترجم: رضا سیروان). تهران: نشرمرکز.

کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۹۰). گزیده اسناد انجمن‌های ایالتی و ولایتی. تهران: مرکز اسناد مجلس‌شورای‌اسلامی.

مشایخی، عادل (۱۳۹۲). دلوز،ایده،زمان. تهران: نشر بیدگل.

مشایخی، عادل (۱۳۹۸). مقدمه مترجم در تجربه‌گرایی و سوبژکتیویته. تهران: نشر نی.

مصوبات مجلس شورای ملی (۱۳۸۹). تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس‌شورای‌اسلامی.

ناطق، هما (۱۳۸۰). انجمن‌های شورایی در انقلاب مشروطیت. نشر کارگری سوسیالیستی. برگرفته از http://www.nashr.de/3/mot/homa/anjoman.pdf

ناطقی، فرجاد؛ و توفیق، ابراهیم (۱۳۹۶). تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران؛ تأملی در مناسبات دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲. فصلنامه دولت‌پژوهی، ۳(۱۱)، ۱۹۹-۱۶۱. doi: 10.22054/TSSQ.2017.8107

ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۷۱). تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: انتشارات‌امیرکبیر.

ناهید، عبدالحسین (۱۳۶۰). زنان ایران در جنبش مشروطه. تبریز: نشر احیا.

نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۹۸). حکایت دختران قوچان. تهران: انتشارات روشنگران.

Bayat, A. (1987). *Workers and Revolution in Iran.* London, New Jersey: Zed books.

Bayat, A. (2017). *Revolution without Revolutionaries*. California: Stanford University Press.

Deleuze, G. (1990). *Expressionism in Philosophy: Spinoza* (Joughin, M. Trans.). New York: Zone Books.

Deleuze, G. (1994*). Difference and Repetition* (Patton, P. Trans.). NewYork: Colombia University Press.

Deleuze, G. (2000). *Cinema2, The Time-Image* (Tomlinson, H., & Caleta, R. Trans.). Mineapolis: Univerity of Minnesota Peress.

Deleuze, G., & Claire, P. (1987). *Dialogues* (Tamlinson, H., & Habberjam, B. Trans.). NewYork: Colombia University Press.

Protevi, J. (2009), Geohistory and Hydro-Bio-Politics. In *Deleuze and History* (4th ed., pp. 92-102). Edinburgh: Edinburgh University press.

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۸۵-۵۹، پیاپی ۵۴، بهار ۱۴۰۱

افضلی، رسول؛ علوی‌مقدم، مهیار؛ و فیروزی‌مقدم، محمود (۱۴۰۱). بازشناخت بایستگی‌ها و کارکردهای مطالعات میان‌رشته‌ای: مفاهیم حقوقی و ادبی. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۸۵-۵۹. doi: 10.22035/ISIH.2022.4558.4518

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: http://www.isih.ir/article_398.html http://dx.doi.org/10.22035/ISIH.2022.4558.4518

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

بازشناخت بایستگی‌ها و کارکردهای مطالعات میان‌رشته‌ای: مفاهیم حقوقی و ادبی

رسول افضلی[۱]، مهیار علوی‌مقدم*[۲]، محمود فیروزی‌مقدم[۳]

دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۸؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰

چکیده

امروزه در نظام آموزش عالی، مطالعات میان‌رشته‌ای جایگاهی درخور توجه یافته است و به نیازی اساسی در محیط‌های دانشگاهی و در فرایند تولید علم تبدیل شده که افزون بر گستراندنِ دانش‌های گوناگون و کاربرد ظرفیت‌های رشته‌های هم‌جوار، موجب گشوده‌شدن مرزهای جدید در حوزه‌های دانش‌پژوهی، پاسخ‌گویی به حل مسائل چندوجهی و نیز دورشدن از بحران‌های ناشی از تک‌رشته‌ای می‌شود. از این منظر، نگاه به قابلیت‌های پیدا و پنهان دو حوزهٔ مطالعات حقوقی و مطالعات ادبی و بهره‌بردن از سازوکارهای علمی هریک از آن‌ها، می‌تواند زمینه‌ای فراهم کند تا پژوهشگران این دو حوزه را در رهیافت‌های جدید علمی و رفع نیازهای جوامع بشری یاری رساند. این مقاله که به روش کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌ها به‌صورت کیفی انجام شده، دستاوردش این است که مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق، ضرورتی اجتماعی و دانشگاهی است و نتایج آن می‌تواند در دو قلمرو ادبیات و حقوق، در پی‌ریزی سیاست‌های اجتماعی، گسترش سطح عقلانیت و عدالت اجتماعی در جامعه، کشف قلمروهای جدید فکری، واکاوی و شناخت خطاهای طرفداران این دو حوزهٔ علمی، بالابردن سطح انعطاف‌پذیری پژوهشگران، زدوده‌شدن شکاف‌های ارتباطی بین متخصصان این دو، مؤثر باشد.

کلیدواژه‌ها: مطالعاتِ میان‌رشته‌ای، مفاهیم حقوقی و ادبی، کارکردها

---

۱. مدرس حقوق، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران

۲. عضو مدعو دانشگاه آزاد اسلامی واحد تربیت حیدریه و دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران (نویسندهٔ مسئول)
m.alavi.m@hsu.ac.ir ✉

۳. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران

۱. مقدمه

براساس سنت‌های رایج، هر کسی می‌تواند براساس توانایی‌های خود، معارف و علوم را «زنجیروار» از آغاز تا پایان فرا گیرد. پیامد چنین فرایندی، «حکیم»پروری و تسلط بر همهٔ دانش‌هاست، حتی اگر به قدر ذره‌ای و اندکی باشد. تسلط افراد بر فلسفه، حکمت، کلام، طب، طبیعیات، حساب و هندسه، علم هیئت و نجوم، و... برایند چنین رویکرد سنتی‌ای بود که علوم را از بن تا فرابن فرامی‌گرفتند تا به مقام حکما برسند. اما در دنیای جدید، در مسیر عبور از «دانشمندشدن» به «متخصص‌شدن» لازم است اهل فن به جزئیات مسائل بپردازند و در یک رشته یا زمینه تخصص لازم را به دست آورند و همین موضوع، ضرورت روی‌آوردن به مطالعات میان‌رشته‌ای را دوچندان می‌کند (علوی‌مقدم، ۱۳۹۷، ۱۵۹-۱۶۰). تأسیس دانشگاه‌ها و به‌وجودآمدن رشته‌های دانشگاهی و شاخه‌شاخه‌شدن دانش‌ها، از گام‌های مرتبط با رشته‌رشته‌شدن تخصصی دانشگاه‌ها و گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای است. در نگرشی جدید «میان‌رشتگی چونان یک هنجار، قانون اساسی سیاست علم پساتوسعه است» (بحرانی، ۱۳۹۸، ۲۸-۱). مطالعات میان‌رشته‌ای یعنی «فرایند درگیرشدن رشته‌های مختلف علمی در پاسخ‌گویی به یک سؤال، حل یک مسئله یا طرح موضوعی است که به علت پیچیدگی و وسعت زیاد آن، قابل بررسی با استفاده از یک رشتهٔ واحد نیست» (خورشیدی و پیشگاهی، ۱۳۹۱، ۲-۱).

به شماری از بایستگی‌های مطالعات میان‌رشته‌ای می‌توان اشاره کرد: ارتقای سطح خلاقیت افراد، پیدایش عرصه‌های جدید علمی، واکاوی و شناخت خطاهای طرفداران رشته‌های علمی، حل بسیاری از مشکلات فکری، اجتماعی و عملی، بالابردن سطح انعطاف‌پذیری پژوهشگران، زدوده‌شدن شکاف‌های ارتباطی بین متخصصان رشته‌های تخصصی، گسترش سطح عقلانیت و عدالت اجتماعی در جامعه، فرایند تبدیل وحدت و یکپارچگی علوم به تجزیهٔ آن و تکثرگرایی، تخصصی‌شدن دانش‌ها در پی رشد و پیشرفت علوم (علوی‌مقدم، ۱۳۹۷، ۱۶۰). امروزه، مطالعات میان‌رشته‌ای، به ضرورتی بایسته و اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است.

مطالعات میان‌رشته‌ای، توجه پژوهشگران را به رشته‌های هم‌جوار جلب می‌کند. به تعبیر دیگر، اگر قرار باشد گفت‌وگو و همکاری میان‌رشته‌ای انجام شود، اولویت با رشته‌های هم‌جوار و همسایهٔ هر رشتهٔ تخصصی است. این اقدام هم از سر ناچاری است زیرا هر صاحب‌نظر از حیث توان و زمان، فرصت تعامل با همهٔ رشته‌ها را ندارد و این اقدام یک اولویت هم هست، زیرا رشته‌های همسایه بیشترین تأثیرگذاری و تأثیرپذیری را از یکدیگر دارند. هرگونه نوآوری ایجادشده، ابتدا به رشتهٔ همسایه می‌تواند اشاعه و انتشار یابد (برزگر و همکاران، ۱۳۸۶، ۶۹).

دراین‌میان، توجه و اهتمام به جایگاه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، و به‌طور خاص در دو حوزهٔ ادبیات و حقوق، اهمیت فراوانی دارد. این دو حوزه، علاقه‌مندان و پژوهشگران خاص خود را دارند و هرکدام از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های قابل‌توجهی برخوردارند که می‌توان در پژوهش و مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای از امکانات هردوی آن‌ها استفاده کرد و به تحقیقاتی پرداخت که ضمن آشناکردن پژوهشگران و دانشجویان و علاقه‌مندان با چنین مطالعاتی، به کشف مسئله‌های بکر در حوزهٔ تحقیق برآمد و به تبع آن از رکود علمی جلوگیری کرد. خوانش متون ادبی از طریق رویکردهای میان‌رشته‌ای و معرفی چنین رویکردهایی به همراه ارائهٔ رویکردهای عملی در جهت گسترش معناهای این متون و آشکارساختن تعامل جهان متن و جهان خارج از آن، به منظور کاربردی‌کردن ادبیات و مطالعات ادبی در مواجهه با انبوهی از مسائل جامعهٔ ایرانی، به‌ویژه با توجه به اهمیت ادبیات در فرهنگ ایرانی، از ارزش ویژه برخوردار است (شاکری و فرهمند، ۱۴۰۰، ۱۳).

در این مقاله می‌کوشیم به پیوند مطالعات میان‌رشته‌ای آموزه‌های حقوقی و ادبی و بازشناخت و واکاوی شماری از بایستگی‌ها و موانع مطالعات میان‌رشته‌ای در دو حوزهٔ ادبیات و حقوق با برشمردن نمونه‌هایی از هر دو حوزه بپردازیم.

۱-۱. هدف و پرسش‌های پژوهش

این مقاله در پی آن است که شماری از بایستگی‌ها و ضرورت‌های مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق، در کنار موانع این امر را فرا روی مخاطبان قرار دهد و از رهگذر این موضوع، با آوردن نمونه‌هایی عینی، بر ضرورت پرداختن به چنین تحقیقاتی تأکید کند. این

مقاله در پی پاسخ به این پرسش‌هاست: چگونه می‌توان در پژوهشی میان‌رشته‌ای از ظرفیت‌های دو رشتهٔ حقوق و ادبیات برای پاسخ‌گویی به مسائل چندوجهی و معضلات اجتماعی و حقوقی بهره برد؟ متن‌های ادبی و گزاره‌های حقوقی موجود در این متن‌ها، چگونه می‌تواند به شناخت اصول و مفاهیم مرتبط با دانش حقوق کمک کند؟ موانع موجود بر سر راه مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق چیست؟

۲. پیشینهٔ پژوهش

تا کنون به پژوهش‌های کمی براساس مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق پرداخته شده است که از آن میان می‌توان به این موارد اشاره کرد:

رستمی و مولابیگی (۱۳۹۷) در مقالهٔ «رمان سال‌های ابری در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی کودکان و نوجوانان» به بررسی این رمان از منظر برخی از نظریه‌های جرم‌شناسی و علت‌شناسی بزهکاری و بزه‌دیدگی کودکان و در مقالهٔ «خوانش‌های جرم‌شناسانهٔ آثار سعدی با تأکید بر گلستان و بوستان» (۱۳۹۷) به تطبیق دیدگاه‌های جدید دانش جرم‌شناسی بر آرا و عقاید سعدی پرداخته‌اند. کیانی، جهانگیری، و حسن‌شاهی (۱۳۹۶) در مقالهٔ «بررسی چگونگی توجه به حقوق کودک در داستان بچه‌های قالیباف‌خانه، با تأکید بر حقوق کار در نظام حقوقی ایران» مؤلفه‌های حقوق کار کودک و خلأهای قانونی که استثمار کودکان کار و بزه‌دیدگی ایشان را در پی داشته است، بررسی کرده‌اند. دانشور (۱۳۹۵) در مقالهٔ «بازخوانی رابطهٔ حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای» به رابطهٔ حقوق و ایدئولوژی، به‌مثابهٔ مسئله‌ای پیچیده و مناقشه‌برانگیز می‌پردازد. این موضوع تا حد زیادی ناشی از تفاوت دیدگاه دربارهٔ تعریف مفاهیم ایدئولوژی و حقوق و همچنین راه‌های مختلفی است که این دو به هم مرتبط می‌شوند. دراین‌بین، ناهمگونیِ ادبیات موجود دربارهٔ ایدئولوژی، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است. محمودی و عابدپور (۱۳۸۹) در مقالهٔ «بازبینی داستان شیر و گاو در کتاب کلیله و دمنه از منظر حقوق کیفری» به بررسی مؤلفه‌های حقوق جزا از قبیل آیین دادرسی کیفری و انطباق آن با اصول دادرسی اسلامی پرداخته‌اند. همچنین مباحثی مرتبط با علم

جرم‌شناسی مانند مشخصات ظاهری مجرمان و نظریات جرم‌شناسان را در این خصوص بررسی کرده‌اند. محمودی (۱۳۹۱)، در کتاب جلوه‌های حقوقی کلیدر از منظر حقوق خصوصی رمان مذکور را تحلیل کرده است. محمودی و آزادگان دهکردی (۱۳۹۵)، در کتاب جلوه‌های حقوقی جای خالی سلوچ از منظر حقوق جزا و جرم‌شناسی رفتار و اعمال شخصیت‌های اصلی رمان مذکور را بررسی کرده‌اند. بنابراین، با توجه به آنچه بیان شد، تاکنون پژوهش‌های اندکی در زمینهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای حقوق و ادبیات به فارسی در دسترس است که این امر ناشی از عدم آگاهی از ظرفیت‌های این‌گونه مطالعات و محجورماندن آن‌هاست. نبود این‌گونه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای ادبیات وحقوق و خلأ محسوس پژوهشی در این‌گونه حوزه‌ها، نویسندگان را به نگارش این مقاله واداشت.

۳. مبانی نظری پژوهش

۳-۱. کارکرد مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزهٔ علوم انسانی

مطالعات میان‌رشته‌ای، به نیاز اساسی جامعهٔ نوگرا و تحول‌خواه بشری و دنیای مدرن و پسامدرن تبدیل شده است. عواملی مانند تحولات ساختی‌ـکارکردی در عرصهٔ علم، تحولات کلان پارادایمی، تحولات فناوری اطلاعات و ارتباطات، عامل جهانی‌شدن و تحولات فناوری، بر شکل‌گیری و روی‌آوردن به مباحث میان‌رشته‌ای به‌ویژه در حوزهٔ علوم انسانی تأثیر دارد (فراستخواه، ۱۳۹۰، ۱۲). بحران‌زدایی از رویکرد سنتی به رویکردی مدرن در نظام آموزش عالی و برنامه‌ریزی درسی در رشته‌های دانشگاهی و ناکارآمدی نظام دانشگاهی در فرایندهای تحول‌گرایی جدید و پویایی جامعهٔ انسانی، از دیگر زمینه‌های شکل‌گیری مطالعات میان‌رشته‌ای است. از سوی دیگر، نیاز جامعه به انسان‌های متفکر، به دلیل پیچیدگی‌های اجتماعی، فرهنگی، اطلاع‌رسانی و تحولات شتابندهٔ فناوری و تکنولوژی، ضرورت توجه به «تفکر انتقادی» را دوچندان می‌کند. تفکر انتقادی، به گونه‌ای، شاخه‌ای از مطالعات میان‌رشته‌ای است و این پیوند را در این گونه مطالعات تأکید بر توسعهٔ مهارت‌های تفکر انتقادی و تفکر خلاق می‌دانند. به عبارت دیگر، تفکر انتقادی بر فرایند پویای آموزش، دست‌یافتن به اطلاعات درست و به‌کارگیری آن در زندگی تأکید می‌کند.

امروزه، هدف اصلی آموزش صرفاً انتقال اطلاعات نیست. حجم اطلاعات دربارهٔ یک رشتهٔ تخصصی، آنقدر زیاد است که حتی متخصصان آن رشته قادر به فراگیری آن نیستند. در نظام آموزشی جدید سعی بر این است که به دانشجویان کمک شود اطلاعات درست را چگونه پیدا و بازنمایی کنند؟ چگونه اطلاعات به‌دست‌آمده را تحلیل و تلفیق کنند؟ و مهم‌تر اینکه چگونه آن‌ها را به دیگر اطلاعات مرتبط سازند و در موقعیت دیگر از آن‌ها بهره جویند؟ به نظر می‌رسد که این اهداف تاحدودی ازطریق روش میان‌رشته‌ای دست‌یافتنی است (شاقول و عموزاده، ۱۳۸۶، ۳۱).

در مطالعات میان‌رشته‌ای، برای فهم علمی و دقیق مسئلهٔ پیچیده و ناشناختهٔ یک رشته یا زمینهٔ مطالعاتی از تعامل و همکاری متخصصان دو یا چند حوزه برای نیل به شناخت و تحلیل آن بهره می‌برند. کارکرد این‌گونه مطالعات، درهم‌آمیختن دانش، روش و تجربه‌های دو یا چند حوزهٔ علمی با هدفِ شناخت موضوعی پیچیده و چندبُعدی است.

۳-۲. بایستگی‌ها و کارکردهای مطالعات میان‌رشته‌ای در دو حوزهٔ ادبیات و حقوق

بایستگی و ضرورت پیدایشِ مطالعات میان‌رشته‌ای در دو حوزهٔ علوم انسانی ادبیات و حقوق، ناشی از نیازهای این‌گونه رشته‌ها به یکدیگر، بهره‌مندی ضروری متخصصان هر دو حوزه از آموزه‌های یکدیگر و ناکارآمدی هریک به تنهایی است. درعین‌حال، این‌گونه پیوندهای میان‌رشته‌ای را می‌توان بین ادبیات و حقوق با جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ، علوم سیاسی، معرفت‌شناسی و... نیز قائل شد. دراین‌میان، «علوم انسانی معطوف به مطالعهٔ ویژگی‌های انسانی و برخوردار از زیرشاخه‌های متنوع فلسفی، حقوقی، عقیدتی، هنری، زیباشناسی، سیاسی و... است که نمی‌توان آن‌ها را به‌طور کامل از هم جدا کرد، بلکه تخصصی‌گرایی، دقت و عمیق‌شدن در یک بعد، باعث تجزیه و جدایی آن‌ها از یکدیگر شده است» (ابراهیمی، ۲۰، ۱۳۹۳).

در حقیقت تکوین میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق، نشانی از خودآگاهی اندیشمندان این حوزه‌ها، در گسست دیوارهای ترسیمی رشته‌ای و یاری‌جستن از ظرفیت‌های دیگر رشته‌ها برای نیل به هم‌افزایی اندیشه‌ها و یافتن راهکارهایی است که می‌تواند پاسخ‌ها و بسامدهای بهتری را فرا روی شناخت مسائل چندوجهی قرار دهد. به باور برخی از پژوهشگران «در

دوره ۱۴، شماره ۲
بهار ۱۴۰۱
پیاپی ۵۴

دانشگاه نباید تأکید بر دانش نظری باشد، بلکه دانشگاه باید دست در دست سایر نهادهای دولتی و خصوصی به حل مسائل واقعی بپردازد و مدارج دانشگاهی باید در قبال مسائل و مشکلات عینی و واقعی که توسط افراد حل می‌شوند اعطا شود» (معتمدی، یمنی، خورسندی طاسکوه، و عارفی، ۱۳۹۷، ۱۶). این رهیافت میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق، «به‌عنوان یک نیاز اساسی در محیط‌های دانشگاهی و در فرایندهای تولید دانش، افزون‌بر گستراندن دانش‌های گوناگون، موجب گشوده‌شدن مرزهای جدید در حوزه‌های دانش‌پژوهی و نیز دورشدن از بحران‌های ناشی از تک‌رشته‌ای می‌شود» (علوی‌مقدم، ۱۳۹۷، ۱۵۶). فیلیپ مالوری[1]، نویسندهٔ فرانسوی، در کتابِ ادبیات و حقوق می‌نویسد: «در ادبیات، داستان‌های مختلفی به مسائل بزرگ حقوقی، اختصاص داده شده است. بعضی از نویسندگان ادبی نامدار را می‌توان به عنوان استادان حقوق زبردستی به حساب آورد. آثار آن‌ها در این زمینه بعضی اوقات بسیار دلنشین و بعضی اوقات سرگرم‌کننده است. آنان نشان دادند که حقوق، نظام بسته‌ای نیست که در خود فرو رفته باشد، بلکه بخشی از زندگی است. حقوق و ادبیات، خویشاوندی آشکاری دارند. جایگاه رفیع روابط زن و مرد و رعایت حقوق انسان‌ها در ادبیات، انکارناپذیر است. می‌توان حقوق و ادبیات را در دو جمله خلاصه کرد، فرهنگ هر ملتی با حقوق آن ملت آمیخته است و حقوق هر ملتی به نحو بسیار نزدیکی به فرهنگ آن ملت، بستگی دارد» (۱۳۸۱، ۱۱).

متن‌های ادبی به‌عنوان گنجینه‌ای غنی و پربار از ذخایر فکری و فرهنگی ملت‌ها به شمار می‌روند که آمال و آرزوهای هر قوم و ملیتی در آن تبلور یافته است. مسائل بسیاری همانند جامعه‌شناسی، حقوق، اقتصاد و سیاست در این متن‌ها و آثار نهفته است و البته که تا کنون کمتر مورد توجه پژوهشگران علوم انسانی قرار گرفته است.از این منظر، شماری از کارکردها و بایستگی‌های مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق عبارت‌اند از:

۳-۲-۱. متن‌های ادبی، پشتوانهٔ تاریخی قوانین و مقررات

بررسی زمینه‌ای و تاریخی سیر تکوین قوانین و مقررات حقوقی از لابه‌لای متن‌های کهن و کلاسیک ادبی ملت‌ها که در یک مطالعهٔ میان‌رشته‌ای، محقق و پژوهشگر را رهنمون این

1. Philippe Malaurie

مطلب می‌نماید که آنچه اکنون به‌عنوان قوانین و مقررات مترقی و حاصل مجامع قانون‌گذاری دولت‌هاست، دارای پشتوانهٔ کهن و تاریخی بوده که مطالعهٔ آن‌ها از جولان گاه ادبیات و متن‌های ادبی بسیاری از نکات مبهم و مجهول را برای او روشن می‌سازد و نتایج حاصل از این تحقیقات پرفایده نیز خواهد بود. همان‌سان که یک فلز خام به‌تدریج و در کنار گرما صیقل داده می‌شود تا در نهایت شیء و ابزاری ارزشمند حاصل آید، یک محقق بینارشته‌ای حقوق و ادبیات نیز درخواهد یافت که طی اعصار و قرون و در گرماگرم حوادث و وقایع چگونه قوانین بشری پالایش یافته و به سطح کنونی دست یافته است.

نمونهٔ (۱). اوردالی گذر سیاووش از آتش: قسامهٔ کیفری

شاهنامهٔ فردوسی سراسر زندگی است و از بعد حقوقی، نمونه‌هایی را از جهت تحلیل حقوقی مشاهده می‌کنیم که در این خصوص به‌اختصار به موضوع گذر سیاووش از آتش خواهیم پرداخت:

اوردالی یا آزمون ایزدی یکی از شیوه‌های اثبات جرم و گناه در بیشتر ملل گوناگون بوده است. اوردالی در امور کیفری و مدنی متفاوت بوده است؛ یعنی در امور کیفری از متهم خواسته می‌شد که به این آزمون تن دهد و در دعاوی حقوقی و خصوصی، خواهان برای اثبات حقانیت خود از آن بهره می‌برد. در ایران باستان، وَر یا پساخت یا آزمایش ایزدی یا داوری ایزدی، آزمون‌هایی بود که از سوی داوران برای اثبات بی‌گناهی متهمان یا راستگویی خواهان دعوی خصوصی استفاده می‌شد.

این آزمون ویژهٔ ایرانیان نبوده و در اروپا نیز تا قرون وسطا رواج داشته است. در ایران، ور یا پساخت به دو شیوهٔ گرم و سرد بوده است. ور گرم شامل استفاده از آتش یا فلز گداخته بوده است و ور سرد نیز شامل غوطه‌ورشدن در آب و نوشیدن زهر بوده است. در داستان گذر سیاووش از آتش، پس از آنکه سیاووش تن به خواستهٔ سودابه نمی‌دهد از سوی او مورد اتهام قرار می‌گیرد و پس از دسیسهٔ سودابه و ایجاد شک و بدگمانی در دل کاووس‌شاه، لاجرم، بزرگان و شخص شاه چاره را در آزمون ایزدی و امتحان سیاووش می‌بینند. امروزه و در سده‌های جدید نیز مبحث «قسامه» به‌عنوان یکی از ادلهٔ اثبات دعوی رواج داشته و رگه‌های اوردالی یا همان آزمون ایزدی را در قسامه می‌توان مشاهده کرد. با این توضیح که

قسامه در امور کیفری و سوگند خواهان یا خوانده در امور مدنی و خصوصی بیشتر به کتب آسمانی ادیان ابراهیمی است. اینک به ابیاتی چند در این رابطه که از شاهنامه برگزیده شده است توجه کنید:

چنین گفت با خویشتن شهریار — که گفتار هر دو نیاید بکار
ببینم کزین دو گنه‌کار کیست — بباد افره بد سزاوار کیست
چنین گفت موبد به شاه جهان — که درد سپهبد نماند نهان
چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی — بباید زدن سنگ را بر سبوی
چنین است سوگند چرخ بلند — که بر بی‌گناهان نیاید گزند
بدانگاه سوگند پرمایه شاه — چنین بود آیین و این بود راه
چو بخشایش پاک یزدان بود — دم آتش و آب یکسان بود

(فردوسی، ۱۳۹۴، ۱۰۷)

۳-۲-۲. متن‌های ادبی و ریشه‌یابی نظریهٔ جبر ژنتیکی به‌مثابهٔ علل وقوع جرائم و بزهکاری

بررسی زمینه‌های تقارن فکری درخصوص برخی از نظریه‌ها و پنداشت‌ها از دیگر بایستگی‌ها و کارکردهای مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزهٔ دانش‌های حقوق و ادبیات است. «در باب تبیین کجروی، نظریه‌های گوناگون جامعه‌شناختی، زیست‌شناختی، روان‌شناختی و حقوقی ارائه شده است. نظریه‌های جسمی و زیست‌شناسانه مدعی است که جرم و شکل‌های کجروی حاصل نوعی جبر ژنتیکی است» (گیدنز و بردسال، ۱۳۸۶، ۳۴۹). درخصوص ریشه‌یابی علل وقوع جرائم و به‌وجودآمدن انسان بزهکار و عوامل دخیل در آن، نظرات مختلفی در دانش حقوق، خصوصاً حقوق کیفری وجود دارد که برخی از این نظریه‌ها به وراثتی‌بودن و خصوصیات فیزیکی و بدنی و به‌طور کلی زیست‌شناسانهٔ مجرم توجه دارد. سزار لمبروزو[1] (۱۹۰۹ - ۱۸۳۶) که پزشک ارتش و استاد دانشگاه تورین ایتالیا بود با کالبدشکافی ۳۸۳ بزهکار و سپس تعمیم آن به ۵۹۰۷ بزهکار زنده (پرادل، ۱۳۹۳، ۹۹) به

1. Cesare Lombroso

این نتیجه رسید که ویژگی‌های جسمی مختلفی با جرم پیوند دارند که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: «انحراف در شکل و اندازهٔ سر، بی‌قرینگی در چهره، آرواره‌های بزرگ و استخوان‌های درشت گونه‌ها، گوش‌های نامتعارف کوچک یا بزرگ، لب‌های گوشتی، دندان‌های غیرعادی، چانهٔ تو رفته، چین و چروک و پرمویی، انگشت‌های اضافی و بی‌قرینگی مغز. به باور او، این ویژگی‌هابا ویژگی‌های حیوان‌هایی مانند میمون و شامپانزه شباهت دارد» (بِرنارد[1]، ۲۰۱۶، ۶۴). ازاین‌رو، لمبروزو مفهوم نیاگونگی را در نظریه‌اش چنین تبیین می‌کند: «بزهکارزاده، انسانی است که پدر یا مادر او به‌طور معمول، طبیعی و بهنجار بوده‌اند، ولی تحول فردی او باز ایستاده است. بنابراین بزهکارزاده، شبیه انسان بدوی یا وحشی امروزی یا نیاکان دور ماست که از جلوه‌های وراثتی آنان به شمار می‌رود» (پرادل، ۱۳۹۳، ۱۰۰). دقیقاً بر مبنای همین نظریه «لمبروزو را پدر انسان‌شناسی جنایی نامیده‌اند» (آبرین و یار[2]، ۲۰۰۸، ۲۸).

اگرچه لمبروزو و اندیشمندان بعد از او با ارائهٔ این نظریات در زمان خود انقلابی را در علم حقوق به وجود آورده‌اند، بااین‌همه یک پژوهشگر که در مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای این موضوع را بررسی می‌کند، درخواهد یافت که قرن‌ها قبل از او، این نظر در ادبیات مورد اشاره قرار گرفته و حتی نقد نیز شده است. این زمینه‌شناسی باعث دریافت این مطلب خواهد شد که چگونه جویبارهای کوچک به‌هم‌پیوسته موجب تشکیل دانش بشری در معنای کل آن و غنای آن شده است. ضمن اینکه همین امر می‌تواند موضوع تحقیقی جداگانه در علم روان‌شناسی یا فلسفه در این‌باره باشد، حتی می‌شود از نظر اندیشمندانی همانند کارل گوستاو یونگ نیز در این‌باره بهره جست. به چهار نمونه بسنده می‌کنیم:

نمونهٔ (۱). بازجست کار دمنه از کتاب کلیله و دمنه: انسان‌شناسی جنایی

در بخشی از این کتاب، یکی از حاضران در جلسهٔ رسیدگی به اتهامات دمنه از قول علما بیان می‌دارد که «هر گشاده‌ابرو که چشم راست او از چشم چپ او خردتر باشد با اختلال دائم و بینی او به جانب راست میل دارد و در هر منبتی از اندام او سه موی روید و

1. Bernard
2. Obrien & Yar

نظر او همیشه سوی زمین افتد ذاتِ ناپاک او مجمع فساد و مکر و منبع فجر و غدر باشـد» (منشی، ۱۳۸۹، ۱۷۴) که در پاسخ، دمنه نیز با استدلالی شیوا بیان می‌دارد:

> اگر من این کار که می‌گویند بکرده‌ام، نعوذ بالله این علامات مرا بر این داشته باشد و چون دفع آن در امکان نیاید نشاید که به عقوبت آن مأخوذ گردم که آن‌ها با من برابر آفریده شده‌اند و چون از آن احتراز نتوان کرد حکم بدان چگونه واقع گردد (همان، ۱۷۵).

در این بخش از داسـتان، یکـی از حاضـران در مقـام اثبـات وقـوع بـزه از ناحیـهٔ دمنـه (آتش‌افروزی بین شیر و شنزبه) به مشخصات جسمانی دمنه اشـاره می‌کنـد و ایـن سـخن خویش را به علما منسوب می‌دارد. به دیگر سخن، فرد حاضر با نگاه و رویکـردی هماننـد لمبروزو بر این عقیده است که ناهنجاری‌های جسمانی و مشخصاتی همانند عیوب چشـم دلیل بر بزهکاربودن دمنه است و در سوی دیگر، دمنه نیز با ذکر استدلال به ایـن سـخن او پاسخ می‌دهد. اندیشمندان پس از لمبروزو و مخالفان نظریهٔ جبر ژنتیکـی در مقـام رد ایـن نظریه معتقدند که «اگر رفتار انسانی نتیجهٔ اندام‌های ذهن باشد، در آن صـورت سرنوشـت مردم در دستان کالبدشناسی و نیز بیولوژی آن‌ها خواهد بود. این دیدگاه از سـوی معلمـان، موعظه‌گران، قضات و دیگر پیشوایان که افکار عمومی را تحت تأثیر قرار می‌دادند، رد شد و مورد اختلاف قرار گرفت؛ زیرا این دیدگاه با یکی از ارجمنـدترین ایده‌هایشـان؛ یعنـی ایـن ایده که انسان‌ها صاحب رفتار خودشانند و می‌توانند آنچه را اراده می‌کنند انجام دهنـد، در تعارض بود» (ولد، برنارد، و اسنیپس، ۱۳۸۰، ۶۶).

نمونهٔ (۲). از رمان *گوژپشت نتردام* اثر ویکتور هوگو: انسان‌شناسی جنایی

«– خواهرجان این چیه؟

– با این بچه‌هایی که درست می‌کنند خدا آخر و عاقبتمان را بخیر کند.

– مگر این آدمیزاد است؟ به نظر من نگاه‌کردن به چنین هیولایی گناه دارد.

– نه خیر آدمیزاد نیست.

– میمون عجیب‌الخلقه‌ای است... موجودی که در جایگاه کودکان سر راهی گذاشـته بودنـد نوزاد نبود بلکه تودهٔ گوشت و استخوانی بود که درون کیسه‌ای قرار گرفته فقط سرش، سری بـزرگ با موهای زبر و انبوه خرمایی‌رنـگ از آن بیـرون بـود. یـک چشـم وی کـور و دهـنش فـراخ بـود. دندان‌هایش گرازی‌شکل بود» (هوگو، ۱۳۹۶، ۱۴۵).

در این بخش از رمان نیز ویکتور هوکو، خودآگاه یا ناخودآگاه، از زبان اشخاص داستان، عقاید و مطالبی را بیان می‌دارد که دقیقاً با نظریات لمبروزو همسوست. نشانه‌ها و اشاراتی همانند میمون عجیب‌الخلقه، چشم ناقص، سر بزرگ، دندان‌های نامتقارن، همگی بعدها در نظریهٔ جبر ژنتیکی لمبروزو نمود و بروز یافته است.

نمونهٔ (۳). از کتاب *ایلیاد*: انسان‌شناسی جنایی

در این کتاب در توصیف ترسیتس[1] شریر آمده‌است:

> یک چشمش سوسو می‌زد، یک پایش چلاق بود. شانه‌های چون کوهش تا وسط سینه‌اش کشیده شده بود و موهایی که پشت از شکل افتاده‌اش را می‌پوشاند (هومر، ۱۳۷۰، ۵۷).

اکنون درمی‌یابیم چگونه نظرات اندیشمندانی همانند لمبروزو، سال‌ها پیش از او در متن‌های ادبی ایران و جهان نمود داشته است و درحقیقت خالقان این آثار مدت‌ها پیش از اندیشمندان حقوقی، خودآگاه یا ناخودآگاه به چنین موضوعی پرداخته‌اند.

۳-۲-۳. متن‌های ادبی و استفادهٔ بهینه از دانش حقوق و جرم‌شناسی از ظرفیت‌های بیانی در جهت انتقال مفاهیم پیچیدهٔ جهان

یکی دیگر از کارکردهای مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق، بهره‌برداری از قابلیت‌های هر دو رشته در انتقال مفاهیم ناملموس و غامض است چرا که «از دیرباز یکی از معضلات تولید و توزیع علم، ظرفیت‌های بیانی بوده است. به همین دلیل، بسیار اتفاق افتاده است که مضامین عالی و پیچیدهٔ متفکرانی نظیر کانت، در راه انتقال مشکل پیدا کرده است» (برلین، ۱۳۷۱، ۴۸). به ذکر چند نمونه در این خصوص خواهیم پرداخت:

نمونهٔ (۱). از رمان *روزگار سیاه*: بررسی مفهوم حالت خطرناک گاروفالو

رافائل گاروفالو[2] (۱۸۵۱-۱۹۱۴) از بنیان‌گذاران دانش جرم‌شناسی محسوب می‌شود.

سهم و دستاورد بسیار مهم گاروفالو در جرم‌شناسی، تدوین و تعریف مفهوم حالت خطرناک است. حالت خطرناک مشتمل بر دو رکن است که مستقل از یکدیگر در

---

۱. ترسیتس در اسطوره‌های یونان، سربازی یونانی در جنگ تروا بود. مردی زشت‌رو و کچل بود که پایش می‌لنگید و زبانی تلخ داشت. آخیلس را به‌دلیل عشق‌ورزیدن به جسد ملکه آمازون‌ها که خود آخیلس کشته بود، مسخره کرد و آخیلس او را کشت.

2. Raffaele Garofalo

نوسان‌اند: خطرناک‌بودن یعنی درجهٔ استعداد جنایی یا مجرمانه از یک‌سو و درجهٔ سازگاری مجرم با زندگی اجتماعی از سوی دیگر. گاروفالو با ابداع مفهوم حالت خطرناک راه را برای جرم‌شناسی بالینی باز کرد. از این نظر، گاروفالو بر ضرورت شناختن زندگی مجرم، خانواده، تربیت، اشتغال و روابط وی اصرار ورزیده است. به عبارت دیگر، به عقیدهٔ او باید به نوعی تحقیقات اجتماعی پیرامون مجرم دست زد (وایت، ۱۳۸۹، ۳۱۳).

در تشریح دقیق‌تر حالت خطرناک می‌توان بیان داشت که «استعمال این لفظ بدین‌معنی نیست که توقع رفتارهای غیرعادی و غیرمتعارف چشمگیر از بزهکار داشته باشیم بلکه بیشتر بدین مفهوم است که رفتارهای مجرم دلالت بر نوعی گرایش به ارتکاب اعمال ضد اجتماعی دارد» (نوربها، ۱۳۷۷، ۲۱).

رمان روزگار سیاه، اثر عباس خلیلی، یکی از نخستین رمان‌های اجتماعی ایران، سرنوشت دختری به نام عفت است که در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمده و رشد و نمو یافته‌است. اما در جامعهٔ سنتی آن روز و در سنین نوجوانی با فردی آشنا می‌شود که به روابط خارج از عرف منجر می‌شود. بااین‌همه، بعد از اطلاع خانواده و اجبار و اکراه ایشان، به ازدواجی ناخواسته تن در می‌دهد که فرجام این امر در نهایت به جدایی و اختلاف و نهایتاً به روسپی‌گری عفت منجر می‌شود.

در مشاهدهٔ سیر وقایع رمان درمی‌یابیم که عفت از جهت دیدار با معشوقهٔ خود دست به اقداماتی می‌زند که در آینده، تباهی او را به دنبال دارد. او به خاطر محبوبش به دفعات در کلاس و درسِ و مدرسه حاضر نمی‌شود. همچنین با هماهنگی کنیز خود و بدون اطلاع مادر و به‌رغم تأکید فراوان او، مبادرت به ولگردی در لاله‌زار آن زمان می‌نماید و برای آشکارنشدن روابط خود به خدمهٔ منزل رشوه می‌دهد تا ایشان مطلبی را در این خصوص به اطلاع والدین او نرسانند.

از منظر دانش جرم‌شناسی «عدم مراقبت در معاشرت و رفتار اطفال و جوانان در محیط تحصیلی، در فاصلهٔ بین خانه و مدرسه غالباً منجر به غیبت آنان از محیط تحصیلی می‌شود و آن دسته از دانش‌آموزانی که غیبت مکرر داشته و سر کلاس درس مرتب حاضر نمی‌شوند، حالت خطرناک داشته و در مظان انحرافات و ارتکاب جرائم قرار می‌گیرند»

(دانش، ۱۳۸۱، ۳۱۷). همچنین جرم‌شناسان معتقدند «در صورتی که دانش‌آموزی نسبت به محیط آموزشی خود بی‌علاقه گردد ممکن است به دنبال دوستانی بگردد که مانند خود او فکر می‌کنند و با ترک مدرسه و فرارهای پی‌درپی به ولگردی و سرپیچی از نظم و مقررات عادت کنند. با توجه به اینکه ولگردی، حالت خطرناک و سرچشمهٔ رفتارهای بزهکارانه به‌ویژه دزدی و روسپی‌گری است، در نتیجه فرار از مدرسه تخلف شناخته‌شده‌ای تلقی می‌شود» (معظمی، ۱۳۸۸، ۲۴۸).

نمونهٔ (۲). از رمان روزگار سیاه: براساس نظر گاروفالو

> عصر همان روز وقتی که خادم مرا در مدرسه سپرد و رفت فوراً از آنجا برگشته برحسب اشاره که ما بین من و محبوبِ من شده بود طول و عرض خیابان قوام‌السلطنه را در نور دیده تا از دور با معشوق روح گداز تصادف کردم (خلیلی، ۱۳۱۵، ۶۳). ... بالاخره با کمال گرفتگی رخ از مادر تابانیده باتفاق خارج شدیم مخصوصاً به لاله‌زار رفتیم، خادم گفت: خانم مادر شما فرموده‌اند که به خیابان لاله‌زار نروید. من مسئول می‌شوم. پاسخ دادم: فوضولی موقوف! مگر من بچه هفت‌سالهٔ نادان هستم که تو مرا تربیت کنی؟ (همان، ۶۷)... چون به رشوه‌دادن عادت کرده بودم خادم را رام نموده به‌طوری که در بعضی احیان و در حضور او مغازله و معاشقه می‌کردیم... (همان، ۶۹).

با بررسی این موضوع به‌نحو عینی و ملموس می‌توان مفهوم حالت خطرناک را دریافت «هرچند که شکاف‌های خانوادگی معلول عوامل کلان اجتماعی است، لکن شکاف در درون خانواده دقیقاً بر مناسبات افراد خانواده تمرکز می‌کند و روابط و نسبت‌های یک‌یک آن‌ها را نشان می‌دهد، مثلاً ترک خانواده، عصیان و نافرمانی در برابر والدین، کاهش اقتدار پدرانه و نبود تخاطب و هم‌سخنی همگی از عواملی‌اند که انسجام نسلی خانواده را تضعیف می‌کند» (یوسفی‌مقدم و ذکایی، ۱۳۹۶، ۷۴) و از آنجا که این مطلب در یک مطالعه و پژوهش بر روی یک رمان بررسی گردیده است تا مدت‌ها مخاطب چنین پژوهش‌هایی به‌صورت کاربردی این مفهوم را درخواهند یافت.

نمونهٔ (۳): از رمان *تهران مخوف*: بررسی مفهوم یادگیری و تقلید گابریل تارد در ارتکاب جرائم

گابریل تارد[1] (۱۸۳۲-۱۹۰۵)، قاضی فرانسوی، که ریاست ادارهٔ آمار کیفری و وزارت دادگستری فرانسه را برعهده داشت، عقیده داشت که «رفتار و اعمال هر فرد در جامعه،

1. Gabriel Tard

ناشی از تقلید است افراد با تقلید از عادات و رفتار دیگران، روابط اجتماعی خـود را برقـرار می‌نمایند» (دانش، ۱۳۸۱، ۲۸). به عبارت دقیق‌تر او بر این باور اسـت کـه «افـراد از نظـر روانی با یکدیگر در ارتباط قرار می‌گیرند و روابط فردی ایجادشده بین آن‌ها بر پایهٔ تقلیـد از یکدیگر است» (نوربها، ۱۳۷۷، ۱۷۱).

با مطالعهٔ رمان تهران مخوف اثر مرتضی مشفق کـاظمی، یکـی از نخسـتین رمان‌هـای اجتماعی ایران، موارد بسیاری را مشاهده مـی‌کنیم کـه افـراد بـا تقلیـد از یکـدیگر، روابـطِ اجتماعی خود را تنظیم و تعریف می‌نمایند. این رمان قصهٔ عشـق دو جـوان بـه نـام فـرخ و مهین است و با وجود عناصر ضد قهرمان و انسان‌های پلیدی همانند ف...السلطنه به‌عنوان پدر مهین که ثروت خود را از طریق نامشروع به دست آورده است. شاهزاده ک... بـه‌عنوان شریک اقتصادی و کسی که در پی تصاحب ثروتِ پدر مهین از طریق ازدواج مهین با فرزند نابـه‌کارش بـه نـام شـاهزاده سـیاووش‌میرزا اسـت و دیگرانـی ماننـد علـی اشـرف‌خان و علیرضاخان، در نهایت این عشق، فرجام خوشایندی ندارد و به مرگ مهین منجر می‌شود. با این توصیف، در فضای رمان مشاهده می‌کنیم که چگونه افـراد بـا ملاحظـهٔ کـردار و رفتـار دیگران و الگوگرفتن از ایشان مناسـبات اجتمـاعی خـود را برقـرار می‌نماینـد. بـرای مثـال، محمدتقی، خادم شاهزاده سیاووش‌میرزا، که شاهد است چگونـه شـاهزاده، ثـروت پـدر را خرج عیاشی و زن‌بارگی و... می‌کند. با الگوبرداری و تقلید از رفتار شاهزاده عینـاً درصـدد فریبکاری اربابِ خود برآمده و با طرح شگردهایی از خالی‌کردن جیبِ اربـابِ خـود دریـغ نمی‌ورزد. او حتی در مواقعی که شاهزاده را به مکان‌های فسق و فجور می‌برد، خود نیـز بـه تقلید از شاهزاده، یکی دیگر از زنان آن سراها را اختیار می‌کند. به ایـن بخـش از رمـان کـه گفت‌وگوی محمدتقی با ناهیدخانم (صاحب خانهٔ فسق) است، توجه کنیم:

– تعارف را کنار بگذاریم، آنچه باید بدهند بفرمایید چیست؟

ناهیدخانم فکر کرد، گفت: با خرج شام و مشروب پانزده تومان مرحمت کنند.

محمدتقی ابرو درهم کشید: پانزده تومان که خیلی زیاد است، مـن ده تومـان بـرای شـما درسـت خواهم کرد، ولی البته از آقا چیزی اضافه برای خودم خواهم گرفت، اما شما نباید حرفی بزنیـد... محمدتقی به اتاق برگشت به آقای جوان خود خبر داد که معامله را به پـانزده تومـان بـرای امشـب

تمام کرده... محمدتقی به وعدهٔ اینکه مکـرر، حضـرت والا را آنجـا خواهـد آورد، ناهیـدخانم را راضی کرده بود اختر چاق را کـه مطـابق ذوق و سـلیقه‌اش بـود آن شـب بـه او واگـذارد (مشـفق کاظمی، ۱۳۹۴، ۸۳).

۳-۲-۴. متن‌های ادبی و زمینه‌سازی برای انتقادپذیری و ترویج همدلی در زندگی اجتماعی

ادبیات، به‌ویژه، ادبیات تعلیمی، کارکردهای گوناگونی دارد و نیازهـای حیـاتی فرهنگ‌هـا و خرده‌فرهنگ‌ها را در اعصار گوناگون تأمین می‌کرده است. یکی از بسامدهای این موضـوع، زمینه‌سازی برای تحمل‌پذیری در زندگی اجتماعی، انتقادپذیری و ترویج همـدلی در میـان انسان‌هاست. در نگاهی کلی، شاید این‌گونه به نظر برسد که حقوق یعنی قوانین و مقـررات خشک، یعنی ضابطه‌ها که می‌باید به آن عمل کرد تا جامعه از خبط و خطا مصون بمانـد و فرشتهٔ عدالت پر و بال خویش را بر همگان بگستراند. ادبیات نیز شاید در نگـاه نخسـت از دید عموم، بیان احساس و عاطفه است که موجبِ صیقل روح می‌شود. اما در یک پژوهش میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق، محقـق می‌توانـد بـا تطبیـق ایـن دو مقولـه و یاری‌جسـتن از ظرفیت‌های پیدا و پنهان ادبیات در علم حقوق به این نتیجه دست یابد که قطعـاً ادبیـات آن هم با آن غنای فرهنگی خود می‌تواند به یاری قانون‌گذار، مجالس قانون‌گذاری، دادرسـان، وکلا و تمامی کسانی که روزانه با قانون و مقررات سروکار دارند، برخیزد.

نمونهٔ (۱). ذکر یک داستان واقعی: ترویج همدلی در میان انسان‌ها

این نمونه، ماجرایی است که به‌عنوان وکیل رسمی دادگستری (نویسندهٔ اول این مقالـه) در شهرستانی در خراسان رضوی با آن روبه‌رو شدم: تا پیش از اصلاحیهٔ جدید قانون مبارزه با مواد مخدر و براساس بند ششم از مادهٔ هشت آن قانون، حمل بیش از سی گرم هروئین و سایر مشتقات مشابه آن از قبیل کوکائین مجازات اعدام را در پی می‌داشت. از سوی دیگـر، در تبصرهٔ یک از همان ماده آمده بود که در صورتی که متهم برای بار اول، مرتکب این جرم شده باشد و میزان مواد نیز کمتر از یک‌صد گرم باشد، با جمع شروطی دادگـاه می‌توانسـت مجازات او را به حبس ابد تبدیل کند. سال‌ها پیش و در همان ایام، وکالت تسخیری جوانی را از بابت حمل هفتاد گرم هروئین برعهده گرفتم. جرم واقع شده بود، منتها مشاهدهٔ اوضاع و احوال موکل و وضعیت فلاکت‌بار او و احراز توبه و تغییر در سبک زندگی و نحوهٔ کـردار

او در زندان، برایم مسجل نمود که انسانی دیگر متولد شده است و می‌تواند مجدداً به آغوش جامعه بازگردد. در آخرین جلسهٔ رسیدگی به اتهام او از داشته‌های حقوقی خود هر آنچه در توان داشتم به کار بستم. لکن قاضی پرونده به نظر می‌رسید درصدد صدور حکم قانونی اعدام بود. در پایان جلسه و قبل از خروج از دادگاه، ناگهان به یاد حکمت شمارهٔ ۵۰ از باب هشتم گلستان سعدی افتادم. به نزد قاضی برگشتم و خطاب به ایشان گفتم:

> در کشتن بندیان تأمل اولی‌تر است. به حکم آنکه اختیار باقی است؛ توان کشت و توان بخشید وگر بی‌تأمل کشته شوند محتمل است که مصلحتی فوت شود که تدارک مثل آن ممتنع باشد.
>
> نیک سهل است زنده بی‌جان کرد/ کشته را باز زنده نتوان کرد
>
> شرط عقل است صبر تیرانداز/ که چو رفت از کمان ناید باز (سعدی، ۱۳۸۱، ۱۶۶).

دو روز بعد مرا فراخواندند و بیان داشتند که تصمیم به صدور حکم قانونی اعدام داشته‌اند لکن دادگاه، آنقدر تحت تأثیر این گفتهٔ سعدی در گلستان قرار گرفته بود که مجازات موکل مرا به حبس ابد تقلیل داده بودند. هم اکنون آن متهم پس از برخورداری از عفو، بار دیگر به آغوش جامعه بازگشته و خانواده‌ای نیز تشکیل داده است.

۳-۲-۵. بررسی مطالعهٔ پدیده‌ها و معضلات مشترک در قلمرو دو رشتهٔ ادبیات و حقوق

امروزه در دانش حقوق، با رویکردی علمی به واکاوی پدیدهٔ جرم و بزهکاری می‌نگرند و در این راه، از تمامی ابزارهای موجود برای نیل به اهداف خود بهره می‌برند. وقوع بزه و بزهکاری به‌منزلهٔ وجود نقصی در نظام اجتماعی و فرهنگی جوامع است و همهٔ ارکانی که در حفظ این نظام دخیل‌اند باید همپای جرم‌شناسان و حقوق‌دانان و معلمان اجتماعی، نقش خود را برای ارتقا و بهبود فرهنگ انسانی و اجتماعی به کار ببندند. دراین‌میان، «جامعه در کنش‌های مجرمانهٔ بزهکاران نقش بسیار دارد. جامعه باید از خواب سنگین و طولانی خود بیدار شود و کوشش کند که زمینه‌های ارتکاب جرم را محدود یا نابود سازد، اشکالات و خلل‌های خود را بشناسد و موقعیتی مناسب در اختیار بزهکار بگذارد تا او رانده و خسته از جامعه‌ای که به او پشت می‌کند، تحقیرش می‌نماید و آزارش می‌دهد، مقاومتش درهم نشکند، ناامید نشود و به دنیای تاریکی‌ها بازنگردد» (نوربها، ۱۳۷۷، ۲۲۲).

ازاین‌رو، نقش نویسندگان و تولیدکنندگان محتواهای فرهنگی اهمیت بسیار دارد. «شعر، قصه، موسیقی، سینما و تئاتر هریک می‌تواند به سهم خود مستقیم یا غیرمستقیم در تفکر افراد و گسترش یا تمدید آن اثر گذارند، به ایجاد جرم جهت دهند و یا عامل پیش‌گیرنده از بزه باشند» (همان، ۱۹۹).

به فضای رمان‌های روزگار سیاه اثر عباس خلیلی و سنگ صبور اثر صادق چوبک بنگرید. نویسندگان در این دو رمان، جامعه‌ای را ترسیم می‌کنند که در برخورداری مردم از امکانات رفاهی و اقتصادی و نیز بهره‌مندی از تعالیم اجتماعی و فرهنگی تعارض وجود دارد و در بیانی آشکار و نهان این نکته را رهنمون می‌سازند که علل وقوع بسیاری از بزهکاری‌ها عدم برخورداری مردم از عدالت اجتماعی و اقتصادی است.

همچنین، به‌طور موردی اگر بخواهیم نمونه‌ای دیگر ارائه کنیم که طی آن اثرگذاری و تأثیر ادبیات در بیان معضلات حقوقی و کاستی‌های قانونی را مشاهده کنیم، می‌توان به مسئلهٔ حقوق کار کودک اشاره کرد که از جمله مسائل مهم اجتماعی است که در کانون توجه ادیبان قرار دارد. برخی از نویسندگان نامدار جهان، با تأکید بر حقوق فراموش‌شدهٔ کودکان در آثار خود، در تدوین قوانین مناسب تأثیر زیادی داشته‌اند. چارلز دیکنز در دو اثر معروف خود، اولیور توییست و دیوید کاپرفیلد، نابسامانی‌های کودکان کار را در انگلستان آن زمان به تصویر کشید و در تدوین قوانین مناسب که حافظ حقوق کودکان بود، تأثیر گذاشت. این موضوع در ایران نیز مورد توجه بعضی از نویسندگان حوزهٔ ادبیات کودک قرار گرفته است؛ نویسندگانی مانند هوشنگ مرادی کرمانی، محمود دولت‌آبادی، احمد محمود و محمدرضا یوسفی موضوع حقوق کار را دست‌مایهٔ برخی از داستان‌های خود قرار داده‌اند. برای نمونه، می‌توان به داستان بچه‌های قالیباف‌خانه اثر هوشنگ مرادی کرمانی اشاره کرد که «روایتِ کودکانی است که به دلیل وضعیت نابسامان اجتماعی و فقر خانواده، مجبور به کارکردن در قالیباف‌خانه با شرایط ظالمانه می‌شوند... نویسنده در این داستان تضییع حقوق کودکان کار را تبیین کرده است. تصویری که نویسنده از قالیباف‌خانه ارائه می‌دهد واقعیتی است از کارگاه‌های قالیبافی، که در آن اطفال به‌ویژه دختران زیر دوازده سال به صورتی گسترده به کار گرفته می‌شوند» (کیانی، جهانگیری و حسن‌شاهی، ۱۳۹۶، ۹۵). از این منظر نیز روشن

می‌شود ادبیات و حقوق می‌توانند با تعامل، به مطالعهٔ پدیده‌های مشترک در مرزهای دو رشته بپردازند و از رهگذر این‌گونه مطالعات به اثرگذاری بیشتر دست یابند. از سوی دیگر «حقوق نیز بر جامعه و تغییرات اجتماعی تأثیرگذار است، این تأثیرگذاری نه تنها از طریق قضاوت‌های موردی و خاص رخ می‌دهد، بلکه نظام حقوقی، این کار را از طریق کمک به آفرینش فرهنگ سیاسی و... در جامعه انجام می‌دهد» (دانشور، ۱۳۹۵، ۲۵).

سفر به قلمروهای جدید پژوهشی در دو حوزهٔ ادبیات و حقوق: با کمک پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، پژوهشگر رشتهٔ ادبیات یا حقوق می‌تواند خود را از دایرهٔ تکرار و درجازدگی رها کرده و به قلمروهای جدید علمی سفر کند. امروزه برای بسیاری از دانشجویان و محققان رشتهٔ ادبیات و حقوق، پیداکردن موضوعی بکر و بدیع که سابقاً تحقیقات مفصلی درخصوص آن صورت نگرفته باشد، سخت و مشکل است و با چنین رویکردی می‌توان به مطالعاتی هیجان‌انگیز، بکر، کاربردی و فراگیر پرداخت.

فراهم‌کردن زمینه‌های هم‌اندیشی سایر رشته‌های هم‌جوار با ادبیات و حقوق و به تبع آن صرفه‌جویی در زمان و هزینه‌های پژوهشی: به یاری مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق و ارائهٔ دستاوردهای آن به مجامع علمی، زمینهٔ هم‌اندیشی، تعامل و همکاری سایر رشته‌های مرتبط با علوم انسانی نیز فراهم می‌شود و این تابوشکنی در گسست مرزها و رفتن به حوزه‌های جدید مطالعاتی به باروری دانش بشری کمک خواهد کرد. برای مثال، پژوهشگری که با دید بین‌رشته‌ای و از منظر دانش حقوق، خصوصاً حقوق کیفری به بررسی رمان سنگ صبور صادق چوبک یا روزگار سیاه عباس خلیلی می‌پردازد، درمی‌یابد که یکی از دلایل فروافتادن گوهر در رمان سنگ صبور به درهٔ تاریک روسپی‌گری، همانا بیرون‌رانده‌شدن از منزل شوهر و فقر و بیکاری است. درحقیقت «مسائلی همانند داشتن یک شوهر ایدئال، کار مناسب بیرون از منزل و زندگی در مناطق فقرنشین سبب بروز مشکلات و به تبع آن بزهکاری می‌گردد» (نافین[1]، ۱۹۸۱، ۱۶). با این رویکرد، یک محقق علوم اجتماعی نیز پس از ملاحظهٔ نتایج چنین تحقیقی می‌تواند به بررسی نقش خرده‌فرهنگ‌هایی همانند خانواده که یک مای کوچک اجتماعی را تشکیل می‌دهد و اثرات

1. Naffine

بود و نبود آن در اجتماعی‌شدن افراد یا هنجارگریزی و هنجارستیزی آن‌ها در متن‌های ادبی، به‌خصوص آثار داستانی، بپردازد و نتیجهٔ تحقیقات خود را مجدداً در اختیار همگان قرار دهد. گوهر یکی از شخصیت‌های نگون‌بخت رمان سنگ صبور که به‌اجبار مادر و در نوجوانی به‌عنوان همسر چهارم حاج‌اسماعیل روانهٔ منزل او می‌گردد، تا زمانی که در کانون خانواده قرار دارد، به‌رغم همهٔ هجمه‌ها و فشارهای وارده از ناحیهٔ دیگر زنان حاج‌اسماعیل، از امنیت خاطر و بهره‌مندی اقتصادی برخوردار است. لکن زمانی که در اثر جهل و خرافات جامعهٔ خواب‌زدهٔ عصر خویش و تهمت‌ها و افتراها از کانون خرده فرهنگی مانند خانواده، آن هم با همهٔ کاستی‌ها و نواقص خود رانده می‌شود، لاجرم برای معیشت و تأمین هزینه‌های زندگی خود و فرزندش تن به روسپی‌گری می‌دهد.

همچنین یک روان‌شناس که براساس دستاوردها و نتایج حیطهٔ تخصصی خود به بررسی رمان روزگار سیاه می‌پردازد، در بررسی علل لغزش و انحراف عفت (شخصیت اصلی زن رمان) از منظر دانش روان‌شناسی، می‌تواند به بررسی حالات جسمانی و روانی خاص دوران نوجوانی و آستانهٔ بلوغ و مخاطرات این برههٔ زمانی و انطباق آن بر سرنوشت اشخاص حاضر در رمان بپردازد چراکه بر اساس نتایج این دانش «نوجوان از یک‌سو محصور در وابستگی‌های دوران کودکی است و از سوی دیگر، گرفتار عدم توانایی‌های لازم برای حل مشکلات پیچیدهٔ زندگی است و این تزلزل فکری و روانی حالت پریشانی و ابهام را در او به وجود می‌آورد و آرامش روحی او را برهم می‌زند» (منصور، ۱۳۶۲، ۶۶). همچنین با ورود در این مقطع حساس سنی «رؤیا و خیال‌پردازی توسعه می‌یابد و جوان خود را مدام به یک چیز مبهم و مجهول دلبسته و فریفته احساس می‌کند و در اماکن عمومی در بین تودهٔ جمعیت در پی آن می‌گردد و منحرفین با استفاده از این ضعف جوانان و آشنایی به روحیهٔ آنان به عنوان اینکه با آنان دارای احساس مشترک هستند... با نهایت زرنگی ایشان را به دام می‌افکنند» (دانش، ۱۳۸۱، ۳۰۳).

نمونهٔ (۲). از رمان *روزگار سیاه*

جوان بودم و به سن شانزده ساله، یعنی در بحبوحهٔ شباب، در گـرداب جـوانی، در خمـار عشـق، یعنی در ره سیلِ هوای نفس بودم. تمام مقدمات و اسباب لغزش در لوح خاطر تاریک مـن نقـش شده ولی هیچ یاد ندارم که چگونه افتادم؟ (خلیلی، ۱۳۱۵، ۵۳).

روزی، هنگامی که من از چهارراه حسن‌آباد به طرف مدرسه عبور می‌نمودم، در حـال ازدحـام... مرکبی از پشت سر من گذر کرد... جوی آبی بود که می‌خواستم خود را از آن پرت کنم... در حال جزع و فزع و لغزش... چشم را باز کرده ناگاه جوانی خوش منظر به سن هجده سـاله... مشـاهده کردم... همان نگه و همان بدبختی (همان، ۵۴).

آن تبسم شیرین از آن لب عقیق گونِ آن جوان هجده ساله کار خود را در قلب رقیق من کرد. قلـب یک دختر پاک‌سرشت، دل یک دوشیزهٔ ظریف به چه اندازه نازک و سریع‌التأثیر است. قلب دختـر شانزده ساله را به چه تشبیه کنم؟ جز اینکه بگویم جام بلوری است که اگـر بشـکند،جبران نـدارد (همان، ۵۷).

چهار حوزهٔ ادبیات، حقوق، جامعه‌شناسـی و روان‌شناسـی می‌تواننـد در یـک پـژوهش مشترک بـا دراختیارگذاشـتن هریـک از اطلاعـات و راه‌حل‌هـای تخصصـی رشـتهٔ خـود و بهره‌بردن از نتایج تحقیقات سایر رشته‌ها بر غنای دانش و رشتهٔ تخصصی خـود بیفزاینـد و عملاً در وقت و هزینه صرفه‌جویی کنند.

۳-۳. موانع مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق

۳-۳-۱. تعصبات رشته‌ای

با اینکه بیشتر اندیشمندان علوم انسانی مدعی بی‌طرفی علمی هستند اما نمی‌توان تعصـب رشته‌ای را در کلیهٔ مراحل مرتبط با فرایند تحقیق نادیده گرفت. چراکه در یک بازهٔ طولانی با یافتـه‌ها و نتـایج رشـتهٔ تخصصـی خـود خـو گرفته‌انـد و اینـک خـروج از ایـن قالب‌هـا و کنارگذاشتن تعصب رشته‌ای سخت و مشکل خواهد بود. درواقع «به نظر بعضـی‌ها، نبایـد نظام‌ها را با هم مخلوط کرد: حقوق برای خود چیزی است و ادبیات چیز دیگر. این دو نه از یک نوع‌اند، نه قلمرو و نه حتی اسـاس آن دو یکـی اسـت. حقـوق‌دانی کـه در ادبیـات بـه جست‌وجو می‌پردازد تا ببیند حقوق در آن چه جایگاهی دارد، از نظر این گروه، یک آمـاتور به شمار می‌آید. ادبیات جهان پهناوری است که کار هر کس نیست در آن تاخت‌وتاز کنـد» (مالوری، ۱۳۸۱، ۹).

۳-۳-۲. اصطلاحات تخصصی

زبان دیگر مانع اساسی در این راه است؛ بدین مضمون که رشتهٔ ادبیات و حقوق هریک دارای اصطلاحات فنی خاص خود هستند و بر اساس همان‌ها، یافته‌های تحقیق را به مجامع علمی ارائه می‌دهند. حال در یک فرایند بین‌رشته‌ای اتخاذ الفاظ و زبانی که برای همگان قابل فهم باشد و منجر به آگاهی از نتایج پژوهش شود امری حساس خواهد بود.ازاین‌رو، توجه ویژه به مقولهٔ زبان بسیار حائز اهمیت است چرا که «هر زبان به عنوان آیینه‌ای تمام‌نما از فرهنگ یک جامعه، از این قابلیت برخوردار است که می‌تواند تصویری واقع‌بینانه از نظام‌ها و باورهای فکری و فرهنگی یک جامعه به دست دهد» (پیش‌قدم و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۲۶).

۳-۳-۳. عدم حمایت مالی سازمان‌ها و سایر کنشگران

عدم شناخت کافی از این گونه مطالعات و افتادن در قالب تکراری تخصص‌گرایی و ترس و واهمه از هدررفت سرمایه‌ها و انرژی، به‌طور سنتی تمایلات به سمت مطالعات تخصصی همان رشته خواهد بود. برای مثال، پژوهشگری که به مطالعه‌ای بینارشته‌ای بین ادبیات و حقوق پرداخته است اگر بخواهد نتیجهٔ پژوهش خود را به یکی از مجلات ارائه دهد طبعاً اولین و اصلی‌ترین مشکل انتخاب مجله‌ای خواهد بود که با دید باز و گذر از دیواربست‌های سنتی به موضوع بنگرد و حاضر به پذیرش آن باشد.

۳-۳-۴. عدم رعایت پیش‌نیازها و تهیه و تدوین برنامه‌های مناسب

از دیگر موانع مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق و به‌طور کلی هریک از علوم انسانی می‌توان به عدم رعایت پیش‌نیازها و تدوین برنامه‌های مناسب اشاره کرد. با این توضیح که حداقل می‌بایست در مقطع کارشناسی با گنجاندن یک یا دو واحد درسی با عنوان مطالعات میان‌رشته‌ای، به فکر دانشجویان جهت داد و ایشان را با این موضوعات آشنا کرد. جدای از این امر، در یک مطالعهٔ بینارشتگی، محقق می‌بایست در حد معمولی و منطقی با مبادی اولیهٔ دو رشته آشنا باشد. می‌دانیم که یک دانشجوی حقوق تا حدی با مبادی ادبیات آشناست و حتی در دوران تحصیل دانشگاهی باز هم چند واحد ادبیات می‌گذراند؛ بااین‌همه، می‌توان برای دانشجویان ادبیات نیز یک یا دو واحد درسی، مقدمهٔ علم حقوق را

گنجاند. این امر جدای از اثرات اجتماعی آن باعث درک بهتر ایشان از این حوزه و آشنایی اولیه با این علم می‌شود. بدین‌سان می‌توان با درنظرگرفتن تمامی رشته‌های علوم انسانی و بازنگری کلی در دروس ارائه‌شده به سطحی منطقی از این امر دست یافت و این جسارت و تابوشکنی و نتایج برآمده از آن که البته خود می‌تواند موضوع تحقیق دیگری باشد، در طرح‌ریزی مناسبات اثرگذار باشد.

۴. نتیجه

موضوع مطالعات میان‌رشته‌ای، مسائل و پدیده‌های چندبعدی است. ابعادی که مطالعه و بررسی آن از ظرفیت محدود یک حوزهٔ دانش بشری بیرون است. در نتیجه، شناخت جامع پدیده‌های چندبعدی جهان هستی، نیازمند گذر علمی از رشته‌گرایی و تخصص‌گرایی به میان‌رشتگی و هم‌اندیشی آنان است. آنچه اندیشمندان این حوزه در پی آن‌اند این است که تخصص‌ها را در کنار یکدیگر قرار دهند و از توان هم‌افزایی ناشی از این کار برای شناخت و بررسی جامع و هدفمند پدیده‌ها بهره گیرند.

با تحلیل تطبیقی مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات و حقوق با نگاهی نو، در برخی از آثار کلاسیک ادبیات فارسی همانند شاهنامه، کلیله و دمنه و گلستان از منظر علم حقوق و زوایا و چشم‌اندازهای جدید، درمی‌یابیم که این آثار را می‌توان از دیدگاه‌های متفاوت تحلیل کرد و همچنین در این تحلیل تطبیقی، می‌توان به بررسی برخی از آثار داستانی معاصر فارسی همانند روزگار سیاه و تهران مخوف در کنار شماری از آثار کلاسیک ادبیات جهان همانند گوژپشت نتردام و ایلیاد از زوایهٔ دید حقوق، خاصه دانش جرم‌شناسی و انطباق دیدگاه‌ها و نظرات جرم‌شناسان در این‌باره پرداخت. نتیجهٔ این امر، تحقق یکی از اهداف این مقاله در راستای بازنمایی آثار ادبی و جهانی ادبیات در آموزش کاربردی دانش حقوق و یاری‌جستن از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های هر دو رشته برای نیل به فهم فراگیر مفاهیم و آموزه‌های هر دو و گسست دیوارهای ترسیمی رشته‌ای و حل مشکلات و مسائل و معضلات اجتماعی است. تلفیق حقوق و ادبیات می‌تواند همدلی و نزدیکی احساسات در میان ابنای بشر، که یکی از وظایف ادبیات تعلیمی در طول تاریخ است، را سبب گردد. نویسندگان آثار ادبی که با

پرداختن دقیق به یک معضل یا مسئلهٔ حقوقی می‌توانند در درمان ناهنجاری‌های اجتماعی اثرگذار باشند، جایگاه درخوری دارند و این موضوع را به‌طور عینی فراروی مخاطبان پژوهش قرار دادیم.

توجه داشته باشیم که آیندهٔ پژوهشی رشته‌های ادبیات و حقوق، تنها مباحث نظری علم حقوق و ادبیات صرف نخواهد بود. بلکه آینده در اختیار محققانی است که مطالعاتی هدفمند و با قاعده به منظور حل یک مشکل و نه توصیف صرف آن ارائه دهند.

منابع

ابراهیمی، مرتضی (۱۳۹۳). بررسی ضرورت‌های مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزهٔ علوم انسانی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۶(۲)، ۳۲-۹. doi: 10.7508/isih.2014.22.002

بحرانی، مرتضی (۱۳۹۸). یک نظریه در باب میان‌رشتگی؛ مقدمه و گزارش از یک پژوهش. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۲(۱)، ۲۸-۱. doi: 10.22035/isih.2020.3738.3899

برزگر، ابراهیم (۱۳۸۷). تاریخچه، چیستی و فلسفهٔ پیدایش علوم میان رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۱)، ۵۶-۳۷. doi: 10.7508/isih.2009.01.003

برزگر، ابراهیم و همکاران (۱۳۸۶). مطالعات میان‌رشته‌ای در ایران. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

برلین، آیزیا (۱۳۷۱). در جست‌وجوی آزادی: مصاحبه‌های رامین جهانبگلو با آیزایا برلین (مترجم: خجسته کیا). تهران: گفتار.

پرادل، ژان (۱۳۹۳). تاریخ اندیشه‌های کیفری (مترجم: علی حسین نجفی ابرند آبادی). تهران: سمت.

پیش‌قدم، رضا؛ فیروزیان پوراصفهانی، آیلین؛ و فیروزیان پوراصفهانی، آیدا (۱۳۹۹). حاکمیت زباهنگ شرم محوری یا گناه محوری در جامعهٔ ایران؛ مورد مطالعه شهر مشهد. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۳(۳)، ۱۳۰-۹۵. doi: 10.22035/jicr.2020.2392.2854

خلیلی، عباس (۱۳۱۵). روزگار سیاه. تهران: اقبال.

خورشیدی، غلامحسین؛ پیشگاهی، شیوا (۱۳۹۱). پیش‌نیازها و موانع تحقق توسعه علوم انسانی میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۴(۲)، ۱۵-۱. doi: 10.7508/isih.2012.14.001

دانش، تاج‌زمان (۱۳۸۱). مجرم کیست، جرم‌شناسی چیست. تهران: کیهان.

دانشور، فائزه (۱۳۹۵). بازخوانی رابطهٔ حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۸(۴)، ۲۶-۱. doi: 10.22035/isih.2016.241

رستمی، هادی؛ مولا بیگی، علی (۱۳۹۶). خوانش جرم شناسانه آثار سعدی با تأکید بر گلستان و بوستان. مجله دانشکدهٔ پیشگیری علوم قضایی، ۲۰(۲)، ۲۷-۱.

رستمی، هادی؛ مولا بیگی، علی (۱۳۹۷). رمان سال‌های ابری در پرتو آموزه‌های جرم شناسی کودکان و نوجوانان. آموزه‌های حقوقی کیفری دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۵(۱۶)، ۱۲۰-۹۱.

سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۷). کلیات سعدی: گلستان، بوستان، غزلیات، قصائد، قطعات و رسائل از روی قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود/به اهتمام محمدعلی فروغی. تهران: زوار.

شاقول،یوسف؛ و عموزاده، محمد (۱۳۸۶).میان‌رشته‌ای‌ها: تعاریف وضرورت‌ها. رهیافت، ۱۷(۴۰)،۳۴-۲۵.

شاکری، عبدالرسول؛ فرهمند، مسعود (۱۴۰۰). نقد ادبی و مطالعات میان رشته‌ای در ایران با نگاهی به کتاب نظریه و نقد ادبی: درسنامه‌ای میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۳(۲)، ۸۹-
doi: 10.22035/isih.2021.367.۶۳

علوی مقدم، مهیار. (۱۳۹۷). ضرورت بازشناخت تفکرانتقادی به مثابه رویکردی میان‌رشته‌ای درحوزه علوم انسانی و نقدادبی (ص ۱۶۹-۱۵۶). کنفرانس سالانه پژوهش در علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، تهران، ایران.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۰). میان‌رشته‌گرایی و ظهور علم جلودارِ سرحدی بررسی خاستنگاه، ظرفیت‌ها و بایسته‌های میان‌رشته‌ای شدن. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۷(۱). ۲۴-۱.
doi: 10.7508/isih.2012.13.001

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴). شاهنامه. مشهد: داریوش.

کیانی، حسین؛ جهانگیری، الناز؛ حسن‌شاهی، سعیده (۱۳۹۶). بررسی چگونگی توجه به حقوق کودک در داستان بچه های قالیبافخانه «با تأکید بر حقوق کاردر نظام حقوقی ایران و اسناد بین‌المللی. مطالعات ادبیات کودک، ۱۱۶-۹۳. doi: 10.22099/jcls.2016.3760

گیدنز، آنتونی؛بردسال، کارن (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی (مترجم:حسن چاوشیان). تهران: نی.

مالوری، فیلیپ (۱۳۸۱). ادبیات و حقوق (مترجم: مرتضی کلانتریان). تهران: آگاه.

محمودی، جواد (۱۳۹۰). جلوه‌های حقوقی کلیدر نوشته محمود دولت‌آبادی. تهران: میزان.

محمودی، جواد؛ آزادگان دهکردی، بهناز (۱۳۹۵). جلوه‌های حقوقی جای خالی سلوچ. تهران: میزان.

محمودی، مریم؛ عابدپور، محمود (۱۳۸۹). بازبینی داستان «شیر و گاو» در کتاب «کلیله و دمنه» از منظر حقوق کیفری. پژوهش های ادب عرفانی (گوهر گویا). ۴(۴)، ۱۵۶-۱۳۷.

مشفق کاظمی، مرتضی (۱۳۹۳). تهران مخوف. تهران: امید فردا.

معتمدی، اعظم؛یمنی، محمد؛ خورسندی طاسکوه، علی؛ و عارفی، محبوبه (۱۳۹۷). سیر تحول گونه‌شناسی پژوهش میان‌رشته‌ای: مطالعه‌ای تاریخی-تبارشناسانه. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۱(۱)،۱-۳۲. doi: 10.22035/isih.2019.2929.3266

معظمی، شهلا (۱۳۸۸). بزهکاری کودکان و نوجوانان. تهران: دادگستر.

منشی، ابوالمعانی نصرالله (۱۳۸۹). کلیله و دمنه. تهران: امیرکبیر.

منصور، محمود (۱۳۶۲). روان‌شناسی ژنتیک. تهران: رُز.

نجفی‌توانا، علی (۱۳۸۹). جرم‌شناسی. تهران: آموزش و سنجش.

نوربها، رضا (۱۳۷۷).زمینهٔ جرم‌شناسی. تهران: گنج دانش.

هوگو، ویکتور (۱۳۹۶). گوژپشت نتردام (مترجم: جواد محبی). تهران: انتشارات خسرو وشیرین.

هومر. (۱۳۷۰). ایلیاد (مترجم: سعید نفیسی). تهران: علمی و فرهنگی.

وایت، راب؛ و فیونا، هینس (۱۳۸۱)، درآمدی بر جرم و جرم‌شناسی (مترجم: میر روح‌الله صدیق بطحایی اصل؛ چاپ اول). تهران: دادگستر.

ولد، جرج؛ برنارد، توماس؛ و اسنیپس، جفری (۱۳۸۰). جرم‌شناسی نظری (مترجم: علی شجاعی). تهران: سمت.

یوسفی‌مقدم، شقایق؛ و ذکایی، محمدسعید (۱۳۹۶). بازنمایی مناسبات نسلی از منظر ادبیات داستانی پیش و پس از انقلاب اسلامی. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۰(۳)، ۷۸-۵۱. doi: 10.22631/jicr.2017.1490.2196

Naffine, N. (1987). *Female Crime: The Construction of Women in Criminology*. Sydney: Allen and Unwin.

O Brien, M., & Yar, M. (2008). *Criminology: The Key Concepts* (1st ed.). London: Routledge.

Snipes, J. B., Bernard, T.J., & Gerould, A.L. (2016). *Volds theoretical Criminology* (7th ed.). UK: Oxford University Press.

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۱۲۳-۸۷، پیاپی ۵۴، بهار ۱۴۰۱

شفیعی، زینب (۱۴۰۱). چیزی میان هنر و تجارت: مطالعه جامعه‌شناختی جنبش هنرها و صنایع دستی مدرن ایران. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۱۲۳-۸۷. doi: 10.22035/isih.2022.4711.4643

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: http://www.isih.ir/article_387.html http://dx.doi.org/10.22035/isih.2022.4711.4643

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

چیزی میان هنر و تجارت: مطالعه جامعه‌شناختی جنبش هنرها و صنایع‌دستی مدرن ایران

زینب شفیعی[۱]

دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۱؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰

چکیده

جایگاه صنایع‌دستی در طول تاریخ همواره پرمناقشه بوده است. در این رابطه سه دوره را می‌توان تفکیک کرد: دوره اول، دوره‌ای است که صنایع‌دستی به‌مثابه پسرعموی فقیر هنرهای زیبا، ذیل دوگانه والا/پست طبقه‌بندی می‌شود؛ در دوره دوم، همزمان با ظهور جنبش هنرها و صنایع‌دستی شاهد نزدیکی جایگاه هنرمند و استادکار هستیم؛ و در دوره سوم، ظهور صنایع خلاق را داریم که از سویی با مفهوم خودانجامی(آماتور)، و از سویی دیگر، با بازتولید هژمونی گفتمانی هنرهای والا پیوند خورده است. بسیاری از تألیفات دانشگاهی ظهور این مدل‌های جدید اقتصاد خلاق را در سایه فرهنگ وب۲ مطالعه کرده‌اند. در این پژوهش‌ها آمده است که اتسی (Etsy) به‌عنوان یک مکان بازار، مرز بین کار حرفه‌ای و آماتور را از بین برده و بحث کار را پیچیده‌تر کرده است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در دنیای امروز با حرکت صنایع‌دستی به سوی «دوره پساحرفه‌ای»، آیا مفاهیم «آماتور» و «حرفه‌ای» کاربرد خود را از دست داده‌اند؟ نقطه عزیمت مقاله حاضر همین‌جاست و قصد دارد از طریق مطالعه‌ای کیفی-اکتشافی به این پرسش پاسخ داده و به جایگاه صنایع‌دستی مدرن در ایران بپردازد. بدین‌منظور، دو تیپ سازنده، از یکدیگر تفکیک شده‌اند:حرفه‌ای‌ها و آماتورها. هر تیپ ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود را دارد. حرفه‌ای‌ها فارغ‌التحصیلان رشته‌های هنری هستند که کنش خود را در قالب مفاهیم خاص میدان هنرهای والا توصیف می‌کنند. اینها اصل هومولوژی را برای کارآفرینی هنری به کار می‌گیرند. در مقابل آماتورها خودآموختگان هنری قرار می‌گیرند. آنها در پی یک شانس، سرگرمی‌شان به کسب‌وکار تبدیل شده و قدرت پیوند با غریبه‌ها را جایگزین قدرت پیوندهای ضعیف کرده‌اند. فقدان اصل هومولوژی در بین آماتورها مانع کارآفرینی آنها نشده است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی اقتصادی، صنایع‌دستی مدرن، کارآفرینی زنان، صنایع خلاق

---

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم‌اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران
ze.shafiei@alzahra.ac.ir ✉

۱. مقدمه

آنچه که امروز تحت عنوان صنایع‌دستی می‌شناسیم در طول تاریخ، جایگاه پرمناقشه‌ای داشته است. برای دوره‌ای طولانی صنایع‌دستی اساساً «هنر» به حساب نمی‌آمد و تا حد زیادی از تاریخ هنر حذف شده بود؛ چرا که اصطلاح «هنر» و واژه‌های هم‌خانواده آن، یعنی «اثر هنری» و «هنرمند»، ابداعاتی تاریخی هستند که چند سده پیش، از غرب سر برآوردند(انگلیس و هاگسن[1]، ۱۳۹۵، ۴۰). مفهوم هنر نه تنها آفریده‌ای مدرن، بلکه ابداعی است کاملاً غربی. جوامع غیرغربی فاقد مقولات مدرن و غربی «هنر» و «هنرمند»اند. به بیان دقیق‌تر، اصلاً «هنر» ندارند (شاینر[2]، ۲۰۰۱). علاوه بر این، مقوله «استادکار»، در معنای کارگر یدی ماهر، از مقوله «هنرمند»، در معنای فردی ممتاز، نابغه و دارای بصیرت هنری منحصربه‌فرد، جدا بود (گیمپل[3]، ۱۹۶۹، ۵) و در مقابل «هنر» دو مقوله «فرهنگ عامه» و «فرهنگ توده‌ای» قرار می‌گرفت (گانس[4]، ۱۹۷۴). به این معنا، «هنر» تداعی‌گر چیزهایی بود که از روی فکر و تأمل ساخته می‌شوند و درک‌شان نیز به آسانی امکان‌پذیر نیست و صنایع‌دستی درست بر نقطه مقابل این امر دلالت داشت: یعنی بر چیزهای بی‌مایه که به آسانی قابل فهم‌اند و بدون فکر و تأمل و با استفاده از ابزارهای مکانیکی تولید انبوه ساخته می‌شوند. پس بر این اساس فرم‌های فرهنگی بر روی پیوستار «والا/پست» رده‌بندی می‌شد و صنایع‌دستی به دلیل کاربردی بودن و پیوند تنگاتنگ‌اش با زندگی روزمره همواره در پیوستار «پست» قرار می‌گرفت (انگلیس و هاگسن، ۱۳۹۵، ۴۲).

صنایع‌دستی همواره فعالیتی کاربردی، مفید و مرتبط با زندگی‌روزمره بوده که با عامه مردم سروکار داشته است؛ از این رو که توسط اعضای طبقات پایین تولید و مصرف می‌شده و چندان باارزش تلقی نشده است (همان، ۱۳۹۵، ۴۳)؛ چرا که بر اساس تعریف کانت، زیبایی از هرگونه سودمندی، میل و نیاز مستقل است و هنرهای آذینی که دارای چنین

1. Inglis & Hughson
2. Shiner
3. Gimpel
4. Gans

احساساتی‌اند «مطبوع» نامیده می‌شوند و شیء مطبوع نیز نمی‌تواند زیبا باشد(کرس‌میر[1]، ۱۳۸۷، ۶۲). به علاوه صنایع‌دستی همواره فعالیتی در زمره «هنر زنان» به حساب می‌آمده و از قدیم با محیط خانه شناخته شده و از این حیث از تاریخ هنر حذف شده است. مردان نخبه فکری سفیدپوست، فرهنگ خود را به منزله فرهنگ «برتر» معرفی کرده، و آن دسته تولیدات فرهنگی که زنان از قرن بیستم مشغولش بودند (مثلاً خیاطی) هرگز آنقدر ارزشمند نبود که ذیل عنوان افتخارآمیز «هنر» دسته‌بندی شود (انگلیس و هاگسن، ۱۳۹۵، ۴۸).

علاوه بر این موارد، جایگاه نازل صنایع‌دستی نسبت به هنر(های تجسمی)، تا حدی به دلیل حفظ ارتباط آن با گذشته از طریق احترام به تکنیک‌ها و حفظ روش‌های سنتی ساخت(از جمله صنایع‌دستی میراثی) و همچنین ارتباطش با تمرکز بر روی مواد اولیه به‌عنوان بخشی از این احترام به تکنیک و در نهایت ارتباط بین صنایع‌دستی و تولیدات صنعتی است. گلن آدامسن[2] در آثار خود به تفصیل جایگاه مناقشه‌برانگیز صنایع‌دستی را به‌ویژه در ارتباط با هنرهای عینی‌تر مورد بررسی قرار داده است. وی شکاف بین صنایع‌دستی و هنر را اینگونه توصیف می‌کند: «دنیای صنایع‌دستی مانند حلبی‌آبادهایی ساخته از تکنیک است؛ درحالی‌که جهان هنر، عرصه نمایش ایده‌هایی است که کاملاً منفک از هرگونه دانش درباره فرایندهای ساخت و مواد اولیه، که جهان غرب آن را از رنسانس به ارث برده، می‌باشد»(آدامسن، ۲۰۰۷، ۷۱). بنابراین «هنر» و «صنایع‌دستی» دو نوع متضاد زیبایی‌شناسی، سازماندهی و ایدئولوژی کار هستند، که در تأکیدات خود بر استانداردهای فایده‌مندی، مهارت ذوقی و زیبایی متفاوت هستند. تا به امروز پژوهش‌های علمی گوناگون، صنایع‌دستی را به‌سان پسرعموی فقیر هنرهای زیبا در نظر گرفته‌اند و بر صنایع‌دستی به‌عنوان مهارت و عمل طراحی تمرکز کرده‌اند یا صرفاً به کیفیت‌های دریافتی و نمایشی آن در قالب دوگانه اشکال رسمی کار حرفه‌ای و یا نوعی فعالیت خانگی و سرگرمی زنانه توجه داشته‌اند.

1. Korsmeyer
2. Glenn Adamson

اما آیا جایگاه صنایع‌دستی می‌تواند در رابطه با جایگاه هنر تغییر کند؟ هوارد بکر[1] معتقد است، این شکاف زمانی می‌تواند کمتر شود و فعالیت‌هایی که به‌عنوان صنایع‌دستی سامان می‌یابند، هنگامی می‌توانند به هنر تبدیل شوند که افراد ریشه‌دار جهان‌های هنری، بتوانند رسانه‌ها، تکنیک‌ها و سازمان‌های آن را در اختیار بگیرند. برعکس، از طریق افزایش دانشگاهی‌شدن یا تبعیت از دغدغه‌های هنر سنتی به موارد ایجابی که در خارج از جهان هنر به‌وجود می‌آیند، فعالیت‌هایی که به‌عنوان هنر سامان یافته‌اند می‌توانند به صنایع‌دستی بدل شوند(بکر، ۱۹۷۸، ۸۶۲). اشارات بکر با موقعیت استادکاران جهان غرب در نیمه دوم قرن بیستم مطابقت دارد. این استادکاران درصدد قرابت بیشتر با جنبه‌های نظری و عملی جهان هنر برآمدند تا رسمیت بیشتری برای ظرفیت‌های خلاق و منحصربه‌فرد کار خود کسب کرده و از آن طریق ارزش صنایع‌دستی را افزایش دهند(کوکران[2]، ۱۹۹۲، ۱۰۶). این تحولات، در ادامه جنبش هنرها و صنایع‌دستی که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم عمدتاً در بریتانیا و امریکا ظهور کرده بود، به وقوع پیوست و توانست به آن دامن زند(کروق[3]، ۲۰۱۴، ۲۸۲). نقش «سازندگان طراح» این جنبش، در تحول صنایع‌دستی بسیار اهمیت دارد. به‌گونه‌ای که در دهه ۱۹۷۰، واژه‌هایی مانند «مفهومی»، «غیرکاربردی»، «منحصربه‌فرد»، «هنرمند استادکار»، «هنرمند سفال‌گر»، «هنرمند نساج»، «استادکار طراح» وارد ادبیات این حوزه شد.

این تحولات بر تنشی قدیمی و بسیار پرمناقشه در مجامع هنری یعنی «تجارت در مقابل هنر» دامن زد. و همچنین جنگی میان آماتورها و حرفه‌ای‌ها در این حوزه به راه انداخت(کوکران، ۱۹۹۲، ۱۰۵). به‌گونه‌ای‌که حرفه‌ای‌ها، کنش خود را در نسبت با فاصله‌اش از کنشگران تحصیل‌نکرده تعریف می‌کردند اما در عین حال بومی بودن نیز بخش اجتناب‌ناپذیر کنش آنان بود. در مقابل کنش آماتورها همراه با دیدگاهی بود که حرفه‌ای‌سازی را به‌مثابه محدودیتی برای خلاقیت یا اصالت می‌دانستند (بیگن و اتکینسن[4]، ۲۰۰۸، ۳۰۵).

1. Howard Becker
2. Cochrane
3. Krugh
4. Beegan & Atkinson

اما با گذشت زمان و از این دوره به بعد شاهد آن هستیم که مفهوم جدیدی بـا عنـوان «صـنایع خلاق» (یعنی بخش‌هایی از اقتصاد که موضوع اصلی‌شان خلق مالکیـتِ معنـوی، یـا همـان تولید کالاها و خدمات «زیبایی‌شناختی» یا «نمادین» اسـت) مطـرح و جـایگزین مفـاهیمی چون «صنایع فرهنگی» یا «بخش هنری» شد (بـنکس[1]، ۲۰۰۷، ۷۷؛ هـارتلی[2]، ۲۰۰۴، ۵؛ هزموندالخ[3]، ۲۰۰۲). البته باید دانست که ظهور خلاقیت در گفتمان فرهنگـی دهـه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در راستای افزایش ظرفیت‌های کارآفرینی در جهان بود(ساکو[4]، ۲۰۱۱، ۳).

همین امر نشـان مـی‌دهـد کـه پیونـد فرهنـگ و هنـر بـا اقتصـاد در طـول تـاریخ همـواره پذیرفته‌شده نبوده است (کیوز[5]، ۲۰۰۳، ۷۳). تنها از اواخر دهه ۱۹۹۰ بود که صـنایع خـلاق به سرعت جایگاه خود را در رأس برنامه‌های سیاستگذاران پیدا کرده و دولت‌ها و پژوهشگران، زمان و تلاش خود را صرف درک ارزش واقعی ایجاد شده در ایـن اقتصـاد جدیـد کـه یکـی از پویاترین بخش‌ها در سیستم جهانی و تجارت را نمایندگی می‌کند و همچنین مفهـوم‌سـازی و طبقه‌بندی آن کرده‌اند (فلو[6]، ۲۰۱۲، ۳۰). از این دهه به بعد جایگاه پرتلاطم صنایع‌دسـتی در چارچوب صنایع خلاق صورت‌بندی می‌شود. به‌گونه‌ای که محوریت مفهوم خلاقیت در کنار ایده‌های متعارف سرمایه‌داری درباره «کارآفرینی» موفق، باعـث درهم‌تنیـدگی پیچیـده ادراک دیرینه ارزش هنری و «انجام کاری که شما دوست دارید»، بـا ارزش‌هـای مصـرف اخلاقـی، توجهات زیست‌محیطی، کنش خلاقانه، محرومیت‌های جنسیتی نیروی کار و گـرایش انسـان به «کار خوب» شده است(هسمونهاق و باکر[7]، ۲۰۱۱).

به نظر می‌رسد تصویری پیچیده‌تر و اجتماعی‌تر از اقتصاد خلاق معاصر ارائه شـده؛ بـه خصوص زمانی که ارزش‌های فراتر از سرمایه‌داری در مورد هنرها و صنایع فرهنگی پابرجـا هستند. فقدان فزاینده انتخاب‌های شغلی امن در فضا کاری نئولیبرال، مسئولیت فردی بیشتری

1. Banks
2. Hartley
3. Hesmondhalgh
4. Sacco
5. Caves
6. Flew
7. Hesmondhalgh & Baker

را برای خلق کار توسط خود افراد می‌طلبد. در بسیاری از موارد این امر منجر به ایجاد یک شرکت خرد و یا خوداشتغالی در غیاب سایر انتخاب‌های شغلی شده است(ادکینز[1]، ۲۰۱۲، ۶۲۱؛ بنکس و میلستون[2]، ۲۰۱۱، ۷۴؛ بک و بک‌گرنشم[3]، ۲۰۰۲؛ دافی[4]، ۲۰۱۷؛ مک‌رابی[5]، ۲۰۰۷، ۷۱۹). در اقتصاد قراردادی خلاق معاصر، بازاریابی، تأمین و توزیع آن‌لاین که حتی از آشپزخانه نیز قابل‌کنترل است، توانسته شیوه‌های تجارت و کارآفرینی را در خانه طبقات متوسط در سراسر جهان صنعتی رواج دهد(لاکمن[6]، ۲۰۱۸، ۳۱۳).

بنابراین در رابطه با جایگاه صنایع‌دستی سه دوره را می‌توان تفکیک کرد: دوره نخست، دوره‌ای است که صنایع‌دستی ذیل دوگانه والا/پست طبقه‌بندی می‌شود؛ در دوره دوم، همزمان با ظهور جنبش هنرها و صنایع‌دستی در بریتانیا و انتشارش در جهان شاهد نزدیکی جایگاه هنرمند و استادکار هستیم؛ و در دوره سوم، با ظهور صنایع خلاق که از سویی با اخلاق خودانجامی[7](آماتوری) و از سویی دیگر با رشد کنش حرفه‌ای پیوند می‌خورد، جایگاه صنایع‌دستی پیش از پیش دستخوش تغییر شده است. در رابطه با دوره سوم، مجموعه قابل‌توجهی از تألیفات دانشگاهی ظهور مدل‌های جدید اقتصاد خلاق را در سایه فرهنگ وب ۲ مطالعه کرده‌اند (جنکینز[8]،۲۰۰۸؛ برانز[9]، ۲۰۰۸؛ تاپسکاوت و ویلیلمز[10]، ۲۰۰۶). این مطالعات به‌خصوص در رابطه با نقش بزرگ‌ترین سایت فروش آن‌لاین دست‌سازه‌ها در جهان، اتسی[11]، بوده است. در این پژوهش‌ها آمده است که اتسی به‌عنوان یک مکان بازار، مرز بین کار حرفه‌ای و آماتور را از بین برده و بحث کار را به‌طورکلی پیچیده‌تر کرده است (لیپارد[12]، ۲۰۱۰، ۴۸۳). پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این

1. Adkins
2. Banks & Milestone
3. Beck & Beck-Gernsheim
4. Duffy
5. McRobbie
6. Luckman
7. DIY(do it yourself)
8. Jenkins
9. Bruns
10. Tapscott & Williams
11. Etsy
12. Lippard

است که آیا مفاهیم «آماتور» و «حرفه‌ای»، در پی حرکت صنایع‌دستی به سوی «دوره پساحرفه‌ای» در دنیای امروز(ون‌آبل و همکاران[1]، ۲۰۱۱، ۳۱-۳۰)، کاربرد خود را از دست داده است؟ نقطه عزیمت مقاله حاضر همین جاست. بنابراین، این مقاله قصد دارد از طریق مطالعهای کیفی-اکتشافی به این پرسش اساسی پاسخ دهد و از خلال این مورد به جایگاه صنایع‌دستی مدرن در ایران بپردازد.

۲. چارچوب نظری

دورمر[2] در کتاب فرهنگ صنایع‌دستی؛ جایگاه و آینده(۱۹۹۷) می‌نویسد: «... این روزها صنایع‌دستی در بین انبوهی از تعاریف از پیش تعیین شده، دست‌وپا می‌زند. چیزی که در واقع کثرت معانی را نشان می‌دهد. به نوعی این کلمه مظهر سردرگمی به حساب می‌آید». نقل‌قولی که بیان شد به وضوح، نشان می‌دهد که تعریف صنایع‌دستی به دشواری شکل دادن به گل‌رس لغزنده سرد و مرطوب است. عملاً غیرممکن خواهد بود مجموعه‌ای از ویژگی‌های منسجم را، که شامل تاریخ طولانی یا بی‌شمار چشم‌انداز می‌شود، به سادگی درک کنیم. اما همانگونه که پیش از این نیز بیان شد، صنایع‌دستی یا دست‌سازه‌های مدرن[3] امروزه بر روی رگه‌های تاریخی مهم هنرهای خانگی، سیاست‌کار و هنرهای بومی در کنار تأثیرات متأخر فمنیستی که با کارهای دستی سنتی و اخلاق خودانجامی درآمیخته، گام بر می‌دارد. البته باید تأکید کرد که تجلی فعلی صنایع‌دستی در هزاره جدید ظهور کرده است(لوین و هایمرل[4]، ۲۰۰۸؛ واکر[5]، ۲۰۰۷). هرچند فرهنگ، شیوه‌ها و اقتصادهای ساخت کالا با دست برای اهداف تزئینی و تجاری به قرن‌ها پیش باز می‌گردد ـ از شیشه‌های رنگی در قرن دوازدهم گرفته تا جنبش هنرها و صنایع‌دستی در قرن بیستم و برتری صنایع‌دستی کارگاهی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ (گرینالگ[6]، ۲۰۰۳، ۲۰؛ دورمر، ۱۹۹۷، ۳).

1. Van Abel et al.
2. Dormer
3. Crafts
4. Levine & Heimerl
5. Walker
6. Greenhalgh

با این حال، صنایع‌دستی امروز در رابطه با محبوبیت اخلاق خودانجامی[1] با اشکال پیشین متفاوت است. این امر با توسعه خرده‌فروشان بزرگ به‌عنوان تأمین‌کنندگان مواد برای پروژه‌های خودانجامی و کانال‌های مختلف رسانه‌ای تجاری اختصاص داده شده به مباحث «خودت بساز» در جهان، آغاز شد(واکر، ۲۰۰۸). تولیدات تلویزیونی با این مضمون در اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی به‌ویژه با ظهور تلویزیون‌های کابلی رشد چشمگیری پیدا کرد و به برنامه‌های خودانجامی اختصاص یافت. این شبکه‌ها محتوای خود را از یادگیری، به سبک زندگی با برنامه‌های خودانجامی برای بهسازی منازل، هنر، صنایع‌دستی و طراحی داخلی تغییر دادند[2]. برنامه‌های بیست‌وچهار ساعته خودانجامی این شبکه‌ها به‌دلیل دسترسی این برنامه‌ها به چگونگی انجام امور همراه با صرفه‌جویی در هزینه‌ها و رضایت‌مندی عملی، نزد مخاطبان بسیار پرطرفدار بود. پیام مرکزی این برنامه‌های این بود: «شما نیز می‌توانید این کارها را انجام دهید و نتایجی حرفه‌ای با قیمت مناسب به دست آورید». بنابراین آنچه که امروز با عنوان صنایع‌دستی مدرن در جهان شناخته می‌شود اغلب شامل هنرهای تزئینی، هنرهای بومی و سیاست کار است. گرینالگ، از این سه عنصر متمایزکننده صنایع‌دستی، با عنوان زیربنای ایدئولوژیک و روشنفکری هواداران صنایع‌دستی یاد می‌کند. این عناصر، از نظر ایدئولوژیک همچنان برای گفتمان‌های معاصر صنایع‌دستی بسیار حائز اهمیت‌اند و به‌عنوان پیشینه‌های مهم تاریخی، جنبه‌های خودانجامی و اقتصاد فرهنگی صنایع‌دستی مدرن عمل می‌کنند.

۲-۱.هنرهای تزئینی

شاید متداول‌ترین و مشخص‌ترین جنبه تکامل و تاریخ صنایع‌دستی، صنایع‌دستی به‌مثابه هنرهای تزئینی باشد. مسلماً عنصر تزئینی کالاهای دست‌ساز در تمدن‌های گوناگون وجود داشته و دلیلی وجود ندارد که این جریان ادامه نیابد؛ همچنان‌که در جریان بازگشت معاصر به دست‌سازه‌ها این را می‌بینیم. با این وجود، تکامل صنایع‌دستی از اواخر قرن هجدهم به بعد نشان‌دهنده پیشرفتی ایدئولوژیک است، که به موجب آن هنرهای تزئینی، که ریشه‌های

1. Do it yourself (DIY)
2. http://en.wikipedia.org/wiki/Do_it_yourself

آن عمدتاً از جامعه اروپایی نشئت می‌گیرد، دارای توالی معنایی است. این مفهوم به ویژه در تنش‌هایی که بعدها بین هنرها و صنایع‌دستی در سلسله مراتب اعتبار و ارزش به وجود آمد، بسیار مهم بود. این تنش‌ها از طبقه‌بندی اروپایی فرهنگ بصری ناشی می‌شود که در آن هنرهای والا از صنایع‌دستی فاصله گرفته، و به بحران صنایع‌دستی و موقعیت نهایی پست‌تر آن منجر می‌شود. واتر کرین[1] در این رابطه از اصطلاح «هنرهای والا و هنرهای نه چندان والا» استفاده کرده است. هنرهای تزئینی، هنرهای محروم و نازیبا و غیروالا بوده و هستند(گرینالگ، ۱۹۹۷، ۲۶).

بدین ترتیب صنایع‌دستی از جایگاه عالی هنرها کنار گذاشته شده است. این‌ها به شکل متنوع و متناوبی به‌عنوان هنرهای تزئینی، مفید، صنعتی، کاربردی و یا زینتی شناخته می‌شدند. در عوض، نقاشی و مجسمه‌سازی به دلیل داشتن خصوصیات زیبایی‌شناختی، اعتبار و سازگاری با فرهنگ‌های فکری، مذهبی و ذائقه جامعه متمدن اروپایی و انجمن‌های عصر روشنگری ممتاز شده‌اند. با شروع قرن نوزدهم و با ظهور بیشتر آکادمی‌ها، متفکران حرفه‌ای و نخبگان تحصیل‌کرده در هنرهای تزئینی، که اغلب به دلیل حذف دائمی‌شان به جرگه طردشدگان هنری پیوسته بودند، تقلا می‌کردند جایگاهی در زندگی روشنفکری پیدا کنند یعنی درست در زمانی که ساحت روشنفکری در موزه‌ها، آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها طبقه‌بندی و تثبیت شده بود(گرینالگ، ۱۹۹۷، ۲۸). اما طرد صنایع‌دستی از مجموعه هنرهای والا بدون بحث و جدل نبوده است. در مورد هنرهای والا این‌گونه فرض می‌شود که دارای ابعاد شناختی خلاقیت است و صنایع‌دستی ناظر است به دوگانه کاربرد-ارزش و کارکرد. بدین ترتیب هنرهایی که با ایده زیبایی‌شناختی، شاعری، مفاهیم فکری و انتزاعی(و ذائقه والای طبقاتی) در ارتباط‌اند باارزش تلقی شده و در مقابل، صنایع‌دستی به‌عنوان فعالیت عملی حقیر فرض می‌شود. حتی هنگامی که به هنرهای تزئینی مانند مبلمان، سرامیک، فرشینه‌بافی، زیورآلات، آثار شیشه یا فلز توجه شده و در بالاترین سطح‌شان حمایت می‌شوند، باز هم نمی‌توانند با نقاشی و مجسمه‌سازی رقابت کنند. در واقع، رنج‌هایی که این هنرها به دلیل هژمونی فرهنگی متحمل می‌شوند هیچ ارتباطی به کیفیت

1.Walter Crane

آنها ندارد، بلکه به این دلیل است که همجواری فراوان هر دو باز هـم نتوانسـته اسـت جریـان ایدئولوژیک غالب را معکوس کند(گرینالگ، ۱۹۹۷، ۳۰). در این میان به یقـین، پسـت‌ترین جایگاه متعلق به سفالینه‌ها، سوزن‌دوزی‌ها، منسوجات و سایر صنایع‌دستی است که کـاملاً از جریان رایج پیشاصنعتی، و یا به قول گرینالگ، دومین عنصر تشکیل‌دهنده صنایع‌دستی طرد و منفصل شده است: و این‌ها چیزهایی نیستند جز هنرهای بومی.

۲-۲. هنرهای بومی

هنرهای بومی به‌عنوان جزء اصلی صنایع‌دستی پاسخی بـه وقـایع مدرنیسـتی صنعتی‌شـدن و شهرنشینی اواخر قرن هجدهم و نوزدهم بوده است. این هنرها مفهـوم روزمرگـی را در معنـای تولیدات فرهنگی یک اجتماع، نزدیکی به طبیعت، بی‌تفـاوتی بـه امیـال اقتصـادی و تـأثیرات خارجی گسترش داده است. در واقع، این همـان گـرایش بـه پیونـد دادن اصـالت بـه جوامـع پیشاصنعتی و روستایی است. صنایع‌دستی بـه نمـاد نوسـتالژیک زمان‌هـای گذشـته، زنـدگی افسانه‌ای ساده بدون به دام افتادن در چنگال مدرنیته و صنعتی‌شدن انبوه، تبـدیل شـده اسـت. هنرهای بومی به‌عنوان یک پدیده فرهنگی، ایدئولوژی پیشرفت را زیر سؤال می‌برد و جـذابیت آنها برای همگان ایـن واقعیـت اسـت کـه خـارج از مفـاهیم حرفـه‌ای، تخصصـی، تـألیفی، دانشگاهی قرار می‌گیرند. به یقین، سفال‌گری، سوزن‌دوزی، منسوجات و سـایر صـنایع‌دسـتی بومی کاملاً مطرود، پیش‌پا افتاده، پیشاصنعتی به حساب می‌آیند. اما با ظهور جنـبش هنرهـا و صنایع‌دستی از دهه ۱۸۸۰ به بعد، این هنرها بسیار ارزشمند در نظر گرفته شده و بـر کارهـای اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی بسیار تأثیرگذار بودند(درومر[1]، ۱۹۹۷، ۲۰).

۲-۳.سیاست‌های کار

جنبش هنرها و صنایع‌دستی در انگلسـتان در دهـه ۱۸۷۰ آغـاز شـد و در سـایر کشـورهای اروپـایی و امریکـای شـمالی گسـترش یافـت و از ۱۸۹۰ تـا ۱۹۱۰ بـه اوج رسـید(کپلن[2]، ۱۹۹۸، ۶۶). بـه گفتـه آلـن کرافـورد[3]، ایـن جنـبش سـه ایـده اصـلی داشـت: «وحـدت هنر(هنرمندان و صنعتگران با هم کار کنند)، شادی در کـار (رضـایت خلاقانـه از کارهـای

1. Dormer
2. Kaplan
3. Alan Crawford

معمولی)، و اصلاح دیزاین (ساخت اشیاء مصنوع بهتر)» (کرافورد، ۱۹۹۷، ۱۶). این جنبش به دلیل اهمیت نمادین هنرهای بومی به‌عنوان کلید اصلی ایدئولوژی‌ها و اصول آن و همچنین سیاست‌های کار به‌عنوان مؤلفه سوم سه‌گانه گرینالگ مطرح شده است. از زمان ظهور این جنبش، بحث‌های مربوط به صنایع‌دستی همواره به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با شیوه‌های کار مرتبط بوده است. این گفتمان، کار دستی و انفرادی را با تقسیم‌کار سهیم در تولید انبوه صنعتی مقایسه می‌کند. ماندگارترین سهم این جنبش تبدیل صنایع‌دستی به فعالیت‌های تفریحی و ارتباط صنایع‌دستی با نیروی کار غیربیگانه شده، در تقابل با تولید انبوه بوده است (کروق، ۲۰۱۴، ۲۸۱).

بنابراین، درخشش صنایع‌دستی معاصر، همانند جنبش‌های ضدجهانی‌شدن و کارگاه‌های بهره‌کشی و استقبال از مواد غذایی ارگانیک، کالاهای تجارت عادلانه و محصولات سبز، نشان می‌دهد که نگرانی‌ها در مورد تولید و مصرف همچنان باقی است. افراد می‌توانند از تولیدات صنایع‌دستی به‌عنوان راهی برای کاستن نگرانی‌شان در مورد استثمار نیروی کار استفاده کنند. درحال حاضر، بسیاری از نمایشگاه‌های صنایع‌دستی و وب‌سایت‌ها، هنرمندان آماتوری را جذب می‌کنند که در اوقات فراغت خود محصولاتی تولید کرده‌اند (کروق، ۲۰۱۴، ۲۸۲). از این‌رو، جذابیت ساخت با دست، علاقه به تولید محلی و در سطح کوچک، مواد و تکنیک‌های سنتی، الهام‌گیری از طبیعت هسته اصلی و زیربنای جنبش هنرها و صنایع‌دستی را تشکیل می‌داد. به واقع، در مواجهه با صنعتی‌سازی سریع، جنبش هنرها و صنایع‌دستی درصدد احیای دانش غنی صنایع‌دستی و همچنین مبارزه با تقلیل نیروی کار به وظایف تکراری و خط تولیدی که اغلب کارگران فقیر به آن تن می‌دادند، برآمد (لاکمن، ۱۳۹۶، ۴۸). این جنبش به‌مثابه جنبشی رمانتیک، ضدمدرن و نوستالژیک شناخته می‌شود، چرا که ایده‌پردازان اولیه آن، مانند جان راسکین و ویلیام موریس، از رسته‌های صنعتگری قرون‌وسطی الهام گرفتند. ابعاد اخلاقی و سیاسی کتاب ماهیت گوتیک راسکین، باعث باور موریس به هنر به‌مثابه تجلی لذت انسان در هنگام کار شد. موریس کارآفرین، هنرمند و سوسیالیست انقلابی، و یکی از مهم‌ترین خالقان محبوبیت نسبت به مسائل زیبایی‌شناختی بین عامه مردم بود. او در کتاب معماری و تاریخ

عقیده خود را مبنی بر اینکه همه مـردان کـارگر در قـرون وسـطی، هنرمنـد نیـز بـه حسـاب می‌آمدند بیان می‌کند که این وضعیت در قرن شانزدهم شروع به تغییـر کـرده و تقسـیم کـار بین کارگران و هنرمندان مرد ایجاد شده است. در اواخـر قـرن هجـدهم، ایـن تقسـیم کـار، کارگران را به ماشین تبدیل کرد. در اواخر قرن نوزدهم، موریس احساس کـرد کـه وضـعیت حتی اسف‌بارتر شده و کارگران اکنون برده ماشین‌ها بودند. او معتقد بود که راه مبارزه با ایـن مسئله تغییر شرایط تولید به منظور تثبیت روابط اجتماعی تولید در بـین صـنوف صـنعتگران مانند قرون وسطی است (توماس[1]، ۲۰۲۰، ۱۵۱).

در واقع، جنبش هنرها و صنایع دستی به‌عنوان یک موضع هماهنگ سیاسی و اجتماعی در برابر انقلاب صنعتی و مکانیزه‌شدن کار و تولید کالا به وجود آمـد. ایـن جنـبش هـم در برابر تقسیم صنعتی کار که به بردگـی کـارگر منجـر می‌شـد و هـم در برابـر اشـیای ماشـین ساخت کاملاً نازیبای یکسان قرار گرفت. حاصل این جنبش توجه بـه زیبایی‌هـای کارهـای دست‌ساز بود، که دربردارنده نشانه‌های مختلفی از انسان سازنده اسـت (شـرینر[2]، ۲۰۰۷، ۳۴). دیدگاه موریس در مورد صنایع‌دستی «به معنای کار غیربیگانه‌کننده» اشاره دقیقـی بـه «بحث گسترده و طولانی رابطه اخلاق با فرهنگ»(گرینالگ، ۱۹۹۷، ۳۵) در قرن نـوزدهم است. جنبش هنرها و صنایع‌دستی، توانست هنرهای تزئینی، بومی و سیاست کار را در کنار هم قرار دهد تا ضمیر اجتماعی، اخلاقی و زیبایی‌شناختی جامعه‌ای را تشکیل دهد کـه بـه آرمان بزرگ‌تری وابسته بود: «بشریت از طریق خلاقیت همگانی آزاد می‌شـوند». سـرانجام برای پیشگامان صنایع‌دستی، این جنبش، محور آزادی جسمی و روحی بود. آنها بـا ترکیـب فرایند کار به‌طور مستقیم با تقاضا برای کیفیت زندگی بالاتر، ایـن ایـده را کـه صنایع‌دسـتی مترادف است با قدرت، احیا کردند.

از اوایل قرن بیستم، جنبش هنرهـا و صنایع‌دسـتی نفـوذ فراوانـی پیـدا کـرد و کـاملاً در سراسر انگلستان، اروپا و آمریکا، هم ایدئولوژی خود را گسترش داده و هم به تحکیم مفهوم صنایع‌دستی به‌عنوان چیزی فی‌نفسـه مهـم، کمـك کـرد. عـلاوه بـر ایـن، جنـبش هنرهـا و

1. Thomas
2. Shriner

صنایع‌دستی به‌عنوان ریشه نظری جنبش خودانجامی که پس از جنگ جهانی دوم محبوبیت یافت، در نظر گرفته می‌شود (جکسن[1]، ۲۰۱۱، ۲۶۰). «خودت انجام بده»، عموماً به‌عنوان «فعالیت بهسازی فضای خانه» در نظر گرفته می‌شد(داوکینز[2]، ۲۰۱۱، ۲۶۲). اما امروزه صنایع‌دستی خارج از حوزه خانگی و فراتر از صنایع‌دستی به‌عنوان سرگرمی، در قالب تجارت روز و کارآفرینی هنری مطرح می‌شود. از زمان «موج دوم» استقبال از صنایع‌دستی و در دهه ۱۹۶۰ با احیای کالاهای دست‌ساز به‌عنوان بخشی از سبک زندگی هیپی، صنایع‌دستی به‌عنوان یک فرصت برای درآمد پایدار در نظر گرفته می‌شود(جاکوب[3]، ۲۰۱۳، ۱۲۸).

آنچه که صنایع‌دستی معاصر را متمایز می‌کند، علاوه بر ارتباطش با خودانجامی، این است که نه به‌عنوان سرگرمی خلاقانه برای گذران اوقات‌فراغت، بلکه به‌عنوان شیوه مطلوب و ماندگار برای درآمدزایی احیا شده است. این نوع صنایع‌دستی، واقعیت کار زنانه را منعکس کرده و به‌علاوه، تجارب واقعی سازندگان از کارآفرینی و خوداشتغالی را بازتاب می‌دهد. کتاب‌های مشهوری مانند کارخانه دستساز:راهنمای نهایی تبدیل سرگرمی خلاقانه شما به یک تجارت موفق(۲۰۰۹) و کارخانه مادران: راهنمای ضروری برای راه‌اندازی مشاغل خانگی(۲۰۱۲) رؤیای خوداشتغالی، انجام کاری که دوست دارید، و فرار از اتاقک یا ساعات طولانی کارهای پست خدماتی را بسط می‌دهند. این کتاب‌ها به‌عنوان راهنماهای دانش‌افزایی این پیام را منتقل می‌کنند که: «زندگی خود را با الحاق کردن شور هنری تأمین کنید» (ایلاسکو[4]، ۲۰۰۹، ۸).

بنابراین، در عصر حاضر، زنان تا حد زیادی به‌عنوان سرگرمی به صنایع‌دستی نمی‌پردازند، بلکه بیشتر به‌عنوان خودانجام‌ها یا حرفه‌ای‌های جاه‌طلبی هستند که صنایع‌دستی برایشان نوعی کارآفرینی است. در نتیجه، صنایع‌دستی مدرن دیگر یک فعالیت تفریحی متفرقه و جالب خانگی نیست؛ بلکه صنایع‌دستی نمود و داغ ننگ اجتماعی خود را به‌وسیله دستور

1. Jackson
2. Dawkins
3. Jakob
4. Ilasco

کار مترقی رهایی‌بخش، شخصی‌ساز و خرده‌فرهنگ هویت‌بخش بازتعریف کرده و به‌عنوان یک صنعت چند میلیارد دلاری ظهور یافته است (جاکوب، ۲۰۱۳، ۱۲۷). بافندگی، دوزندگی و قلاب‌بافی که زمانی قلمرو مادربزرگ‌ها بود توسط نسل جدیدی از تأثیرگذاران قلمرو فشن تسخیر شد و ویژگی‌های شهری، خوش‌سلیقه‌گی، خلاقیت و مربوط به زنان دانا و با فرهنگ پیدا کرد. بسیاری از کسانی که به چنین فعالیتی جذب می‌شوند، به ارتباط آن با اجتماع، دغدغه‌های فمنیستی آن و رضایتی که از تجربه لمسی در دنیای مصنوعی و انتزاعی به دست می‌آورد، اشاره می‌کنند (آدامسن، ۲۰۱۰، ۱۰). بنابراین، در این مقاله جنبش صنایع‌دستی مدرن که شامل تولید فرهنگی زنان، فعالیت‌های دوگانه و کارآفرینی در عصر دیجیتال است، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

۳. روش‌شناسی

داده‌های این پژوهش از مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختاریافته با بیش از ۴۰ زن فعال در حوزه صنایع‌دستی مدرن در بستر شبکه مجازی اینستاگرام[1] به دست آمده است. مصاحبه‌شوندگان بر اساس نمونه‌گیری هدفمند و نظری انتخاب شده‌اند. بر اساس نظر آلوسون و اسکولبرگ[2] (۲۰۰۰، ۲۷) نمونه‌گیری نظری دارای دو مرحله اصلی است. در مرحله اول با شناسایی دسته‌ها و ویژگی‌های اساسی، تفاوت بین گروه‌ها به حداقل می‌رسد. در مرحله دوم، تفاوت‌ها به حداکثر رسانده می‌شود تا محقق بتواند این خواص دسته‌بندی را در بیشترین محدوده ممکن جستار کند و آنها را به یک نظریه اساسی‌تر تبدیل نماید. بنابراین، این مصاحبه‌ها شامل اجرای پرسش‌های تجربی بوده و بر اساس پرسش‌های پژوهش و تم‌های مستخرج از مطالعه ساماندهی شده است. در طی فرایند پژوهش شکل داده‌های در حال ظهور، مسیر و طول مصاحبه نیمه‌ساختاریافته را تعیین کرده است. مصاحبه بر اساس وضعیت واقعی پیش‌رو اداره (گومنسن[3]، ۲۰۰۰)، و سؤالات اصلی مرتبط با تم‌ها در همه مصاحبه‌ها پرسیده شده است. در طول مصاحبه اطمینان حاصل شد

1. Instagram
2. Alvesson & Sköldberg
3. Gummesson

که مصاحبه‌شونده جهت‌دهی نمی‌شود، اطلاعات دریافت‌شده وضعیت واقعی و موجـود را نشان می‌دهند و ویژگی اکتشافی مصاحبه حفظ شده است (استربای-اسمیت و همکاران[1]، ۱۹۹۱، ۸۰). هر چند پس از ۲۵ مصاحبه روند داده‌ها مشخص و اشباع داده حاصـل شـد؛ اما تا رسیدن به اشباع نظری مصاحبه‌ها تا ۴۰ مصـاحبه ادامـه یافـت. متوسـط مـدت‌زمان مصاحبه‌ها دو ساعت بوده است. از این مصاحبه‌های عمیق، هزار و دویست صفحه متن به دست آمد که در مرحله بعد با کدگذاری داده‌ها، نوع‌ها و سنخ‌ها شناسـایی و مـورد تحلیـل قرار گرفت. در مطالعات کیفی، معانی مختلفی از نوع مورد استفاده قرار می‌گیرد مانند نـوع ایدئال، نوع تجربی، نوع ساختاری، نوع اولیه و غیره. پس هر سنخ‌شناسـی‌ای نتیجـه فراینـد مقوله‌بندی است. یک مفهوم عینی به گروه‌ها یا نوع‌هایی تقسیم می‌شود که از یـک یـا چنـد صفت مشترک برخوردارنـد. عناصـر داخـل یـک نـوع بایـد تـا حـد امکـان شـبیه باشـند و اختلاف‌های بین نوع‌ها باید تا حد امکـان زیـاد باشـد (کلونـگ[2]، ۲۰۰۰، ۴). یـک زمینـه موضوعی با کمک یک یا چند ویژگی به برخی گروه‌ها و یا نوع‌ها تقسـیم می‌شـود (بیلـی[3]، ۱۹۹۴). عناصر دخیل تا جایی که امکـان دارد مشـابه یکدیگرند(عـدم تجـانس درونـی در «سطح نوع») و از انواع دیگر باید تا جایی که امکان‌پذیر است متمایز باشند (عدم تجـانس خارجی در «سطح نوع‌شناسی») (کلونگ، ۲۰۰۰، ۵). بر این اساس، در ایـن مقالـه بـرای آزمون اعتبار نوع‌ها یا سنخ‌ها؛ پرسش‌شوندگان جدیدی بر اساس ویژگی‌های در حال ظهور در طول فرایند پژوهش انتخاب شدند. بنابراین، فرایند جمع‌آوری داده‌ها به وسیله نظریـه در حال ظهور کنترل شده است و در طول فرایند پژوهش اجازه داده شده که ایـده‌ها تصـحیح و پالایش شوند. در ادامه به سنخ‌شناسی زنان سازنده صنایع‌دستی مدرن پرداخته خواهد شد.

۴. یافته‌های پژوهش

تغییرات حوزه اقتصاد صنایع‌دستی به حدی بوده است که امـروزه در عصـر رایـانش ابـری، برنامه‌های تلفن همراه و شبکه‌های اجتماعی، باید از خـود بپرسـیم کـه آیـا بـدون اینترنـت

1. Easterby-Smith et al.
2. Kluge
3. Bailey

صنایع‌دستی وجود خواهد داشت؟ شاید عجیب به نظر برسد اما گروهی از افراد که سعی در احیای صنایع‌دستی دارند از فناوری برای این کار استفاده می‌کنند، و این غیر قابل انکار است (لوین و هایمرل[1]، ۲۰۰۸، ۳۰). تعلق خاطر به صنایع‌دستی به‌عنوان کار/سبک‌زندگی تا حد زیادی با شبکه‌های اجتماعی دسترس‌پذیر و واقعیت «متصل‌بودگی» دائمی پیوند خورده است. این مورد، ویژگی مشترک تمامی سازندگان صنایع‌دستی مدرن است. البته به‌رغم این ویژگی مشترک، سازندگان یک گروه یکپارچه را تشکیل نمیدهند؛ بلکه تفاوت‌های معنا داری میان آنها وجود دارد. حداقل از دو تیپ سازنده در حوزه صنایع دستی مدرن می‌توان نام برد: حرفه‌ای‌ها و آماتورها. حرفه‌ای‌ها در واقع همان هنرمندان طراح یا سازندگان فاخری هستند که غالباً برای کسب درآمد بیشتر، آموزش می‌بینند و کارگاه‌های تخصصی برگزار می‌کنند. در مقابل، آماتورها یا هنرجویان خودآموخته لزوماً از دانشکده‌های هنر نیستند و یا هیچ آموزش کارگاهی ندیده‌اند. آنها غالباً خودآموخته‌اند و به‌دنبال طیف وسیعی از مخاطبان عام برای کالاهای دست‌ساز خود می‌گردد ـ نه کلکسیونرهای سنتی و یا خریداران آثار هنری، بلکه به دنبال اجتماع گسترده‌ای از خریداران در بستر شبکه‌های مجازی یا نمایشگاه‌های صنایع‌دستی هستند ـ و با افتخار از برچسب و ارزش‌های خودانجامی مربوط به صنایع‌دستی بهره می‌برند. این‌ها عمدتاً از اینکه خود را صنعتگر یا سازنده معرفی کنند، ترسی ندارند. اما در مقابل هنگامی که با «حرفه‌ای‌ها» سر و کار داریم، جملاتی مانند: «من یک هنرمندم» را بسیار می‌شنویم. در اینجا اصطلاحات به طرز چشمگیری تغییر می‌کند. حرفه‌ای‌ها، مانند طراحان زیورآلات یا هنرمندان نساجی، گاهی از مواد صنایع‌دستی سنتی استفاده می‌کنند اما از به‌کارگیری اصطلاحات استادکاران سنتی این حوزه به‌شدت خودداری می‌کنند. این تفاوت‌های معنادار حوزه صنایع‌دستی مدرن در ایران را شکل داده‌اند. بنابراین، این مقاله قصد دارد صنایع‌دستی طراحی‌محور و صنایع‌دستی خودانجامی و به تبع آن کنش دو تیپ حرفه‌ای‌ها و آماتورها را با یکدیگر مقایسه کند.

1. Levine & Heimerl

۴-۱.صنایع‌دستی طراحی‌محور: حرفه‌ای‌ها

طیف گسترده‌ای از زنانی که در حوزه صنایع‌دستی مدرن مشغول‌اند حرفه‌ای‌های کارگاهی هستند. صنایع‌دستی حرفه‌ای یا کارگاهی شامل هنرهای دستی است که به‌طور رسمی در دانشکده یا دانشگاه‌های هنر آموزش داده می‌شود. کسانی که در این حوزه فعالیت می‌کنند به‌طور معمول در زیرشاخه‌های خاصی مانند سرامیک، زیورآلات یا منسوجات تخصص دارند. سازندگان کارگاهی معمولاً به جای تأکید بر اخلاق خودانجامی، ارزش مصرفی و جهت‌گیری‌های کارآفرینانه کارشان، خود را بیشتر در چارچوب مفاهیمی مانند خلق هنری، تکنیک‌های مشخص و وابستگی تخصصی تعریف می‌کنند. برخلاف خودآموختگان، هنرمندان کارگاهی از لحاظ تاریخی با ذهنیتی هنری شناخته می‌شوند و به این وسیله آنها از روش‌های ساخت دستی برای تولید اشیاء تک‌نسخه در کارگاه بهره می‌برند. تمایل اصلی آنها تولید ابژه‌های هنری به‌عنوان وسیله‌ای برای بیان دغدغه‌های زیبایی‌شناختی است نه تولید محصولات بازاری؛ برای مثال فرزانه فارغ‌التحصیل رشته گرافیک خالق برند نیگوولوو می‌گوید:

> الان خیلی‌ها هستن کار هنری می‌کنن ولی کاری نیست که به اون بشه گفت کاردستی و کار هنری. یه چیز پیش پا افتاده‌ایه. منی که هنر خوندم و کار هنری می‌کنم واقعاً قبول ندارم اون کارها رو. ما که هنر خوندیم، با تکنیک آشنا هستیم، با سبک آشنا هستیم این چیزها رو می‌فهمیم. من عروسک‌هام اصالت ایرانی داره و این سبک کار منه.

بر این اساس سنخ اول حرفه‌ای‌ها نام‌گذاری شده است. این خالقان که فارغ‌التحصیلان دانشگاهی رشته‌های مختلف هنر هستند، با کارآفرینی و کنشگری اقتصادی به واسطه هنر، غریبه نیست؛ چرا که آموزش‌های تخصصی و فضای حاکم بر رشته‌ها و دانشگاه‌های هنر به‌مثابه نوعی سرمایه فرهنگی/تحصیلی امکان و جسارت کارآفرینی هنر را به آنان می‌دهد. آموزش و برنامه‌درسی نهادی، انجمن‌های حرفه‌ای، نظام‌های کارآموزی یا انجمنی، تنها برخی از ساختارهای مشخص حوزه‌های حرفه‌ای هستند. بنابراین، حرفه‌ای‌ها عمدتاً به‌دنبال پیوند زدن سرمایه‌های تحصیلی و فرهنگی اخذ شده در طی سال‌های تحصیل خود با زندگی روزمره و کنش اقتصادی‌اند. با افزایش تعداد فارغ‌التحصیلان بخش آموزش هنر،

این فارغ‌التحصیلان که اغلب ممکن است از میزان بالای یادگیری‌های نظری بر اساس کتاب و نه بر اساس تمرین در کارگاه‌ها برخوردار باشند، در بستری پدیدار می‌شوند که در آن خوداشتغالی می‌تواند به‌عنوان یک عامل سریع برای اشتغال بی‌شغل‌ها یا نیمه بیکارها باشد. بنابراین، این فارغ‌التحصیلان خودشان اقدام به راه‌اندازی ویترین‌های مجازی می‌کنند، و با اشتراک‌گذاری زندگی روزمره و تصاویر قابل نمایش، موفق به دستیابی درآمدی پایدار در یک بازار آن‌لاین بسیار شلوغ می‌شوند. برای مثال مریم فارغ‌التحصیل رشته گرافیک و خالق برند میم می‌گوید:

از سال دوم شروع کردم به کار کردن و برای خودم ساختن. بعد توی دانشگاه خیلی مطرح شد. چون بچه‌های هنر همه اهل این جور چیزا هستن. سلیقه‌ام رو دوست داشتن. بعد کم‌کم توی دانشگاه میز گرفتم برای فروش و خیلی هم فروش خوبی داشتم. ما توی دانشگاه کارهای دستی‌مون رو می‌تونیم بفروشیم. هر روز توی دانشگاه می‌تونیم میز اجاره کنیم در واقع پولی در مقابلش نمی‌گیرن فقط ثبت‌نام می‌کنیم و هیچ مشکلی از این بابت نیست. راحت در اختیار می‌ذارن.

فرزانه ۲۸ ساله فارغ‌التحصیل رشته گرافیک خالق برند نیگوولوو می‌گوید:

تو دانشگاه نمایشگاه گذاشتیم و خیلی هم استقبال کردن همه. من خودم خواستم که اون نمایشگاه رو بذارن. دانشگاه ما نمایشگاه می‌ذاشتن. دانشگاه‌هایی که هنر هستن معمولاً نمایشگاه می‌ذارن. با اینکه تعداد کارهای من خیلی کم بود و کارها ابتدایی بود ولی خیلی استقبال شد. خودمم اصلاً فکرش رو نمی‌کردم. از همونجا بود که استادام پشتم بودند و حمایتم می‌کردن.

مریم ۲۵ساله فارغ‌التحصیل رشته گرافیک خالق برند ام. بی. می‌گوید:

زمانی که ترم سوم یا چهارم بودم از اون موقع استارت این کار رو زدم... یک بازارچه هنری تو دانشگاه بود من با یکی از دوستام تصمیم گرفتیم که یک سری کارها تولید کنیم...این که من گرافیک خوندم خیلی تأثیر داشت. با متریال و انجام کار آشنا بودم.

زهره فارغ‌التحصیل رشته فرش و خالق برند سوژا می‌گوید:

زمانی که ترم آخر دانشگاه بودم...تصمیم گرفتم یه نمایشگاه بذارم تو دانشگاه و همین کارها رو بافتم...هر روز داشتم خلق می‌کردم...توی اون نمایشگاهی که تو دانشگاه داشتیم خیلی استقبال شد...تمامش فروش رفت که هیچ من تا چند ماه بعدشم داشتم سفارشای بچه‌ها رو می‌بافتم و تحویل می‌دادم...از اونجا گفتم پس این کار آینده خوبی داره...یه امتحان و تجربه‌ای هم شد».

و یا مریم فارغ‌التحصیل رشته گرافیک خالق برند ویلیکا می‌گوید:

تو دوره دانشگاه کارم رو شروع کردم...اونجا نمایشگاه گذاشتم و استقبال خیلی خوبی شد و یه مقداری هم فروش داشتم...تا کم‌کم از چهارسال پیش کارم جدی شد...و گسترش‌اش دادم...ما توی دانشکده هنر که بودیم این نمایشگاه‌ها بود...بچه‌ها انواع کارهایی که انجام می‌دادن رو نمایشگاه می‌ذاشتن...تو دانشکده هنر این معمول که بچه‌ها دست‌سازه‌هاشون رو می‌ذارن.

بیشتر حرفه‌ای‌ها بر سهولت و اهمیت بازاریابی در شبکه‌های اجتماعی تأکید دارند. آنها ذکر می‌کنند که بازاریابی برای‌شان در مقایسه با سازندگان سنتی و قدیمی «آسان»تر شده است. هم‌پیوندی اینترنت در روال‌های روزمره و کارهای صنایع‌دستی «تنوع را به همراه رقابت دوستانه می‌پروراند، و منجر به در هم آمیختن باشکوه وبلاگ‌ها، انجمن‌ها، پروژه‌ها، گروه‌های ایمیلی و سایت‌های شبکه اجتماعی می‌شود»(لوین و هایمرل، ۲۰۰۸، ۳۱). به این موارد تلفن همراه و شبکه‌های اجتماعی را باید اضافه کرد. پس از این منظر کار سازندگان بسیار آسان‌تر شده است. مثلاً به کمک شبکه‌های اجتماعی می‌توانند عکس‌های فراوان اینستاگرامی و پروژه‌های هشتگی را تولید کنند و صنایع‌دستی را فراتر از محیط آف‌لاین، فضاها و استودیوهای شخصی گسترش دهند. بنابراین، فارغ‌التحصیلان به همان اندازه که در حال ساخت هستند، با یکدیگر و مخاطبان ارتباط برقرار می‌کنند. برای مثال مریم فارغ‌التحصیل رشته گرافیک خالق برند ویلیکا می‌گوید:

زمان‌های ناامیدیم بسیار بسیار زیاد بوده...ولی من ناجی‌هایی داشتم...شبایی شده که گفتم اگه فردا سفارشی نداشتم دیگه کار انجام نمیدم...فرداش یهو یکی میاد چندتا کار سفارش می‌ده این خیلی انگیزه می‌ده...یا اینکه مخاطب‌ها حتی با یه لایک با یه پیام بعضی وقت‌ها واقعاً نجات‌دهنده یه آدم‌اند...چون من از بازار فقط کامپیوتر رو می‌بینم...برای همین کوچک‌ترین چیز هم مثل یه طناب بهش چنگ می‌ندازم که نجاتم بده....

و یا مریم ۳۰ ساله فارغ التحصیل رشته گرافیک خالق برند میم می‌گوید:

خیلی پیش اومده که از طریق شبکه‌های مجازی با کسی آشنا بشم که به کارم کمک کنه. اکثر کسایی که توی اروپا محصولاتم رو می‌فروشن از اینستاگرام پیدام کردن...قبلاً از فیس‌بوک...خیلی از این فروشگاه‌ها که به‌صورت امانی کارهام رو می‌فروشن من رو از فیس‌بوک می‌شناختن یا الان زنگ می‌زنن از کارهام می‌خوان تو اینستاگرام کارها رو دیدن. خیلی‌هاشون هم

از طریق مشتری‌ها آشنا می‌شن با کار من... کلاً کارهای من همه اکثراً از طریق یـه مشـتری یـا از طریق یه دوست همین‌جوری آشنا به آشنا معرفی شدن... وقتی هم که دنبال سـوزن‌دوز می‌گشـتم بازم از اینستاگرام پیدا شد....

این خالقان، با تغییر نگرش و رویکرد نسبت به هنر، در پی کاربردی‌تر کردن و تبدیل هنر به کالا و ورود هنر به زندگی روزمره افراد هستند. از نظر آنان هنرهای والا و غیرکاربردی، هنرهـای موزه‌ای و آنچه که در زندگی روزمره مورد استفاده قرار نمی‌گیرند ارزشـمند نیسـتند؛ در مقابـل، هنری ارزشمند است که تبدیل به کالا شده، به فروش رسیده و بتواند مورد توجه و استفاده عموم قرار گیرد. بنابراین، در عصر بدون محدودیت فضای قفسه و سـایر تنگناهـای توزیـع، کالاهـا و خدمات هدفمند می‌توانند از نظر اقتصادی نیز مانـدگار باشند(اندرسـن[1]، ۲۰۰۷، ۵۲). بـرای مثال صالحه فارغ‌التحصیل رشته طراحی پارچه و خالق برند مرغک می‌گوید:

وقتی وارد دانشگاه شدم یعنی اولین ژوژمان دانشگاه یه کیف تولید کردیم و دادیم و خیلی اسـتقبال شد. یعنی همیشه فکر می‌کردم که یه‌جوری استفاده کنم از هنر که بتونم کاربرد اون رو نشون بدم. دقیقاً فکر می‌کردم که نمیتونستم یه رشته دیگه بخونم، یا ذهنم رو مشغول یه کار دیگر کـنم. فکـر می‌کردم حتما باید هنر بخونم، حتماً باید پارچه بخونم و از پارچه استفاده کنم و کارم همین باشه.

و فرشته فارغ‌التحصیل رشته طراحی پارچه و خالق برند کانتوس:

من با دوستم برای یه پروژه دانشگاهی کار عملی انجام دادیم یعنی همه‌چی از یه پروژه دانشگاهی شروع شد. و خیلی خودجوش تصمیم گرفتیم که برای ژوژمانمون کیف درست کنیم...ما تصـمیم گرفتیم کارمون رو کاربردی کنیم. استقبال دانشجویی شد از کارمون یعنی همه بچـه‌هایی کـه تـو دانشگاه بودن خیلی خوش‌شون اومد و ما دیدیم کیفهامون جای کار داره. تصـمیم گـرفتیم یـه ذره جدیتر بهش فکر کنیم.

و یا منترا فارغ‌التحصیل رشته نقاشی و خالق برند منترا می‌گوید:

من تو دوران دانشجویی فکر می‌کردم هنر باید برای هنر تولید شه. با وجود آدم‌هایی کـه باهاشـون در ارتباط بودم و شکل زندگی‌هایی که می‌دیدم؛ فکر می‌کردم که هنر برای هنر باید باشه. همه‌چی نمی‌تونه به صورت یه کالا باشه. ولی بعد از اون که با جواهرسـازی آشـنا شـدم و بـالاخره تـو یـه سبکی شروع کردم کارکردن و رفتم جلو دیدم هنر می‌تونه برای هنر باشـه و در عـین حـال می‌تونـه

1. Anderson

کالا برای فروش هم باشه، خوب فروخته بشه و مردم عادی هم اون رو استفاده کنن و همون حسی که من دارم به کارم می‌دم رو از اون کار بگیرم و این خیلی لذت بیشتری برای من داشت».

آنها به صورت هدفمند به‌دنبال کاربردی کردن دانش هنری خود و پیوند زدن آن به کنش اقتصادی و اشتغال هستند. این استقبال از خوداشتغالی در بین حرفه‌ای‌ها دو دلیل عمده می‌تواند داشته باشد: اول اینکه فارغ‌التحصیلان رشته‌های هنری همواره جزو بیکارترین فارغ‌التحصیلان رشته‌های دانشگاهی در ایران هستند[1]. برای مثال شیرین فارغ‌التحصیل رشته گرافیک و خالق برند شیرین‌دگمه می‌گوید:

شاید یکی از دلایلش این بود چون می‌دونستم که بعد از اینکه فارغ‌التحصیل بشوم شخص خاصی منتظرم نیست و چیز خاصی قرار نیست اتفاق بیوفته. چون بیرون کاری که دوست دارم منتظرم نیست، مجبورم اون کاری که خودم دوست دارم رو به وجود بیارم. شغل‌ام ادامه موضوع پایان‌نامه. می‌خواستم حتماً موضوع پایان‌نامه‌ام موضوعی باشه که بعداً هم بتونم اون رو به‌عنوان کار ادامه بدم. این ادامه دادن یه‌جوری باشه که منجر به تولید کالا بشه، یعنی فقط صرفاً به‌عنوان یه تفریح و سرگرمی نباشه.

و سمیرا فارغ‌التحصیل رشته مجسمه‌سازی خالق برند دستا می‌گوید:

ما بچه‌های هنری بیشتر وقتمون رو با هم می‌گذرونیم...اینطوری می‌تونیم از همدیگه اطلاعات بگیریم...ما یه گروه بودیم تو دانشگاه که دلمون می‌خواست فقط محدود به کتاب‌ها و کارگاه‌ها نشیم...یه کاری هم داشته باشیم که هم بشه هنرمون رو نشون بدیم و خب هم ازش پولم دربیاد که چه بهتر.

دوم اینکه رشته‌های هنری رشته‌های پرخرجی به حساب می‌آیند که خوداشتغالی و کارآفرینی هنر می‌تواند سرمایه اقتصادی مناسبی برای دانشجویان این رشته تأمین کند؛ هرچند که صرف کسب منفعت مالی تنها محرک برندسازی نبوده است اما منفعت استقلال و منفعت خودشکوفایی در کنار منفعت اقتصادی همواره برای زنان برندساز پراهمیت است. برای مثال فاطمه فارغ‌التحصیل رشته گرافیک خالق برند رَد می‌گوید:

همیشه دوست داشتم کاری کنم جدا از جنبه مالی‌اش، برای من لذت حرفه‌ای و هنری هم داشته

۱ طبق اعلام خبرگزاری تسنیم در سال ۹۶ رشته هنر با ۲۷٪ فارغ‌التحصیل بیکار، در رده سوم بیکارترین رشته دانشگاهی در ایران بوده است.

باشه. علاقه شخصی‌ام بوده که شدید دوست داشتم دنبال کنم که خب البته اون جریان مـالی هـم بخشی از اون و انگیزه بود».

و مریم فارغ‌التحصیل رشته گرافیک خالق برند میم می‌گوید:

اوایل دوست داشتم یه سری کارهای انتزاعی‌تر بکنم ولی تجربی به این نتیجه رسیدم کـه خـوب ایـن کار فروشش بیشتره و توجه بیشتری رو جلب می‌کنه. همین‌طوری خب طبیعتاً آدمم مـی‌ره سـراغ اون چیزی که بازخورد بهتری می‌گیره از لحاظ فروش. دیگه اینکه این کار فقط برام کـار هنـری نبـود. بـه فروشش همیشه فکر می‌کردم و احساس موفقیت توی این کار کردم. این احساس موفقیت منو دنبـال بیشتر کردنش می‌کشوند. اینکه می‌تونستم درآمد مالی‌ای داشـته باشـم کـه از وضـعیت دانشـجویی بکشونم یه پله بالاتر خیلی خوب بود. درآمد مالی خیلی کمک می‌کنه برای هر کسی می‌تونـه انگیـزه بیشتر فعالیت کردن باشه. مطمئنن یه بخشش روحیـه هنـری آدمـه و ولـی یـه بخشـش هـم اینـه کـه می‌خوای توی زندگی مرفهی باشی...دیدم این کار می‌تونه جایگزین یه کار کارمندی سـاده یـا حتـی کارمندی خوب باشه تصمیم گرفتم که تبدیلش کنم به یه کاری که درآمدمه.

البته داده‌های اولیه نشان می‌دهد کسانی که در دوران تحصیل در دانشـکده طراحـی یـا هنر با نوعی دانش توسعه حرفه‌ای یـا توسـعه کسـب‌وکار مواجـه شـده‌انـد، لزومـاً اهمیـت اطلاعات منتقل‌شده در آن زمان را درک نکرده‌انـد. بـا ایـن حـال، هنگـامی کـه شـروع بـه خوداشتغالی می‌کنند، درمی‌یابند که در یک شکاف یادگیری قرار گرفته‌اند و باید برای تکرار انـواع دسترسـی‌هـای اطلاعـاتی و مشـاوره‌ای کـه قـبلاً هنگـام تحصـیل آنهـا را بـدیهی می‌انگاشتند، بسیار متبحر شوند. برای مثال، پرناز فارغ‌التحصیل رشته فـرش و خـالق برنـد پرناز شاکری می‌گوید:

اون زمان خیلی چیزا رو متوجه نمی‌شدیم، مثلاً ما تو دانشگاهمون رشـته صـنایع دسـتی داشـتیم، دوستامون که تو اون رشته بـودن رو می‌دیـدیم صـبح تـا شـب تـو کارگاه‌هـای مختلـف هسـتند و تکنیک‌های مختلف رو یاد می‌گیرند. هیچ‌وقت نمی‌فهمیدم که مثلاً باید برم بشینم مجانی تکنیک میناکاری رو یادم بگیرم؛ بعداً تو کار که وارد شدم دیدم لازمـه بـرم یـاد بگیـرم کلـی پـول دادم بـه مؤسسه خصوصی رفتم یاد گرفتم.

بنابراین، بسیاری از افراد شاغل در صنایع فرهنگی و خـلاق (خـواه برآمـده از تحصـیلات عالی یا از طریق مسیری متفاوت) همان‌گونه که هال[1] آن را مسـیر شـغلی منعطـف مـی‌نامـد،

1. Hall

ساختار فردی هویت شغلی‌شان را از طریق تحصیل مکرر یا خلق کار(که احتمالاً به صورت مستقل یا خوداشتغالی اتفاق می‌افتد) و انگیزه‌های ذاتی قوی و هویت‌یابی شخصی به وسیله یک شغل خاص، توسعه می‌دهند(هال، ۲۰۰۴، ۱۲). این مسیر شغلی اغلب غیرخطی و کاملاً در تضاد با مفهوم تاریخی توسعه شغلی است که در آن مسیرها به‌طور صریح و ضمنی توسط مطالعات عالی، فرهنگ‌های صنعتی و سازمانی تعریف می‌شوند.

۴-۲.صنایع‌دستی خودانجامی: آماتورها

تیپ دوم آماتورها هستند. این بنیان‌گذاران فارغ‌التحصیلان رشته‌های غیرهنری‌اند و در اصطلاح خودآموختگان هنری به حساب می‌آیند. این افراد با توجه به مهم‌ترین ویژگی دنیای پست‌مدرن، یعنی اخلاق خودانجامی، به فراگیری یک فن و تکنیک پرداخته‌اند و از طریق آن به خوداشتغالی و کارآفرینی دست زده‌اند. آنها اغلب در پی یک شانس و اتفاق سرگرمی هنری‌شان تبدیل به یک کسب‌وکار شده است. آماتورها بیشتر زنان جوان بدون فرزندی هستند که به‌طور مداوم کار، اوقات فراغت و اجتماعی‌شان را در خدمت تحقق خلاقیت، رشد شغلی و کسب‌وکاری خود قرار می‌دهند. این‌ها قهرمانان اخلاق خودانجامی و افرادی معمولی‌اند که به جای تحقیر و توهین کسانی که با صنایع‌دستی بومی و مردمی سروکار دارند، به‌دنبال فراگیری دانش، مهارت و حرفه هستند. برای مثال، مریم فارغ‌التحصیل رشته مهندسی کشاورزی و بنیان‌گذار برند پردیس می‌گوید:

> متأسفانه چون نتونستم رشته هنر رو ادامه بدم، دلم می‌خواست یک کاری کنار رشته‌ام انجام بدم. البته قبل از اون هم با کارهای سفال و خمیر و چوب و اینا یه سری گردنبند درست می‌کردم ولی هیچ‌وقت برای فروش فکر نمی‌کردم که کسی اصلاً اینا رو بخواد بخره.

و مرضیه فارغ‌التحصیل رشته مدیریت جهانگردی بنیان‌گذار برند وصله پینه می‌گوید:

> به صورت کاملاً اتفاقی یه روز جعبه خیاطی که توی همه خونه‌ها هست رو آوردم که یه چیزی بدوزم؛ مواجه شدم با یه سری حلقه‌های پلاستیکی که با اونا گوشواره درست کردم و تو بازارچه خیریه دانشگاه فروختم. بعد از اون چندتا پارچه نمدی خریدم که هیچ ایده‌ای هم براشون نداشتم...بعد از یک ماه رفتم سراغشون و شروع کردم به دوختن یه گوشواره‌ی دیگه... از اون گوشواره شروع شد تا سه سال که رسید به اینجا... این کار من سرگرمی بود. اولش بچه‌های اتاق خودمون خریدن بعد بهم گفتن بیا تو بازارچه شرکت کن رفتم شرکت کردم. کم‌کم انقدر انگیزه

ساختن و کارگاه زدن برام پررنگ شد که قشنگ همون تابستون که درسم تموم شد رفتم بازار و وسایل خریدم. هنوزم مدرکم رو نگرفتم انگار راهم رو پیدا کردم شاید حتی عاقلانه نیست این کاری که کردم.

و یا سهیلا دیپلم و بنیان‌گذار برند کلوزار می‌گوید:

به صورت اتفاقی، این کارم شروع شد. تا قبل از این اصلاً این کار رو حتی ندیده بودم. سال ۹۰ دخترم ازدواج کرد و رفت امریکا، بعد از اون من حالت افسردگی خیلی شدید گرفتم. چون کار هنری رو دوست داشتم دخترم خیلی به من اصرار کرد که با رنگ‌ها بازی کن... همسرم اتفاقی گفت بریم باغ کردان رو بسازیم، که از این حال‌وهوا هم خارج بشیم. بازم به‌طور خیلی اتفاقی یکی از همسایه‌های اونجا که دیده بود من گلدوزی می‌کنم به من گفت که تو چرا کلاس‌های میراث فرهنگی هشتگرد رو نمیری. رفتم میراث فرهنگی اونجا و دوره گلیم‌بافی دیدم.

البته آشنایی دختران با صنایع‌دستی در دوران کودکی چیز جدیدی نیست. قدمت آن به زمانی برمی‌گردد که گلدوزی، سوزن‌دوزی و توانایی در تزئین منسوجات و زیباسازی محیط‌های داخلی جزئی از تعلیم و تربیت زنان جوان در طبقه‌های ممتاز بود. به دختران آموزش داده شد که چگونه یک الگو را خیاطی و یا سوزن‌دوزی کنند. این همزمان هم نوعی نزدیکی مادی و هم نزدیکی نمادین را با مادر در عمل پیوند و انتقال مهارت نشان می‌داد. روزیکا پارکر[1] (۲۰۱۰ [۱۹۸۴]) تاریخچه آموزش گلدوزی‌ها و سایر سوزن‌دوزی‌ها را برای دختران جوان تا دوران قرون وسطایی و دوران ویکتوریا پیگیری می‌کند، و آن را به «طبقات بالا» یا در بعضی موارد تحرک رو به بالا و به تصویری از ازدواج که در آن اطاعت، زنانگی و «محافظت از پاکدامنی زنان مطلوب است» پیوند می‌زند(پارکر، ۲۰۱۰، ۷۴). به‌طور معمول، زنان طبقه متوسط در طول تاریخ، زمانی که دختربچه بودند خیاطی، گلدوزی، بافندگی و تکه‌دوزی را یاد می‌گرفتند ـ به این دلیل که مجبور بودند کار کنند و در کارهای خانه و خانواده مشارکت داشته باشند. در واقع، از بدو کودکی، صنایع‌دستی یکی از عناصر اساسی در تربیت بسیاری از زنان جوان در طول زمان در جوامع مختلف بوده است. بسیاری از زنان در پاسخ به این پرسش که چرا به کاردستی یا صنایع‌دستی علاقه‌مندند، دلایل علاقه اولیه خود را به تجربیات کودکی، تأثیرات خانوادگی، به ویژه رابطه با

1. Rozika Parker

مادران‌شان نسبت می‌دهند. بیشتر اوقات، مادران و مادربزرگ‌ها انگیزه اولیه را بـرای شـروع فراهم می‌کنند. صمیمیت روابط مادر و دختـر، تماشـا و یـادگیری از مـادربزرگ‌هـا، وجـود احساس نزدیکی و جادوی یادگیری بافتن، دوختن، قـلاب‌بـافی یـا سـاختن هـدایایی مثـل شمع، مربا یا سایر موارد ترغیب‌کننده زنان است. وجود احساس مشترک در تجربه سـاخت و نوستالژی بزرگ‌شدن و قد کشیدن فرد به همـراه یـاد گـرفتن دوخـت‌ودوز یـا بافنـدگی یـا قلاب‌بافی به‌عنوان بخشی از زندگی روزمره و خانگی در میـان زنـان، متـداول اسـت. زنـان سازنده امروزی مانند خواهران بزرگ خود از اولـین محـرک تأثیرگـذار یعنـی یـادگیری کـار دستی از مادران و مادربزرگ‌ها برخوردارند، اما بـه دلیـل اینکـه در لحظـه تغییـرات بـزرگ، زیست کرده‌اند با پیشینیان‌شان از جنبه‌هایی متفاوت‌اند. با گذشت زمان و در پی موج اول و دوم فمینیسم، زنان امروزی دیگر با ستم در خانه و عرفـان زنانـه نسـل‌هـای گذشـته روبـرو نیستند. امروزه، روابط زنان جوان با صنایع‌دستی این تأثیرات اولیه و دستاوردهای فمینیستی را با امکانات جدید فن‌آوری، شیوه‌های جدید کـار و مجموعـه‌ای از آرمـان‌هـای سیاسـتی ترکیب می‌کند که باعث شده علاقه مجدد به صنایع‌دستی ایجاد شود. بنـابراین، آماتورهـای حوزه صنایع‌دستی مدرن کسانی هستند که هنر خودآموخته، غیرتخصصـی و غیرآکادمیـک خود را به کالاهایی برای فروش تبدیل می‌کننـد. بیشـتر برندسـازان خودآموختـه به‌صـورت اتفاقی، وارد عرصه کارآفرینی و تولید شده‌اند. آنها حتی پس از شروع یک کسـب موفقیـت هنوز هم دچار شگفتی و تعجب هستند که چگونه یک سرگرمی ساده و جذاب برای آنها بـه یک کسب‌وکار موفق تبدیل شده است. برای مثال مهسا فارغ‌التحصیل رشته زبان انگلیسـی و بنیان‌گذار برند طوطی می‌گوید:

> من خیلی تو سـایت‌های خـارجی می‌گشـتم، قبـل ایـن یـک عالمـه عکس‌هـای خوشـگل سـیو می‌کردم...نمی‌تونم بگم از کجا جرقه خورد که این کار رو بکنم، اوایل حتی پارچـه هـم نخریـده بودیم، چون مامانم خیاطه یک عالمه پارچه داریم. از باقی مونده کاراش بـا همونـا شـروع کـردم. طرح‌های اولم خیلی ساده بود... از پارچه‌های پیرهن مادربزرگم بـود. بعـد اینـو درسـت کـردیم، دوست‌ها دیدن، آشناها دیدن و خیلی خوششون اومد بعد گفتیم چرا بیشتر نشه بـه خـاطر همـین یک خورده سعی کردیم که گسترشش بدیم.

و سپیده فارغ‌التحصیل رشته شیمی و بنیان‌گذار برند میچکا می‌گوید:

هر روز توی اینترنت بودم فقط داشتم عکس می‌دیدم... همین باعث شد همه اون چیزایی که توی ذهنم بود رو عکس می‌گرفتم، چیدمان می‌کردم، بعد خوشم می‌اومد یه چیزی درست می‌کردم. هنوز کارهای اولم رو دارم... بعد این به مرور اصلاً خودم هم نفهمیدم که چه‌طوری اتفاق افتاد... برای خودم این روند انقدر یواش‌یواش و به‌تدریج بود می‌گفتم نه من کار خاصی نکردم. یعنی اصلاً به من سختی‌ای وارد نکرد. اتفاق افتاد.

و یا آتنا فارغ‌التحصیل رشته‌ی مترجمی زبان و بنیان‌گذار برند زیلور می‌گوید:

به نقاشی و زیورآلات علاقه داشتم...بعد به‌صورت اتفاقی از نقاشی رسیدم به طراحی...یه سری طرح داشتم و دنبال این بودم که بدم به یه کسی برام بسازه به یکی از دوستام گفتم بودم...اون دوست بعد از یک‌سال با من تماس گرفت گفت که یه آقایی هستن کارگاه نقره دارن ولی احتیاج به طرح دارن. دیگه از طرح شروع شد تا شراکت و سرمایه‌گذاری و اینا.

برخلاف حرفه‌ای‌ها که اغلب سعی می‌کنند خود را به مشروعیت برآمده از میدان هنرهای زیبا پیوند دهند؛ آماتورها سعی دارند وجهه مردمی‌تر و بومی‌تر هنر را به نمایش بگذارند. صنایع‌دستی خودانجامی به‌عنوان یک میدان فرهنگی، فاقد ساختارهای رسمی‌ای است که صراحتاً حد و مرزهای آن را طرح‌ریزی کند، از جمله مدارک تحصیلی رسمی و پذیرفته‌شده و مزایای مرتبط با این سرمایه فرهنگی‌ـنهادی. این نوع دست‌سازه‌ها بیشتر به پیشرفت‌های فناوری ارتباطات، زیرساخت‌های تجارت الکترونیک و شبکه‌های اجتماعی واسطه‌گر متکی هستند. شبکه‌های پویا و پیچیده، در حوزه صنایع‌دستی مدرن و کارآفرینی خرد تنیده شده‌اند و مستلزم دقت‌نظر هستند. اینکه چگونه این شبکه‌ها در میدان صنایع‌دستی خودانجامی از جنبه‌های گوناگون شکل می‌گیرند و اصلاح می‌شوند حائز اهمیت است. شبکه‌های غیررسمی همان شبکه‌های روابط، همکاری‌ها، اشتراک‌گذاری اطلاعات و اجتماع‌های حرفه‌ای است که به‌طور گسترده از طریق اینترنت و اخیراً به وسیله شبکه‌های اجتماعی تسهیل و تقویت می‌شوند. این‌ها خارج از قراردادهای متعارف و رسمی کار، بسترهای سازمانی و ساختارهای حرفه‌ای قرار می‌گیرند. برای سازندگان خودآموخته، این شبکه‌های غیررسمی از طریق وبلاگ‌ها، انجمن‌های گفت‌وگو، شبکه‌های اجتماعی و توسعه اجتماع و تجارت از طریق مکان بازارهایی مانند اینستاگرام به شکل

آن‌لاین گسترده می‌شوند. این شبکه‌ها همچنین می‌توانند از طریق نمایشگاه‌های صنایع‌دستی، گردهمایی‌ها، اجتماعات و فضاهای همکاری، به صورت آف‌لاین گسترش یابند. آنها هم روابط اجتماعی و هم تجاری هستند، شامل ارتباطات شبکه‌ای با تأمین‌کنندگان، توزیع‌کنندگان، مصرف‌کنندگان و مخاطبان. بنابراین بسترهای جهانی یا مکان بازار مانند شبکه مجازی اینستاگرام، روش‌های مقرون به صرفه و قابل دسترس برای سازندگان فراهم می‌کند تا بتوانند کالاهای دست‌ساز خود را به فروش برسانند. یعنی در کنار گزینه‌های سنتی‌تر فروش مانند خرده‌فروشی و فروش امانی در فروشگاه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و سایت‌های آن‌لاین خرده‌فروشی بسیار جذاب هستند و خرید «مستقیم» از سازنده را امکان‌پذیر می‌سازند. در این محیط خرده‌فروشی، رسانه‌های اجتماعی و ابتکارات جدید و خودجوش خودآموختگان بسیار مشارکتی و همکارانه به نظر می‌رسند، و مصداق بارز فرهنگ «رسیدن همه به یک نان و نوایی» است که در این حالت اطلاعات را می‌توان آزادانه جست‌وجو کرد و به اشتراک گذاشت. برای مثال، مرضیه فارغ‌التحصیل رشته مدیریت جهانگردی بنیان‌گذار برند وصله‌پینه می‌گوید:

> اون زمان که کارم شروع نشده بود هنوز تو فیس‌بوک پیج بته‌چین و مری نمدی رو دیدم...برام جذاب بود کارشون...بعد این دو نفر همون اولش خیلی به من کمک کردن. من اولین سفارشی که داشتم رو اصلاً نمی‌دونستم چطوری پول رو باید پرداخت کنن چقدر باید بیعانه بگیرم. راه و رسمش رو نمی‌دونستم. از الناز رحیمی و مری نمدی پرسیدم. اینا کمکم کردن تا راه افتادم.

و یا بهاره فارغ‌التحصیل رشته زیست بنیان‌گذار برند آرتا می‌گوید:

> اون اوایل نمیدونستم که چجوری باید لایک‌های پیج بالا بره، چجوری بازدیدکننده داشته باشه...مریم خودش تو فیس‌بوک کار می‌کرد کمکم کرد...سفارش داد... می‌خواست مثلاً کمک کنه به یکی که بیاد بالا...گفت باید شماره کارت رو بدی به مشتری یا اینکه باید عکس‌ها رو بزاری تو پیج‌ات و اعتمادسازی کنی...بعد خودشم عکس کارهای منو گذاشت توی پیجش و گفت اینو من از اینجا خریدم...اون زمان پیج پردیس شناخته شده بود و این تبلیغ شد برام.

علاوه بر این‌ها، بخشی از سازندگان خودآموخته، کارمندان فعلی یا سابق بخش‌های مختلف اشتغال رسمی بوده‌اند که موفق به ترک شغل روزانه خود شده‌اند. این افراد صریحاً کار روزانه انعطاف‌پذیر را انتخاب کرده‌اند تا برایشان این امکان وجود داشته باشد که

انرژی‌های خلاقانه و اوقات فراغت خود را به تولید و شبکه‌سازی با دیگر سازندگان اختصاص دهند تا جایی که بتوانند «جهشی» را در ساختن تمام‌وقت تجربه کنند. برای مثال غزاله فارغ‌التحصیل رشته تئاتر خالق برند برازا می‌گوید:

یه مدتی برای یه آتلیه خیلی معروف کار می‌کردم...اون سه ماهی که اونجا کار کردم برام زجرآورترین کار دنیا بود. شب‌ها که بهش فکر می‌کردم حتی گریه‌ام می‌گرفت. اگه به عقب برگردم دیگه هیچ‌وقت، این اشتباه رو تکرار نمی‌کنم...برام شکنجه بود. فکر می‌کردم وقتم رو بی‌خودی تلف می‌کنم درحالی‌که می‌تونم یه کار مفید بکنم...الان می‌تونم فعالیت کنم و یه چیزی خلق کنم خیلی برام خوشاینده.

سارا فارغ‌التحصیل رشته حسابداری خالق برند زیپ می‌گوید:

من ۶ ماه رفتم بانک سرکار. انقدر اونجا فشار کاری زیاد بود و اذیت می‌شدم که اصلاً زده شدم از کار بیرون...دیدم تو خونه چقدر آرامش‌ام بیشتره مسئولیت به عهده من نیست. کار خودم رو دارم. آقای خودم‌ام نوکر خودم. هر وقت دلم بخواد کار می‌کنم هر وقت واقعاً فشار روم باشه کار نمی‌کنم. اگه مشکل جسمی داشته باشم، مهمون راه دور داشته باشم کار دیگه‌ای داشته باشم، ممکنه یه روز دلم نخواد کار کنم...خوبی اینکار اینکه سر خونه و زندگی و آشپزی و هرچیز دیگه‌ای هستی. بعد هیچ هزینه‌ای هم به‌جز اینترنت نداری. تو خونه نشستی راحت...و داری کارت رو هم انجام می‌دی.

باید توجه داشت محو شدن مرز بین کار و زندگی حداقل تا حدی از ابعاد «همواره برخط بودن» فناوری ارتباطات، تلفن‌های هوشمند و رسانه‌های اجتماعی است. سازندگان این حوزه که اغلب تنها یا فقط با یک یا دو نفر دیگر کار می‌کنند، ارتباط مستمر با شبکه‌ها و اجتماعات غیررسمی از طریق تالارهای گفت‌وگوی آن‌لاین و رسانه‌های اجتماعی را به‌عنوان یک ضرورت شخصی و حرفه‌ای می‌دانند. یک جریان دائمی از پست گذاشتن در تلگرام و فیس‌بوک یا به اشتراک‌گذاری عکس‌ها در اینستاگرام وجود دارد که نه‌تنها محصولات جدید بلکه رویدادهای زندگی روزمره را خارج از ساعت کاری سنتی به نمایش می‌گذارد. بیشتر افراد خاطرنشان می‌کنند که تطور ارتباطات آنها این‌گونه است که همه چیز از ایجاد ارتباطات مجازی برای تولید صنایع‌دستی با اهداف کسب‌وکاری شروع و نهایتاً به دوستی با افراد منجر می‌شود. این ارتباطات برای محافل اجتماعی سازندگان و روابط مؤثر ناشی از این رسانه‌ها، حیاتی است.

۵. نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به جایگاه پرمناقشه صنایع‌دستی در دنیای امروز پرداخته است. هر چند صنایع‌دستی به دلیل زنانه‌بودن، ارتباط نزدیک با زندگی‌روزمره و تکنیک، برای سالیان طولانی در پیوستار «والا/پست» تعریف شده است اما در اینجا ضروری است اشاره شود که اساساً طبقه‌بندی‌های هنری/غیرهنری(آنچه که «هنر» به شمار می‌آید و آنچه «هنر» به شمار نمی‌آید) هیچ‌گاه دائمی و ثابت نبوده، فرم‌های فرهنگی در برهه زمانی خاصی در زمره مصادیق «فرهنگ عامه» قرار می‌گیرند و در برهه‌های زمانی دیگر دست‌کم برخی عناصر آنها به‌مثابه «هنر» یا چیزی نزدیک به آن تعریف می‌شوند(پترسن[1]، ۱۹۷۲؛ کریستوفرسن[2]، ۱۹۷۶؛ لپز[3]، ۲۰۰۲). مقوله هنر همواره وابسته به بافت و زمینه معینی است و لذا محدودتر از آن است که بتواند تمام فرآورده‌های فرهنگی گوناگون را، که آدمیان در جوامع مختلف تولید و مصرف می‌کنند، دربرگیرد (انگلیس، ۱۳۹۵، ۵۱). از این رو، بسیاری از جامعه‌شناسان بر این باورند که مطالعه آن چه در جامعه ما «هنر» نامیده می‌شود، زمانی می‌تواند قرین موفقیت باشد که واژگان «هنر»، «اثر هنری» و «هنرمند» را که بسیار خاص و دارای بار معنایی ایدئولوژیک‌اند، کنار بگذاریم و به جای آنها اصطلاحات «فرم‌های فرهنگی»، «تولیدات فرهنگی» و «تولیدکنندگان فرهنگی» را به کار گیریم. اصطلاحاتی که هم خنثی‌ترند و هم مختص یک برهه تاریخی معین نیستند (ویلیامز[4]، ۱۹۷۷، ۱۳۸؛ ولف[5]، ۱۹۸۱، ۱۳۸؛ بوردیو[6]، ۱۹۹۳، ۱۲۹).

بنابراین، امروزه حد فاصل بین «هنر» و «صنایع‌دستی» بسیار کم‌رنگ‌تر شده است. از دهه ۱۹۶۰ به بعد بسیاری از استادکاران صنایع‌دستی در دنیا ارتباط خود را با صنعت قطع کرده و درصدد یافتن هویت سیاسی و زیبایی‌شناختی از طریق نقاشی و مجسمه‌سازی برآمدند، پس اینگونه بود که دیگر استادکاری، واپس‌گرایانه نبود (کوکران، ۱۹۹۲، ۹۹).

1. Peterson
2. Christopherson
3. Lopes
4. Williams
5. Wolff
6. Bourdieu

همچنین صنایع‌دستی در نیم‌قرن اخیر مطالب بسیاری را از آموزش‌ها و مباحث هنر آموخته است. از دهه ۱۹۶۰ به بعد، با تغییر شیوه‌های آموزشی که از بریتانیا آغاز شد و به سایر کشورهای راه یافت، دانشجویان هنرهای زیبا و صنایع‌دستی در دانشکده‌های هنر، آموزش دیده و به همراه هم دوره‌های نظری و تاریخ و فلسفه هنر را می‌گذارنند (راکز[1]، ۲۰۰۹، ۵۵). همچنین هنر، بیش‌ازپیش از تکنیک‌های صنایع‌دستی بهره می‌برد و علاقه طراحان به مواد جدید از یک سو و اشیای عتیقه از سوی دیگر به آنها انگیزه ایجاد حرفه‌های مبتنی بر صنایع‌دستی را داده است (آدامسن، ۲۰۰۷، ۳۴).

اگرچه دوگانه‌های مفهومی مانند والا/پست به‌صورت کلی زیر سؤال رفته و جایگاه صنایع‌دستی دستخوش تغییر گشته است، اما می‌توان مدعی شد که غلبه هژمونیک گفتمان هنرهای والا بر صنایع‌دستی همچنان باقی‌ست. گلن آدامسن در کتاب ابتکار صنایع‌دستی(۲۰۱۳)، استدلال می‌کند:«صنایع‌دستی، همان‌طور که امروزه آن را می‌شناسیم، در اواسط قرن نوزدهم به‌مثابه یک انقلاب صنعتی دیگر، پدید آمد و عمدتاً پیوند میان ساخت آرتیزانی و ساخت کارخانه‌ای را از یک سو و ساخت دست‌ساز و تکنولوژیک را از سویی دیگر گسست. این امر باعث شد، تمایزها و مرزهای جدیدی در حوزه صنایع‌دستی به وجود آید که مشخصه‌های اصلی آن کوچک‌مقیاسی، اصالت، شفافیت و ارگانیک‌محور بود. بنابراین، بدیهی است،هیچ‌گاه نتوانیم در مورد صنایع‌دستی مدرن بی‌طرفانه حرف بزنیم. این امر در دوره تضاد بین رده‌های ماهر و سایر افراد درگیر در امر تولید، که قدرت بی‌نظیر مهارت را تشخیص می‌دادند و می‌خواستند آن را مهار و کنترل کنند، نمایان‌تر شده است»(آدامسن، ۲۰۱۳، ۹۱). به طرز قابل‌توجهی، سخنان آدامسن، پژواک سخنان آدورنو است که بیش از یک قرن قبل در این مورد هشدار می‌دهد: «هر زمان که صنایع‌دستی به‌عنوان یک هنجار امروزی استقرار یابد، باید به دقت هدف‌اش بررسی شود. مفهوم صنایع‌دستی رابطه نزدیکی با مفهوم کارکرد دارد و کارکردهای آن، به هیچ‌وجه لزوماً روشن نیستند» (آدورنو[2]، ۱۹۷۹، ۳۶). صنایع‌دستی به اشکال گوناگون توسط

1. Racz
2. Adorno

عاملیت‌ها مختلف در بسترهای خاص گسترش می‌یابد. این همان چیزی است که در رابطه با دو تیپ سازندگان صنایع‌دستی مدرن در ایران می‌بینیم.

حرفه‌ای‌ها همان نسل جدیدی از هنرمندان و فارغ‌التحصیلان رشته‌های هنری هستند که از یک‌سو، همچنان برای تمایزبخشی با سایر سازندگان حوزه‌های گوناگون صنایع‌دستی تلاش می‌کنند و از سویی دیگر، به کاربردی شدن، ورود هنر به زندگی روزمره، ارزان شدن و در دسترس قرار گرفتن هنر برای مردم اهمیت می‌دهند. این فارغ‌التحصیلان حرفه‌ای کسانی هستند که به دلیل ملموس بودن و قابلیت بسیار بالای انطباق با زندگی روزمره، به سراغ صنایع‌دستی رفته‌اند؛ اما شکل سنتی و پیشین آن را نیز تغییر داده‌اند. صنایع‌دستی مدرن دیگر فاقد نام و نشان سازنده اثر نیست. بلکه حتی در برخی موارد نام برند هم نام هنرمند است. هویت سازندگان به بخشی از اصالت و هویت برند تبدیل شده که برای مخاطبان به اندازه خود آثار پرکشش است. این خالقان با دگرگون ساختن جهان صنایع‌دستی سنتی، کنش خود را با بهره‌گیری از مفاهیم میدان هنرهای والا مانند «خلق»، «خالق»، «مفهومی»، «منحصر به فرد»، «هنرمندانه»، «تک نسخه» توصیف می‌کنند. درست مانند وضعیت قرن بیستم به بعد در جهان که گفتمان‌های مسلط صنایع‌دستی را در ارتباط با هنر تعریف می‌کردند. حتی به گونه‌ای که برخی استادکاران صنایع‌دستی (به ویژه آنهایی که در انتهای حرفه‌ای طیف قرار دارند) سعی بر اتحاد با هنرهای محض داشته و جنبه اقتصادی یا صنعتی و طراحی حرفه‌شان را انکار کرده یا کم‌اهمیت جلوه می‌داد. اما افرادی که در سر دیگر طیف قرار دارند صنایع‌دستی را به سمت صنایع خلاق سوق داده و کنش اقتصادی و فعالیت کارآفرینی در هنر را می‌پذیرند. این به رسمیت شناخته‌شدن صنایع‌دستی کارگاهی و حرفه‌ای به‌عنوان صنایع خلاق اغلب منجر به تولید اشیای منحصربه فرد می‌شود. این تغییرات با دگرگونی رویکرد آموزش عالی در اواسط قرن بیستم در جهان همراه شده است. در این دوره زمانی، آموزش عالی، صنایع‌دستی را به همراه هنر، به ویژه دروسی مانند تاریخ و فلسفه هنر و خلاقیت، ارائه کرده و منجر به پیدایش مبانی نظری قوی‌تری شده است که صنایع‌دستی و هنر را به هم پیوند می‌زند. در مورد برندسازان حرفه‌ای این پژوهش نیز این رویه صادق است. تحصیلات دانشگاهی در تغییر نگرش و

ادبیات این خالقان اثرگذار بوده است و رشته تحصیلی و دانشگاه مستقیم یا غیرمستقیم به فرایند برندسازی آنها کمک کرده است. در این مورد شاهد تغییر نسل هنرمندان هستیم. این هنرمندان نسل نو، به کالایی‌شدن هنر، کسب منفعت از هنر و کارآفرینی هنری می‌اندیشند.

همچنین در مورد حرفه‌ای‌ها باید گفت که اصل هومولوژی و سازوکار ناشی از آن، شبکه‌های روابط آنان را تقویت کرده و امکان شکل‌گیری کارآفرینی را افزایش می‌دهد. به این معنی که حرفه‌ای‌ها بیشتر با هم در ارتباط هستند و شبکه روابط اجتماعی قوی‌ای دارند. در واقع، بیشتر اوقات خود را با یکدیگر می‌گذرانند و برقراری ارتباط با هم‌رشته‌ها و همفکران خود را به سایرین ترجیح می‌دهند. همین امر نظام شبکه‌ای را در درون آنها تقویت و فرایند برندسازی را تسهیل می‌کند. اما در مورد آماتورها که خودآموختگان هنری‌اند و در پی یک شانس سرگرمی‌شان به کسب‌وکار تبدیل شده است؛ قدرت پیوند با غریبه‌ها جایگزین قدرت پیوندهای ضعیف می‌شود. فقدان اصل هومولوژی در بین آماتورها مانع از برندسازی آنها نشده است؛ چرا که آنها با استفاده از شبکه ارتباطات اجتماعی دست به برندسازی می‌زنند. در واقع، با این عمل قدرت پیوند با غریبه‌ها را جایگزین قدرت پیوندهای ضعیف می‌کنند. چرا که عصر حاضر، عصر گمنام‌ها و بی‌نام و نشان‌هایی است که به لطف شبکه‌های اجتماعی دیده می‌شوند. فرایند شبکه‌سازی و برندسازی در این فضا به شدت تسریع و تسهیل شده است. در پایان باید گفت گفتمان‌های توانمندسازی صنایع‌دستی، ارتقای خود و مطالبات کار غیرمادی سازندگان، باید تغییرات دائمی را ردیابی کرده و رضایت خلاق از کار جسمی و عاطفی را مورد بحث قرار دهد. یک زمینه و انگیزه ثابت برای بسیاری از صنعتگران، تمایل به داشتن زندگی خلاقانه‌تر است برای اینکه بتوانند کارهایشان را منعکس کنند. این نوع اخلاق، کارآفرینان صنایع‌دستی را از افرادی که برای سرگرمی کاردستی انجام می‌دهند، متمایز می‌کند. این افراد هم آرزوهای شغلی و هم شیوه‌های ساخت خلاقانه‌شان را به‌عنوان ابزاری برای خودشکوفایی و رضایتمندی از طریق کار سخت و خودکفایی حاصل از فلسفه خودانجامی درنظر می‌گیرند. آنها خود را خلاق دانسته و این هویت را به‌عنوان رابطه اصلی خود با کارشان قائل‌اند؛ به‌رغم این واقعیت که جنبه‌های خلاقانه ساختن اغلب تحت‌الشعاع فعالیت‌های روزمره اداره یک کسب‌وکار قرار می‌گیرد. علاوه بر ساعت‌های

طولانی کارهای ساخت، ارسال کالا، ساماندهی و مدیریت امـور مـالی و کارهـای بی‌شـمار دیگر، سازندگان معاصر زمان قابل‌توجهی را به کار غیرمادی حفظ و ارتقای ویترین فروشـگاه دیجیتال خود در اینستاگرام اختصاص می‌دهند: عکس‌برداری و ویرایش عکس محصـولات، مشخص‌کردن کلمات کلیدی و هشتگ‌ها، ایجاد فراداده مؤثر برای افزایش احتمال یافته‌شـدن محصولات از طریق جست‌وجو. از این رو آشکارا می‌توان دریافت که صنایع‌دسـتی مـدرن از بسـیاری جهـات، از ظرفیـت‌هـای سـاخت اجتمـاعی وب بهـره‌منـد شـده اسـت. ظرفیـت جست‌وجوی آسان تولیدکنندگان خرد که بـه وسـیله اینترنـت حاصـل شـده اسـت، حتـی در سراسر اقیانوس‌ها، تقاضا برای محصـولات ایـن کسـب‌وکارها را برانگیختـه اسـت(لاکمن[1]، ۲۰۱۳، ۲۵۹).

به‌علاوه، شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان یک مکان بازار اجتماعی از بنگاه‌های خـرد، مـرز بین کار حرفه‌ای و آماتور را از بین برده و بحث کار را به‌طور کلـی پیچیـده‌تـر کـرده اسـت. اگرچه سازندگان هنگام فروش به‌طور واقعی می‌تواننـد سـود کننـد، امـا تعـداد معـاملات، درآمد حاصل شـده، نسـبت نیـروی کـار سـرمایه‌گـذاری شـده بـه قیمـت انباشـته و سـود خالص(پس از کسر هزینه‌های تأمین و عملیاتی) می‌تواند بسیار متفـاوت باشـد. برخـی از فروشندگان فروش خود را به‌مثابه یک شانس یا پاداش گاه‌بـه‌گاه پـاره‌وقـت ناشـی از تـلاش خلاقانه‌شان تلقی می‌کنند، در حالی که برخی دیگر درآمد کامل به دست می‌آورند. گرچـه این ویژگی اقتصاد جدید صنایع‌دستی است، اما همچنین به تاریخ دست‌سـازه‌هـا، تـأثیرات خانگی و زنانگی آن و مالکیت غیررسمی و انتقال مهارت که همراه بخشی از صنایع‌دسـتی بوده، نیز برمی‌گردد.

1. Luckman

منابع

اینگلیس،دیوید؛ هاگسن، جان (۱۳۹۵). جامعه‌شناسی هنر: شیوه‌های دیدن (مترجم: جمال محمدی). تهران: نشر نی.

کرس‌میر،کارولین (۱۳۹۷). فمینیسم و زیبایی‌شناسی (مترجم: افشنگ مقصودی). تهران: گل آذین.

لاکمن،سوزان (۱۳۹۶)، صنایع‌دستی و اقتصاد خلاق (مترجم: شهاب طلایی شکری). تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

Adamson, G. (2007). *Thinking through craft*. Oxford and New York: Berg.

Adamson, G. (2013). *The Invention of craft*. London: Bloomsbury.

Adkins, L. (2012). Out of work or out of time? Rethinking labor after the financial crisis. *The South Atlantic Quarterly*, 111(4), 621-641. doi:10.1215/00382876-1724111

Adorno, T. (1979). Functionalism today. *Oppositions*, 17, 30–41.

Alvesson, M., & Sköldberg, K. (2000). *Reflexive methodology: New Vistas for Qualitative Research*. London: Sage Publications.

Anderson, C. (2007). *The long tail: How endless choice is creating unlimited demand*. London: Random House.

Bailey, K. D. (1994). *Typology and taxonomies. An introduction to classification techniques*. Thousand Oaks: Sage.

Banks, M. (2007*). The politics of cultural work*. Basingstoke and New York: Palgrave Macmillan.

Banks, M., & Milestone, K. (2011). Individualization, gender and cultural work. *Gender, Work & Organization*. 18(1), 73-89. doi 10.1111/j.1468-0432.2010.00535.x

Beck, U., & Beck-Gernsheim, E. (2002). *Individualization: institutionalized individualism and its social and political consequences*. London, Thousand Oaks and New Dehli: Sage. doi:10.4135/9781446218693

Becker, H. S. (1978). Arts and crafts. *American Journal of Sociology*, 83(4), 862–889.

Beegan, G., & Atkinson, P. (2008). Professionalism, Amateurism and the Boundaries of Design. *Journal of Design History*, 21(4), 305–313.

Bourdieu, P. (1993). The field of cultural production. Cambridge: Polity.

Bruns, A. (2008). *Blogs, Wikipedia, second life, and beyond*. New York: Peter Lang.

Caves, R. E. (2003). Contracts between Art and commerce. *Journal of Economic Perspectives*, 17(2), 73–84.

Christopherson, R. W. (1974). From folk art to fine Art: a transformation in the meaning of photographic work. *Urban Life and Culture.* 3(2),123-157. doi:10.1177/089124167400300201

Cochrane, G. (1992). *The crafts movement in Australia: A history.* Kensington, NSW: New South Wales University Press.

Crawford, A. (1997). Ideas and objects: The arts and crafts movement in Britain. *Design Issues,* 13(1), 15–26. doi:10.2307/1511584

Dawkins, N. (2011). Do-It-Yourself: The precarious work and postfeminist politics of handmaking (in) Detroit. *Utopian Studies*, 22(2), 261-284. doi:10.1353/utp.2011.0037

Dormer, P. (ed.) (1997). *The culture of craft: status and future.* New York: Manchester University Press.

Duffy, B. E. (2017). *(Not) Getting paid to do what you love: gender, social media, and aspirational work.* New Haven and London: Yale University Press. doi:10.12987/yale/9780300218176.001.0001

Easterby-Smith, M., Thorpe, R., & Lowe, A. (1991). Management research: An introduction. London: Sage Publications.

Flew, T. (2012). Origins of creative industries policy. In *The creative industries: Culture and policy* (Pp. 9-32). London: Sage Publications. doi:10.4135/9781446288412.n2

Gans, H. J. (1974). *Popular culture and high culture: an analysis and elevation of taste.* New York; basic books.

Gimpel, J. (1969). *The clut of art: against art and artist.* London: weidenfeld and Nicolson.

Greenhalgh, P. (1997). *The history of craft.* In P. Dormer (Ed.). *The culture of craft: status and future* (pp. 20-52). New York: Manchester University Press.

Gunmeson, E. (2000). *Qualitative methods in management research.* Thousand Oaks, CA: Sage.

Hall, D. T. (2004). The protean career: A quarter-century journey. *Journal of Vocational Behaviour*, 65 (1), 1–13. doi:10.1016/j.jvb.2003.10.006

Hartley, J. (2004). The new economy, creativity and consumption. *International Journal of Cultural Studies*, 7(1), 5-7. doi:10.1177/1367877904040600

Hesmondhalgh, D. (2002). *Cultural industries.* London: Thousand Oaks and New Delhi: Sage.

Hesmondhalgh, D., & Baker, S. (2011). *Creative labour: media work in three cultural industries.* London: Routledge.

Ilasco, M. (2009). *Craft Inc.: The ultimate guide to turning your creative hobby into a successful business.* New York: Chronicle Books.

Jackson, A. (2011). *Men who make: The "Flow" of the amateur designer/maker.* In M. Elena Buszek (Ed.), *Extra/Ordinary: craft and contemporary Art* (260). Durham and London: Duke University Press. doi:10.1215/9780822392873-019

Jakob, D. (2013). Crafting your way out of the recession? New craft entrepreneurs and the global economic downturn. *Cambridge Journal of Regions, Economy and Society*, (6), 127–140. doi:10.1093/cjres/rss022

Jenkins, H. (2008). *Convergence culture: where old and new media collide*, Paperback Edition. New York: New York University Press. doi:10.1177/0894439307306088

Kaplan, W. (Ed.) (1998). *The Art that is life: The arts and crafts movement in America, 1875–1920*. Boston, MA: Bulfinch.

Kluge, S. (2000). Empirically grounded construction of types and typologies. *Qualitative Social Research*. Forum Qualitative Sozialforschung / Forum: Qualitative Social Research, 1(1). doi:10.17169/FQS-1.1.1124

Krugh, M. (2014). Joy in labour: The politicization of craft from the arts and crafts movement to Etsy. *Canadian Review of American Studies* 44(2),281-301. doi:10.3138/CRAS.2014.S06

Levine, F. & Heimerl, C. (2008). *Handmade nation: the rise of DIY art, craft and design*. New York: Princeton Architectural Press.

Lippard, L. (2010). Making something from nothing (toward a definition of women's hobby Art). In G. Adamson (Ed.). *The Craft Reader* (Pp. 483–90). Oxford and New York: Berg.

Lopes, P. (2002). *The rise of a jazz Art world*. New York: Cambridge University Press.

Luckman, S. (2018). Craft entrepreneurialism and sustainable scale: resistance to and disavowal of the creative industries as champions of capitalist growth. *Cultural Trends*, 27(5), 313–326. doi:10.1080/09548963.2018.1534574

McRobbie, A. (2007). Top girls? young women and the post-feminist sexual contract. *Cultural Studies*, 21(4-5), 718-737. doi:10.1080/09502380701279044

McRobbie. A. (2010). Reflections on feminism, immaterial labour and Post-Fordist Regimes. *New Formations*, 17, 60-76. doi:10.3898/NEWF.70.04.2010

Parker, R. (2010 [1984]). *The subversive stitch: Embroidery and the making of the feminine*, new edition. London and New York: I.B. Tauris & Co. Ltd.

Peterson, R. A. (1972). *A process model of the Folk, popular, and fine Art phases of jazz*, in C.Nanry (ed.) American Music: from Storyville to Woodstock, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press. doi:10.2307/2094343

Racz, I. (2009). *Contemporary Crafts*. Oxford and New York: Berg.

Sacco, P. L. (2011). *Culture 3.0: A new perspective for the EU 2014-2020 structural funds programming*. Retrieved from http://static.eu2013.lt

Shiner, L. M. (2001). *The invention of art: a cultural history*. Chicago: Chicago University press. doi:10.7208/chicago/9780226753416.001.0001

Shriner, L. (2007). The fate of craft, in NeoCraft: modernity and the crafts. Halifax. NS: The Press of the Nova Scotia College of Art and Design.

Tapscott, D., & Williams, A. D. (2006). *Wikinomics. How mass collaboration changes everything*. New York: Penguin.

Thomas, Z. (2020). Between Art and commerce: women, business ownership, and the arts and crafts movement. *Past & Present*, 247(1), 151–196, doi:10.1093/pastj/gtz071

Van Abel, B., Evers L., Klaassen, R., & Troxler, P. (2011). *Open design now: Why design cannot remain exclusive*. Amsterdam: BIS.

Walker, R. (2007). Handmade 2.0 in The New York Times Magazine. Retereived from http://www.nytimes.com/2007/12/16/magazine/16Crafts-t.html

Walker, R. (2008). *Buying in: The secret dialogue between what we buy and who we are*. New York: Random House.

Wolff, J. (1981). *The social production of Art*. Basingstoke: Macmillan.

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۱۵۰-۱۲۵، پیاپی ۵۴، بهار ۱۴۰۱

نعمت‌اللهی، جواد؛ و صیاد، علیرضا (۱۴۰۱). زن جدید به‌مثابه امر مدرن شهری در سینمای موج نوی پیشاانقلاب: مورد مطالعه، فیلم‌های آقای هالو (۱۳۴۹) و بلوچ (۱۳۵۱). مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۱۵۲-۱۲۷. doi: 110.22035/ISIH.2022.4610.4557

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ http://dx.doi.org/10.22035/ISIH.2022.4610.4557 URL: http://www.isih.ir/article_399.html

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

زن جدید به‌مثابهٔ امر مدرن شهری در سینمای موج نوی پیشاانقلاب: مورد مطالعه، فیلم‌های آقای هالو (۱۳۴۹) و بلوچ (۱۳۵۱)

جواد نعمت‌اللهی[۱*]، علیرضا صیاد[۲]

دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۳۰؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۵

چکیده

زن جدید ایرانی با آزادی‌های نسبی به‌خصوص در زمینهٔ فعالیت‌های اجتماعی، در دورهٔ پهلوی و در نتیجهٔ فرایند مدرنیزاسیون، در سطح کلان‌شهرها ظاهر شد. اما این آزادی به مذاق مردان ایرانی، حتی قشر روشنفکر آنان خوش نیامد. برای مثال، سینمای موج نو به‌عنوان شکل روشنفکرانهٔ سینمای ایران در آن زمان، کهنگاهی انتقادی نسبت به فرایند مدرنیزاسیون آمرانهٔ شاه داشت و گاهی حتی رویکردی تجددستیزانه نشان می‌داد و عموماً با بازنمایی فریبایی ظاهری و پوچی باطنی زن جدید، و ارائهٔ تصویری از وی به‌مثابهٔ مظهر سبک زندگی جدید و نماد زوال فرهنگ اصیل ایرانی، سعی در تقبیحش داشت. این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی نوشته شده است، بازنمایی زن جدید را در دو فیلم آقای هالو و بلوچ، متعلق به سینمای موج نوی ایران،بررسی، و نتیجه‌گیری می‌کند زن جدید که همچون دیگر پدیده‌های زندگی مدرن باعث ازدست‌رفتن سیطرهٔ سابق مردان شده است، سینماگران را به تصویرکردن وی همچون کالای جذاب، سطحی و پرخطر کلان‌شهر مدرن مجاب می‌کند. او پدیده‌ای می‌شود که همراستا با دیگر پدیده‌های مدرن و حتی در رأس و اهم آن‌ها، مردان و فرهنگ ایرانی را به قهقرا می‌کشاند. درواقع، این فیلم‌ها در قالب بومی‌گرایی و انتقاد از مدرنیزاسیون ناقصِ شاه، به تجددستیزی و دفاع از سنت‌های مردسالارانه و بازپس‌گیری کنترل ازدست‌رفته برمی‌خیزند. بازنمایی سینماییِ جنسیت، اهمیت بسزایی در مطالعات جامعه‌شناختی هنر دارد و مقاله با بررسی نمایش زن جدید در سینمای دغدغه‌مند موج نو، به عمق مشکلات جنسیتی در جامعهٔ ایران اشاره می‌کند.

کلیدواژه‌ها: زن جدید، سینمای موج نو، کلان‌شهر مدرن، آقای هالو، بلوچ

---

۱. کارشناس ارشد سینما، دانشکدهٔ سینما تئاتر، دانشگاه هنر، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول)
✉ nematollahij95@gmail.com

۲. استادیار سینما، گروه سینما، دانشکدهٔ سینما تئاتر، دانشگاه هنر، تهران، ایران

۱. مقدمه

تـاریخ ظهـور سـینما و تکامـل زیبایی‌شناسـی آن بـا فراینـد مدرنیزاسـیون و شـکل‌گیری کلان‌شهرهای مدرن هم‌زمان است. ازهمین‌رو، بازنمایی سینمایی تجربهٔ مدرنیتـه، اهمیـت بسزایی در مطالعات جامعه‌شناختی مدرنیته دارد. همچنـین سـینما ماننـد هنرهـای دیگـر، عمیقاً در بافت اجتماعی که از بطن آن ظهور نموده، ریشه دارد و نمایانگر مشخصـه‌های آن است. بنابراین با مطالعهٔ آثار سینمایی می‌توان به شـناختی نسـبی از ویژگی‌هـای اجتمـاعی دوره‌ای از یک جامعه دست یافت (دووینیو[1]، ۱۳۷۹، ۶). از طرف دیگر، با شکل‌گیری نقـد فمینیستی، پژوهشـگران متقاعـد شـدند کـه تحلیل‌هـای جنسـیت‌مند در زمینـهٔ مدرنیتـه و مدرنیزاسیون جایگاهی مهم دارد؛ چراکـه مقولـهٔ جنسـیت، تجربـهٔ زیسـت زنانـه و دیـدگاه جامعه نسبت به ایشان در دوران جدید دستخوش تغییرات اساسی شده است. بـه‌این‌ترتیب، در سال‌های اخیر ادراک سنتی از مفهوم مدرنیته کـه در آن مقولـهٔ جنسـیت اهمیـت ثـانوی داشته، بازنگری شده است (آردیس[2]، ۲۰۰۵، ۶۲). از این منظـر، یکـی از مبـاحثی کـه در دهه‌های اخیر توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است، نحـوهٔ بازنمـایی زنـان در آثـار سینمایی است. برخی پژوهشگران، سـینما را بهتـرین رسـانهٔ جمعـی در بـاب مطالعـه‌های مربوط به جنسیت در نظر می‌گیرنـد (اسـتریناتی[3]، ۱۳۸۰، ۱۲۱)، چراکـه از ابـزار بیـانی و تکنیکی منحصربه‌فردی برای نشـان‌دادن مسـائل و چالش‌هـای مـرتبط بـا مقولـهٔ جنسـیت برخوردار است.

سینمای ایران چه پیش از انقلاب اسلامی و چـه پـس از آن، اهمیـت ویـژه‌ای داشـته و به‌خوبی روابط جنسیتی و دیـدگاه جامعـهٔ مردسـالارانه در مـورد زنـان را نشـان داده اسـت (تلطف[4]، ۲۰۱۱، ۱۰۶). از اواخر دههٔ چهل، به پیروی از روشنفکران و هنرمندان فعـال در عرصه‌های فرهنگی دیگر مانند شعر و ادبیات، جوانـانی بـه عرصـهٔ سـینما وارد شـدند کـه عیش‌ونوش و تفریح کاذب تصویرشده در فیلم‌فارسی و بی‌دغدغـه‌بودن آن را بـه بـاد انتقـاد

1. Jean Duvignaad
2. Ann Ardis
3. Dominic Strinati
4. Kamran Talattof

گرفته، و در واکنش به رویکرد سینمای غالب، به سینمای انتقادی روی آوردند. مضمون اساسی و کلی بیشتر فیلم‌های موج نو، همچون دیگر آثار هنری انتقادی آن دوران، بومی‌گرایی و در موارد افراطی‌تر، تجددستیزی بود (حبیبی، فرهمندیان، پورمحمدرضا، و شکوهی، ۱۳۹۴، ۵۳). این انتقادها متوجه اقدامات و روند مدرنیزاسیون حکومت پهلوی به‌خصوص محمدرضاشاه بود چراکه وی به‌زعم این هنرمندان و روشنفکران، با تخریب ارزش‌های اصیل ایرانی و اسلامی، سعی در جایگزین‌کردن ارزش‌های مادی و مصرف‌گرایانهٔ غربی داشت؛ گرچه تمرکز و بررسی عمیق‌تر این مقوله نشان می‌دهد که مشکل این هنرمندان نه صرفاً با مدرنیزاسیون تحمیلی و پرایراد حکومت پهلوی در ایران بلکه با مفهوم مدرنیته در کل است. به‌هرحال، آنچه جالب توجه است این است که حتی چنین سینمای دغدغه‌مندی هم توجهی به مقولهٔ جنسیت ندارد (تلطف، ۲۰۱۱، ۱۰۶) و با حفظ نگاه مردسالارانه، زن جدید و مدرن را نمادی از موضوع انتقادی‌اش قرار می‌دهد.

تاریخچهٔ ظهور «زن جدید» در ایران را می‌توان به دوران پهلوی، به‌خصوص حکومت محمدرضاشاه نسبت داد. در این دوران و در راستای طرح مدرنیزاسیون، آزادی‌ها و حقوق جدیدی به زنان (همان‌طور که خواهیم گفت، به شکل پرایراد و ناقص) اعطا گردید که پس از چندین قرن امکان درس‌خواندن، حق رأی، فعالیت و کسب‌وکار و امکان حضور در سطح شهر را برای زنان فراهم می‌کرد. از برخی جهات، تغییر اوضاع زنان، به نماد اصلی طرح مدرنیزاسیون پهلوی دوم تبدیل شد (همان، ۵۰-۴۹). این مقاله با تمرکز بر نحوهٔ بازنمایی زن جدید در سینمای موج نوی پیشاانقلاب ایران، می‌کوشد این نکته را آشکار سازد که چگونه در این آثار، زن جدید به‌عنوان نمود تجربهٔ مدرنیته (به‌خصوص مدرنیتهٔ شهری) با فریبایی و مادی‌گرایی سطحی کلان‌شهر مدرن هم‌ارز در نظر گرفته می‌شود، و از سوی سینماگران موج نو نکوهش و تقبیح می‌شود. از سوی دیگر، این مقاله با بهره‌گیری از آرای برخی از نظریه‌پردازان مشهور دربارهٔ مفهوم مدرنیته، این بحث را مطرح می‌کند که این دیدگاه نکوهش‌گرانه در آثار سینماگران موج نو نسبت به ظهور زنانگی جدید در ایران، در نگاه مردسالارانهٔ سنتی جامعه ریشه دارد. مقاله به روش توصیفی ـتحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای نوشته شده است و برای تحکیم استدلال خود به مطالعهٔ دو نمونهٔ موردی

از سینمای موج نوی پیش از انقلاب می‌پردازد. تحلیل این فیلم‌ها به روش پساساختارگرایانه است. در این تحلیل، به شیوهٔ ساختارگرایانه، نشانه‌های بصری و روایی فیلم کشف و معنای آن‌ها براساس زبان سینمایی استخراج می‌شود (متز[1]، ۱۹۷۴). سپس در حوزهٔ پساساختارگرا، این معانی با توجه به روابط اجتماعی و سیاسی که اثر زادهٔ آن است ساختارشکنی می‌شود و دلالت‌های قدرت‌طلب اثر آشکار می‌شود (کهون، ۱۳۹۹، ۳۶). مبنای نظری‌ای که ساختارشکنی براساس آن شکل می‌گیرد، برگرفته از نظریه‌های لورا مالوی[2] و باربارا منل[3] راجع‌به بازنمایی زنان در سینما است.

دو اثر شاخص از آثار سینمای موج نو به‌عنوان نمونه‌های موردی این پژوهش انتخاب شده‌اند: فیلم‌های آقای هالو (۱۳۴۹) ساختهٔ داریوش مهرجویی و بلوچ (۱۳۵۱) ساختهٔ مسعود کیمیایی. در هر دو فیلم انتخاب‌شده مضامین و دلالت‌های تجددستیزانه آشکارند. نقش مکمل در این فیلم‌ها زنی فریبا و افسونگر است که به‌نوعی مصداق زنانگی جدید است و قهرمان مرد فیلم را در دام وسوسه‌های خود انداخته و به‌مثابهٔ الگویی برای تجربهٔ مدرنیتهٔ مرد عمل می‌کند.

۲. مدرنیزاسیون ایران و معضل جنسیت

شارل بودلر[4] تجربهٔ مدرنیته را تجربهٔ فرّار و زودگذر زندگی در یک کلان‌شهر معرفی می‌کند؛ تجربه‌ای که به شکل رابطهٔ خاصی با زمان، مملو از گسستگی تاریخی، گسستگی زمانی و پذیرابودن نسبت به تازگی آینده متبلور می‌شود (بودلر، ۱۹۹۵، ۱۳) . آنچه در این تعریف بودلر از مدرنیته مهم است، حس گسستگی زمانی به دلیل ناپایداربودن جهان و ناب‌بودن زمان حال است. از منظری دیگر، کارل مارکس[5] از این حالتِ تغییر دائمی با عبارت «هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود» یاد می‌کند (برمن[6]، ۱۳۹۷،

1. Christian Metz
2. Laura Mulvey
3. Barbara Mennel
4. Charles Baudelaire
5. Karl Marx
6. Marshall Berman

۱۴). پس با توجه به دیدگاه بودلر و مارکس، می‌توان بحث کرد که تغییر و تحول، کلید اساسی درک مدرنیته است.

مدرنیزاسیون در غرب گرچه یک فرایند تاریخی طبیعی است، اما در جوامع غیرغربی، در مواجهه با تمدن‌های غربی اخذ می‌شود. درواقع، مدرنیزاسیون در این جوامع، نه یک فرایند بلکه طرحی است که آغاز می‌شود (کاوند، خواجه‌سروی، و صمیم، ۱۳۹۵، ۱۳۶-۱۳۷). فرایند مدرنیزاسیون نظام‌مند در ایران با سلطنت رضاشاه پهلوی آغاز شد و در دوران حکومت محمدرضاشاه و از حوالی دهۀ چهل، در سطح صنعتی، اقتصادی و شهری با برنامه‌هایی چون طرح جامع تهران، مدون و سازمان‌دهی شد (اجلالی، ۱۳۹۵، ۴۲). همچنین، حکومت توجهی ویژه به مدرنیزاسیون فرهنگی داشت. برنامۀ فرهنگی‌ای که شخص شاه در نظر داشت، از دو عنصر کمابیش متضاد تشکیل می‌شد؛ از یک سو، احیای فرهنگ کهن ایرانی و بزرگ‌نمایی گذشتۀ تاریخی این سرزمین و معرفی آن به‌عنوان فرهنگ منحصربه‌فرد ایرانی، و از سوی دیگر، ترویج مظاهر و سبک زندگی و فرهنگ غربی (علم، ۱۳۹۴، ج۲، ۷۰۷). شاه در نظر داشت که با الگوبرداری از مدرنیزاسیون غربی، موفقیت و پیشرفت به‌دست‌آمده در کشورهای اروپایی و امریکایی را در ایران تکرار کند غافل از اینکه مدرنیزاسیون غربی حاصل قرن‌ها تغییر و تحول، آزمون و خطا و حل تناقضات موجود در بطن تفکر مدرن و شیوه‌های مدرنیزاسیون بود. به همین سبب، ورود فرهنگ غربی بدون مقدمه‌چینی و آموزش لازم، و به‌صورت دستوری و آمرانه از بالا، منجر به ایجاد مغاک‌های فرهنگی و هویتی در جامعۀ ایرانی و به‌خصوص کلان‌شهرها، که مراکز تجلی مدرنیته بودند، گردید و عقب‌ماندگی در کلان‌شهرهایی چون تهران روزبه‌روز بیشتر می‌شد. البته این عقب‌ماندگی، نه از نوع شهرهای سنتی، بلکه شبیه آنچه مارشال برمن در کتاب تجربۀ مدرنیته، از آن با عنوان «مدرنیسم توسعه‌نیافتگی» یاد می‌کند، بود. مدرنیسمی که به‌واقع رخ نمی‌داد و فقط پوسته‌ای از آن برای پیشبرد مقاصد سیاسی و تبلیغاتی وجود داشت (برمن، ۱۳۹۷، ۲۶۰-۲۵۹). کلان‌شهرهای ایران، به‌خصوص تهران در زمان پهلوی دوم، به‌رغم تلاش‌ها و برنامه‌های موجود، مصداق مدرنیزاسیونی بودند که به تعبیر برمن رخ نمی‌داد.

پویش مدرنیزاسیون پهلوی در عمل شکست‌خورده یا نیمه‌کاره ماند. از جملهٔ این طرح‌های نیمه‌کاره، می‌شود به طرح حقوق زنان اشاره کرد. محمدرضا پهلوی اقداماتی تدارک دید که در اثر آن‌ها مشارکت زنان در امور اجتماعی و فعالیت‌های خارج از خانه افزایش می‌یافت. به‌این‌ترتیب، زنان اختیار بیشتری در زمینهٔ ازدواج و مسائل اقتصادی و فرهنگی کسب کردند، اما این اقدامات همچون دیگر حوزه‌های مدرنیزاسیون، حالت آمرانه و تحمیلی داشتند. اقدامات جنسیتی محمدرضاشاه بی‌شباهت به برنامهٔ کشف حجاب اجباری پدرش نبود. ظهور آزادی‌های جنسیتی، بی‌برنامه و بدون آموزش‌های مقدماتی صورت گرفت. درنتیجه، ناگهان فیلم‌ها، تبلیغات و کالاهایی که در نظر ایران قبح‌آمیز می‌نمود، در سپهرهای عمومی کلان‌شهرهای مدرن به نمایش درآمدند (تلطف، ۲۰۱۱، ۸۶) و این ظهور ناگهانی با چالش‌ها و تنش‌های اجتماعی شدیدی در جامعهٔ سنتی ایرانی توأمان بود.

ارائهٔ تعریف مدرنیته از منظری دیگر برای پیشبرد و آشکارسازی این بحث سودمند خواهد بود. یورگن هابرماس[1] در گفتار فلسفی مدرن[2]، تعریف مدرنیته را مجموعه مسائلی دربارهٔ زمان در جامعهٔ غربی در نظر می‌گیرد. مسائلی که به شکل طبیعی از دل عصر روشنگری اروپا زاده شده‌اند و به تعبیر هگل حول شکل‌گیری سوژه، خودآگاهی وی و متعاقباً آزادی فرد و گسیختن او از بند هر نوع پایگاه اعمال قدرت، چه سنتی و چه طبیعی قرار دارند. براساس نظریهٔ فوکویاما[3]، از دیگر پژوهشگران حوزهٔ مدرنیته، انسان مدرنِ هگلی، برآمده از شرایط انضمامی، تاریخی و اجتماعی خویش است. به همین سبب، هگل اولین فیلسوفی محسوب می‌شود که به زبان علوم اجتماعی و مدرن سخن گفته است (رحمانی‌زاده دهکردی، ۱۳۹۵، ۱۵۷). به‌این‌ترتیب، سوژه مایل و قادر است متناسب با گفت‌وگوهایی که با جامعه برقرار می‌کند، اقدام به هنجارسازی کند و هابرماس این امر را از بزرگ‌ترین دستاوردهای مدرنیته می‌داند (هابرماس، ۱۹۹۰، ۱۸-۲). شکل‌گیری سوژهٔ

1. Jurgen Habermas
2. Philosophical discourse of modernity
3. Francis Fokyama

مستقل زنانه و به عبارت دیگر، «زن جدید» در غرب، و با چند دهه تـأخیر در ایـران هـم از دستاوردهای همین عصر و تحولات آن است.

هابرماس روشنگری و فرزند آن مدرنیتـه را طرحـی ناتمـام و درحـال تکـوین و تکامـل می‌داند (کالهون[1]، ۲۰۱۲، ۳۵۱) و نسبت به اجرای ناقص یا پرایراد آن، چه در جوامع غربی و چه در جوامع جهان سوم، آگاه است و راه حل تناقضات و مشکلات فراینـد مدرنیزاسـیون را در گفت‌وگوگرایی و حل درون ماندگار[2] معرفی می‌کند. درواقع، او خواستار این است که منتقدان از تفاوت مدرنیته (شرایطی تـاریخی، فرهنگـی و فلسـفی) و مدرنیزاسـیون (سـویهٔ عملی و اجرایی مدرنیته در جوامع) آگاه باشند و به منتقدان و روشنفکرانی که مدرنیته را بـه کلی طرد کرده و به دنبال عبور از آن یا بازگشت به گذشته هستند هشدار می‌دهد که بـا ایـن رویکرد و جنگ با یک روند تاریخی و طبیعی (که اتفاقاً پتانسیل مفید خـود را بارهـا بـه مـا نشان داده) نیروهای انتقادی خود را تلف کرده و فرصت بهبود و اصـلاح مدرنیزاسـیون را از دست می‌دهند (هابرماس، ۱۹۹۰). از همین منظر و با وام‌گیری از دیدگاه هابرماس دربـارهٔ مدرنیته، می‌توان این بحث را مطـرح کـرد کـه واکـنش روشـنفکران و هنرمنـدان ایرانـی در مواجهـه بـا مدرنیزاسـیون آمرانـه و شکسـت‌خوردهٔ پهلـوی در ایـران نیـز از جـنس همـین رویگردانی و طرد کلی مدرنیته است. به‌این‌ترتیب، بازگشت به ارزش‌هـای اصـیل گذشـته، تبدیل به گفتمان اصلی روشنفکران و هنرمندان می‌شود و اقدامات شاه ازجمله فعالیت‌های او در راستای حقوق زنان، مصداق غربی‌شدن ایران و زدودن ارزش‌های اصیل ایرانی و زوال خانوادهٔ ایرانی لحاظ می‌شود. برای بیشتر ایشان، زن جدید و مدرن، مصـداق غرب‌زدگـی و زوال فرهنگ ایرانی است و بایستی با آن مقابله شود. اما همان‌طور که در ادامـهٔ بحـث و در بخش تحلیل نمونه‌های موردی نشان داده خواهد شـد، ایـن تمـام مـاجرا نیسـت و واکـنش روشنفکران و هنرمندان، حامـل سـنت‌های مردسـالارانه و ناشـی از تـرس آن‌هـا از تبعـات مدرنیته بود که به شکل مخالفت و جبهه‌گرفتن در برابر یکی از مهم‌ترین نمودهای مدرنیته، یعنی ظهور و قدرت‌گرفتن زنانگی جدید بروز می‌یابد.

1. Craig Calhoun
2. immanent critique

برای تحلیل عمیق‌تر این موضوع لازم است مختصری به معضلات زندگی مدرن شهری اشاره کرد. مارکس بیان می‌کند: «بورژوازی تمامی وقار و شرف شخصی را دارای ارزش مبادله ساخت و به جای تمامی آزادی‌هایی که آدمی برایش جنگیده‌اند، یک آزادی فاقد اساس گذاشت، تجارت آزاد» (برمن، ۱۳۹۷، ۱۴). می‌توان استنباط کرد چنین وضعیتی، منجر به چه معضلات هویتی در جامعهٔ ایران، جامعه‌ای که براساس اسطوره‌هایی چون اخلاقیات، معنویات و پهلوانی‌گری بنا شده، به وجود می‌آورد. مشکل دیگری از پس این زیست شهری نیز سربرمی‌آورد و آن ازدست‌دادن کنترل و انسجام و پیوستگی هویتی سابق است. جامعه‌شناس بزرگ مدرنیته، گئورگ زیمل[1] از دگردیسی بنیادین در تجربهٔ ادراکی به دلیل ظهور شهرهای مدرن یاد می‌کند (فکوهی، ۱۳۹۰، ۱۷۷). در چنین شرایطی مرد کنترل و تسلطی که سابقاً بر زندگی و محیط پیرامونش داشته را از دست می‌دهد. او در گیرودار جذبه‌های بی‌شمار و مشقات روابط پیچیدهٔ مالی شهر به دام افتاده و دیگر سلطه‌ای بر شرایط ندارد. یکی از موضوعاتی که مرد شهری کنترل تمام‌عیار گذشته‌اش نسبت به او را از دست داده، زن است. زن جدید آزادانه در شهر می‌خرامد و مرد که سابقهٔ نگاه کالایی به زن را دارد، همچون بسیاری از کالاهای فریبای شهری نمی‌تواند او را به چنگ آورد. همین موضوع دلیلی است بر نمایش خصم‌آمیز و کینه‌آلود زن جدید در هنر ایران ازجمله سینما. خشم مردان از این آزادی و هویت مستقل زنانه، و ناتوانی از تسلط و کنترل بر آن، در آثار روشنفکران و هنرمندان به تمایلات بومی‌گرایانه و فعالیت سیاسی آن‌ها علیه مدرنیزاسیون شاه فرافکنی می‌شود.

نکتهٔ جالب و کنایی این اعتراضات این است که از آنجا که گریز از مدرنیته امکان‌پذیر نیست، حتی منتقدان ضد مدرنیته هم، خودآگاه یا ناخودآگاه، نفس اعتراض‌مندی‌شان امری مدرن است. هابرماس با توجه به آرای هگل استنباط می‌کند که پس از دوران روشنگری، هر بحث و گفتمانی به‌ناچار ذیل خردگرایی مدرنیته جای می‌گیرد و نمی‌تواند کاملاً مستقل از آن باشد به‌طوری‌که حتی بحث ایمان و جانب‌داری از سنت هم در حوزهٔ

1. Georg Simmel

عقل و خرد مدرن قرار می‌گیرد (هابرماس، ۱۹۹۰، ۲۷-۲۵). پس این منتقدان اصل مدرنیته، بی‌آنکه خود آگاه باشند، با خودآگاهی‌ای که مدرنیته به آن‌ها عرضه داشته بود به جنگ با آن می‌روند. به‌این‌ترتیب می‌توان استدلال کرد که پویش رجعت به گذشته در دوران پهلوی، پدیده‌ای مدرن بود و مردانی هم که در جست‌وجوی بازگرداندن غیرت و زنده نگه داشتن مفهوم خانواده هستند، مردان جدید ایرانی‌اند که زادهٔ مدرنیته‌اند و نه همان مردان سنتی گذشته، آنچنان که خود احتمالاً می‌پنداشتند. شاهد این ادعا اینکه روشنفکران و هنرمندان مورد بحث این مقاله هم از زبان کاملاً مدرن سینمایی برای بیان عقیدهٔ خود بهره می‌گیرند و چنانچه از تحلیل‌ها مشخص خواهد شد، این بیان عقاید حاصل نوعی خودآگاهی هنرمند از شرایط اجتماعی و سیاسی خود و جامعه است.

۲-۱. ظهور زن جدید در نتیجهٔ فرایند مدرنیزاسیون پهلوی در ایران

زن جدید از نتایج مدرنیته است و عموماً به‌عنوان «زن مستقل و آزاد» شناخته می‌شود (لی[1]، ۲۰۰۵، ۱۳۴). در جوامع مدرن و جهان کالاهای جذاب، فریبا، مصرفی و سرگرم‌کننده‌اش، «او (زن جدید) شخصیتی مهم و کلیدی در افق امیال مردان است و ناگزیر به نماد این امیال بدل می‌شود» (شیه[2]، ۲۰۰۱، ۳۰۱). نگاه سنتیِ مردسالارانه و کالاواره از زن در تمام این تعریف‌ها از زن جدید دیده می‌شود. جامعهٔ مردسالار، زن جدید را یک پدیدهٔ کلان‌شهری می‌داند که تبلور غایی ظواهر سطحی و پوشالی زندگی مدرن است: پیچیده و وهم‌آلود و درعین‌حال شوم و خطرناک که سوژه‌های مذکر ساده و ناآگاه را به دام وسوسه‌های خود، و در نتیجه به تباهی می‌کشاند. به‌این‌ترتیب، چهرهٔ زن جدید هم‌راستا با زن مرگبار[3] غربی می‌شود که هم ابژهٔ فانتزی‌های مردانه است و هم حامل قدرتی است که سلطه و اختیار مردانه را به چالش می‌کشاند (برونفن[4]، ۲۰۰۴، ۱۱۳). به‌زعم استیونز[5]، زن جدید تبلوری از جدال مرد با امر مدرن، فضای شهر و فریبایی آن می‌شود و

1. Vivian Lee
2. Shu-Me Shih
3. Femme Fatale
4. Elisabeth Bronfen
5. Sarah Stevens

عقاید متضاد در مورد جذابیت زنانگی جدید از یک طرف و مذموم‌بودن آن از طرف دیگر، موازی با عقاید و احساسات متضاد نسبت به خودِ مدرنیته‌ای است که هم جذابیت‌های انکارناپذیری ارائه می‌دهد و هم خطر ازهم‌گسیختگی و بیگانگی را در سوژهٔ مفتونِ جذابیت‌ها می‌پروراند (استیونز، ۲۰۰۳، ۸۳-۸۲).

در جوامعی چون ایران پیش از انقلاب که مدرنیزاسیون همچون امری وارداتی و به‌صورت آمرانه اعمال می‌شد، زن جدیدی که آراسته به لباس‌های مد روز به تنهایی در خیابان‌ها و فضاهای شهر مدرن می‌خرامید، از این ظرفیت برخوردار بود که ارزش‌های تثبیت‌شدهٔ فرهنگ مردسالارانه را تهدید کند و اقتدار سنتی مردانه را به چالش بکشد. در دیدگاه مردانِ چنین جامعه‌ای، تصویر زن جدید نشانی از زوال فرهنگ اصیل جامعه‌ای است که فرهنگ غربی بدان وارد شده است. فرهنگی که عامل ازبین‌رفتن زنانگیِ مادرانه، مطیع و ایثارگر سنتی شناخته می‌شود. ایشان در بحث‌هایشان به فیلم‌ها، تبلیغات و عکس‌هایی اشاره می‌کردند که برای جذب مخاطب از تصاویر برهنه و نیمه‌برهنهٔ زنان استفاده می‌کردند و این کار را به‌مثابهٔ ترویج بی‌اخلاقی و اشاعهٔ سبک زندگی امریکایی یا به تعبیری امریکانیزاسیون ایران مطرح می‌کردند (تلطف، ۲۰۱۱، ۲۴)؛ اما تحلیل‌ها و مطالعات مربوط به امور جنسیتی در دوران پیش از انقلاب ایران کماکان به محدودبودن زنان، کالاوارگی و سلطهٔ فرهنگ مردسالارانه تأکید می‌کند و زن جدید ایرانی را همچون موجودی ناقص‌الخلقه که مانند تمام محاصل مدرنیسم توسعه‌نیافتگی، نه هست و نه نیست نشان می‌دهد (همان، ۸۷). پس تقبیح زن جدید یک اقدام پیشگیرانهٔ ناشی از احساس خطر است. این موضوع کمابیش در تمام جوامع سنتی و مردسالار و مصادیق مدرنیسم توسعه‌نیافتگی صادق است. برای همین در مطالعات فمینیستی، چهرهٔ فریبنده‌ای که به زن جدید منسوب می‌شود، بیش از آنکه امری واقعی باشد، اسطوره‌ای برساخته و پرداخته‌شده از سوی مردان است (بوهان[1]، ۲۰۱۲، ۷). ویویان لی در تحلیلش مبنی بر بازنمود زن جدید به‌مثابهٔ شهر مدرن در آثار هنری، چنین نتیجه می‌گیرد که شهر مدرن در آثار مؤلفان مرد، در چهرهٔ ضدقهرمان زنی متبلور می‌شود که موضوع نگاه خیرهٔ مؤلف/راوی مرد است.

1. Donna-MarrieBohan

به‌این‌ترتیب شهر و مدرنیته به‌عنوان موجودی حائز جنسیت مؤنث ساختهٔ ذهن مردان است (لی، ۲۰۰۵، ۱۴۲). پس زن جدید در عموم آثار خلق‌شدهٔ مردان، نشانهٔ تشویش‌ها، خطرات و توأمان، جذابیت‌های تجربهٔ مدرنیته قرار می‌گیرد که هم جذاب و وسوسه‌انگیز و هم ویرانگر و غیرقابل کنترل است (پیترسون[1]، ۲۰۰۱، ۳-۵). از منظری دیگر، می‌توان بحث کرد که در جوامعی چون ایران پیش از انقلاب، چین و کشورهای امریکای جنوبی، زن جدید به‌مثابهٔ مصداق «دیگری» تهدیدآمیز زندگی مدرن نیز عمل می‌کند. «دیگری» پررنگ برای جوامع جهان سوم، نیروهای امپریالیستی هستند که به سرزمین آن‌ها آمده و منابع و فرهنگ ایشان را غارت کرده‌اند. این شکل از «دیگری» در بسیاری از آثار این جوامع به شکل زن جدیدی که گویا فرستادهٔ نیروهای امپریالیستی برای بلعیدن و کشیدن شیرهٔ زندگی اصیل مردان آن جامعه است، بازنمایی می‌شود (لی، ۲۰۰۵، ۱۳۴-۱۳۳).

۲-۲. نمایش زن جدید در سینمای موج نوی ایران

تبلور زن جدید (معمولاً به شکل زن فریبا) به‌مثابهٔ امر مدرن (به‌خصوص تجربهٔ مدرن شهری) در آثار هنری و سینمایی سابقه‌ای طولانی دارد. باربارا منل[2] با بررسی سه دورهٔ مهم سینمای شهری یعنی سینمای وایمار، سینمای نوآر و سینمای موج نوی فرانسه نتیجه می‌گیرد: «... مقولهٔ جنسیت هر سه برههٔ سینمایی را از طریق فرافکنی زنانگی خطرناک و جنسیت‌زده به فضاهای عمومی شهر، تحت تأثیر قرار می‌دهد. پرسه‌زنِ [زن] خیابانی سینمای وایمار در شمایل زن افسونگر فیلم نوآر تجسم می‌یابد و در قالب زن به‌مثابهٔ ابژهٔ غیرقابل اعتماد هوس در سینمای موج نوی فرانسه به حیات خود ادامه می‌دهد. چنین شمایلی از زنانگی با شخصیت‌های مردی همراه است که... از سوی زن شهری خطرناک و واجد جاذبه اغوا می‌گردند؛ این همان زنی است که با شهرهای مورد بحث عجین و مترادف است» (منل، ۱۳۹۶، ۳۷). دراین‌میان، بررسی سینمای خیابانی وایمار برای روشن‌شدن مقصود کمک می‌کند چراکه در این سینما زن جدید شهری عملاً با تکنیک‌های سینمایی مثل دابل اکسپوژر و مونتاژ، هم‌ارز شهر برلین مدرن قرار می‌گیرد (مثلاً در فیلم خیابان

2. VibekeRutzoe Petersen
1. Barbara Mennel

(۱۹۲۳) اثر کارل گرونه[1]. از منظری می‌توان این بحث را مطرح کرد که هنرمندان و سینماگران دورهٔ وایمار نیز همچون روشنفکران و هنرمندان ایرانی، رسانه‌ها و مدرنیزاسیون امریکایی را عامل زوال فرهنگ اصیل آریایی و انحراف جوانان و زنان خود می‌دانستند که فریفتهٔ تصاویر پرزرق‌وبرق و جذاب ستارگان امریکایی، به رؤیاپردازی و تقلید از آنان اقدام می‌کردند (دولینگ[2]، ۲۰۰۳، ۸۷). ازهمین‌رو، بازنمایی جنسیت‌مند شهر و مدرنیته در آثار ایشان صرفاً رویکردی زیبایی‌شناسانه نیست، بلکه حائز دلالت‌های سیاسی است. زن جدید تبلور امریکانیزاسیونی است که دارای جنبه‌های شیطانی، اغواگر و خشن است و اصالت، اخلاقیات و ارزش‌های انسانی اصیل را به تباهی می‌کشاند (پترو[3]، ۱۹۹۷، ۴۲-۴۱). ماری آن دوان[4] بازنمایی زن افسونگر که معمولاً با تنبیه این شخصیت همراه است را «صیانت از مردانگی تهدیدشدهٔ سوژه و الگویی از بیم و هراس مردان نسبت به مقولهٔ فمینیسم»، مقوله‌ای که مدرن محسوب می‌شود، می‌داند (دوان، ۱۹۹۱، ۳-۲).

خط روایی رایج در فیلم‌های ایرانی پیش از انقلاب که زن جدید در آن ظاهر می‌شود، در دو گونهٔ فیلم‌فارسی و موج نو از تفاوت‌های آشکاری برخوردار است، اما نتیجه‌گیری و نکتهٔ اخلاقی هر دوی آن‌ها یکسان است. این دو گونهٔ سینمایی، از ابزارها و روش‌های متفاوتی برای نشان‌دادن مقاصد خود بهره می‌برند اما تحلیلِ تفسیری آثار هر دو گونه، به شباهت‌های متعددی در دلالت‌های این فیلم‌ها می‌انجامد. نمونه‌هایی از این شباهت‌ها به لحاظ نحوهٔ بازنمایی مدرنیتهٔ شهر تهران در مقالهٔ «تخیل تهران، مطالعهٔ منظر ذهنی شهر در سینمای دههٔ چهل و پنجاه ایران» (راودراد و محمودی، ۱۳۹۴) و کتاب دگرگونی اجتماعی و فیلم‌های سینمایی در ایران (اجلالی، ۱۳۹۵) بررسی شده‌اند. درواقع، می‌توان ادعا کرد که تفاوت آثار فیلم‌فارسی و موج نو، فقط در شکل آن‌ها (لحن سبک فیلم‌فارسی در برابر لحن جدی و تلخ موج نو، شخصیت‌پردازی تک‌بعدی فیلم‌فارسی دربرابر شخصیت‌پردازی عمیق‌تر موج نو، بیان ساده‌لوحانه و عامه‌پسند فیلم‌فارسی در برابر بیان

1. Karl Grune
2. Irene Dölling
3. Patrice Petro
4. M. A. Doane

تغزلی و واقع‌گرایانهٔ موج نو) است وگرنه جهان‌بینی سازندگان آن‌ها و اهداف اجتماعی ناخودآگاه این آثار شباهت‌های مهمی با یکدیگر دارند. در آثار فیلم‌فارسی زن جدید معمولاً در قالب زنی فریبا که در محیط کاباره مشغول به رقاصی است تصویر می‌شود. او کاملاً از محیط خانه جدا افتاده و مظهر جذابیت سطحی و ظاهری مدرنیته و پوچی و خطر باطنی آن است. کنش داستانی فیلم از جایی شکل می‌گیرد که قهرمان مرد که معمولاً فردی تهی‌دست، غیور و جوانمرد است عاشق این زن شده و تلاش می‌کند تا او را از تباهی نجات دهد (تلطف، ۲۰۱۱، ۹۵). با وجود صحنه‌های رقص که به‌وضوح فقط کارکرد اروتیک دارند، این فیلم‌ها عملکردی دوگانه یا به عبارتی از استاندارد دوگانه رنج می‌برند. با استفاده از دیدگاه لورا مالوی در مقالهٔ تاریخ‌سازش، «لذت بصری و سینمای روایی»، وجود این دوگانگی استاندارد را می‌توان توجیه کرد. به‌زعم وی قهرمان مرد فیلم نمایندهٔ مخاطب مرد محسوب می‌شود و به نوعی نگاه و تجربهٔ او، جای نگاه و تجربهٔ مخاطب را می‌گیرد. قهرمان مرد به دو شکل عامل لذت مخاطب می‌شود. یکی نگاه خیره‌اش به ابژهٔ زنانه و دیگری مخاطرات و اعمال قهرمانانهٔ او به جانشینی از مخاطب مردی که امن و امان پشت پردهٔ نقره‌ای نشسته است. کار در اینجا تمام نمی‌شود چراکه سینما در قالب همین مخاطرات قهرمان مرد، یادآور ترس مخاطب مرد از اختگی است.

فیلم با تنبیه و سرجای خود نشاندن شخصیت زنی که مخصوصاً با اقدامات خطرناکش نماد اختگی قرار گرفته است یا با نگاه بت‌واره[1] به او، درنهایت این ترس را برطرف کرده و قدرت قهرمان مرد و از طریق او قدرت و جایگاه برتر مخاطب مرد را تثبیت می‌کند (مالوی، ۱۳۸۲، ۸۹-۸۷). اما نمایش زن جدید در آثار سینمایی موج نو پیچیده‌تر از الگوی فیلم‌فارسی است. فیلم‌های موج نو (مثلاً دو نمونهٔ موردی انتخاب‌شده در این مقاله یعنی آقای هالو و بلوچ) از دیالکتیک مذکور بهره می‌گیرند و در انتقادشان دربارهٔ مدرنیزاسیون ایران و مدرنیته در کل، زن جدید را نمادی از مدرنیته و خصوصاً مدرنیتهٔ شهری قرار داده و به تقبیح او می‌پردازند. این آثار زنانگی جدید را هم‌ارز جاذبه‌های سطحی، فریبا و خطرناک شهر مدرن قرار داده و او را به سطح یک کالای وسوسه‌برانگیز

1. Fetishist

شهری تقلیل می‌دهند. جالب آن است که در هر دوی این گونه‌ها، شخصیت زن جدید از انفعال شدیدی رنج می‌برد و اگر قهرمان مرد نباشد، زن از شانسی برای رهایی و نجات‌یافتن برخوردار نیست (اجلالی، ۱۳۹۵، ۲۲۲). درواقع، توانایی و آزادی زن جدید به فریبکاری، مصرف‌گرایی و خرابکاری او تقلیل داده می‌شود و اگر اقدام جدی هم انجام دهد، معمولاً احمقانه و اشتباه است.

۳-۱. *آقای هالو*

آقای هالو، سومین فیلم بلند داریوش مهرجویی، داستان مرد کارمند روستایی صاف و ساده‌ای است که عازم تهران می‌شود تا همسری اختیار کند، و از آنجا که با مهارت‌های زندگی در روابط پیچیدهٔ شهری آشنا نیست، مورد سوءاستفادهٔ اهالی شهر قرار می‌گیرد. آقای هالو نماد روستاییان ساده‌دلی است که آلوده به روابط مادی و پوچ شهری نشده‌اند. او به فرهنگ و ادب ایرانی علاقه‌مند و پاسدار ارزش‌های اصیل ایرانی است؛ ارزش‌هایی که دیگر در شهر مدرن جایی ندارند. او از روستاییان دههٔ چهل و پنجاه است که تحت تأثیر وسوسه‌های شهر مدرن، روستایش را ترک کرده و عازم تهران می‌شود. این مسئله در این مقطع پدیده‌ای اجتماعی محسوب می‌شد. در زمان وقوع انقلاب اسلامی، حدود سه میلیون جمعیت مهاجر در تهران ساکن بودند (فوران[1]، ۱۳۷۷، ۵۰۰-۵۰۴). هم‌راستا با این پدیده، موجی از فیلم‌ها با مضمون اخطار به روستاییان نسبت به مخاطرات شهر و دعوت از آن‌ها به ادامهٔ زندگی در قالب زندگی سنتی روستایی ساخته شدند (اجلالی، ۱۳۹۵، ۲۸۷). آقای هالو از نوع همین فیلم‌هاست.

در ابتدا محیط روستا ترسیم می‌شود، و هالو بعد از خداحافظی با خانواده‌اش، به منظور یافتن همسری مناسب شأن خود، رهسپار شهر می‌شود. مهرجویی سفر هالو از روستا به شهر را به‌مثابهٔ گذار از جهان آرام سنتی به سوی جهان پرهیاهو و آشوبناک مدرن نمایش می‌دهد. هالو از همان لحظه‌های ابتدایی ورود به شهر به دام جذابیت‌های شهر مدرن و همچنین مخاطرات آن می‌افتد. مهرجویی با هوشمندی بر جلوه‌گری تصاویر جنسیت‌مند شهر مدرن در برابر دیدگان آقای هالو از همان بدو ورودش به تهران تأکید دارد، و

1. John Foran

وسوسه‌شدن او در مواجهه با افسونِ جنسیت‌مندِ شهری را در قالب یک رؤیا به نمایش می‌گذارد. هالو پس از ورود به تهران درحالی‌که در شهر پرسه می‌زند، همان‌طور که شیفتهٔ جلوه‌های پیشرفت صنعتی و معمارانهٔ شهر می‌شود، مسحور تصاویر زنان مدرن به نمایش گذاشته شده در سطح شهر نیز می‌گردد. درحالی‌که در خیابان حرکت می‌کند، به عکس‌هایی از زنان جدید در ویترین فروشگاه‌ها، دکه‌های روزنامه‌فروشی‌ها و سردر سالن‌های تئاتر خیره می‌شود. او اولین شبش در تهران را پس از پرسه‌زنی در فضای شهری و مواجهه با جلوه‌های فریبنده و زنانهٔ شهری، در هتل سپری می‌کند. در ابتدای شب، هالو را در حالی می‌بینیم که در تراس اتاق هتل که مشرف به خیابانی شلوغ و پرهیاهو است، بر روی صندلی‌ای نشسته و مشغول برق‌انداختن کفش‌هایش است. بااین‌حال، در پس‌زمینهٔ تصویر، بازی نورهای نئونی و جلوه‌های درخشندهٔ شهر مدرن است که جلوه‌گری می‌کند. بازی این نورها در فضای داخلی اتاق هالو نیز موجب تاریک و روشن‌شدن فضا می‌شود. این صحنه را می‌توان از یک طرف نمایانگر قدرت اغواگرانهٔ شهر مدرن در نظر گرفت، و از سوی دیگر دلالتی به ازبین‌رفتن مرزهای میان فضاهای داخلی و خارجی در شهر مدرن. به نظر می‌رسد که آشوب شهری به فضای درونی اتاق هالو سرایت می‌کند و اتاق را از شور و هیجان می‌آکند. دقیقاً بعد از همین صحنه است که مهرجویی نخستین فانتزی آقای هالو را به نمایش می‌گذارد. هالو پس از مطالعهٔ کتابی، به هنگام خواب شبانه چراغ‌های اتاق هتل را خاموش می‌کند. ناگهان مجدداً بازی نورهای شهری در قالب روشن و خاموش‌شدن فضای اتاق نمایش داده می‌شود. سپس فیگور زن فریبندهٔ مدرنی با ظاهری غربی در اتاق هتل در برابر دیدگان آقای هالو ظاهر می‌شود. از منظری می‌توان این زن رؤیایی را تمثیل و جوهره‌ای از ظهور اغواگرانه و جنسیت‌مند شهر مدرن برای هالو در نظر گرفت. به تعبیر دیگر، مهرجویی این زن رؤیایی غربی را هم‌ارز مدرنیتهٔ شهر تهران قرار می‌دهد. او از دل شلوغی و نور و تحرک شهری زاده می‌شود.

در فیلم دیالکتیکی میان امر سنتی و مدرن، در قالب تقابل روستا و شهر با نمایندگی آقای هالو از روستا و مهری خانم از شهر شکل می‌گیرد و فیلم‌ساز نقدهایی که به جامعهٔ مدرن تهران دارد را در شخصیت مهری متبلور می‌سازد. برداشت آقای هالو از تهران شکل‌گرفته از

بازنمایی‌های رسانه‌ای از تهران است که در قالب فیلم‌ها و مجلات و... صورت گرفته است. در گفت‌وگویی آقای هالو برای نشان‌دادن آگاهی‌اش از زندگی شهری به مهری جواب می‌دهد: «در مجلات هم بعضی مطالب است که بنده مطالعه می‌کنم». اما آنچه ورای جذابیت ظاهری شهر، در عمل با آن مواجه می‌شود، پوچی، بی‌اخلاقی و خلأ عظیمی است که پشت این ظاهر فریبا پنهان شده است. پولی‌شدن روابط اجتماعی در ایران دهۀ چهل و پنجاه را می‌توان از ویژگی‌های مدرنیزاسیون آن دوران تلقی کرد. تهران در این دوره به شهری تبدیل شده بود که عواطف شهروندان را به قهقرا می‌راند چراکه برای بقا در جنگل بی‌انتها و مدرن تهران، روابط بایستی مبنای عقلانی داشته باشند. مردم بی‌تفاوت شده بودند و دغدغۀ پول، عواطف، ارزش‌ها و هویت آن‌ها را می‌بلعید (حبیبی و رضایی، ۱۳۹۲، ۱۱). میل و علاقۀ مهری به رابطه با آقای هالو هم در روابط مالی و مظاهر مادی خلاصه شده است. آنچه باعث آشنایی هالو و مهری می‌شود این است که هالو وسوسه می‌شود که لباس عروسی را بر تن مهری ببیند، و مهری ذوق‌زده از امتحان لباس زیبا با آقای هالو آشنا می‌شود. پس از شکل‌گیری آشنایی، انتظار مهری از آقای هالو در تمام برخوردها حالت مادی دارد. مهری در تمام اوقات مشغول غمزه‌گری است و فیلم‌ساز این فریبایی را با جذابیت شهر مدرن هم‌راستا می‌کند.

لحظاتی پیش از آنکه آقای هالو مهری را برای اولین بار ملاقات کند، او در حالی به تصویر کشیده می‌شود که مفتون تصویر زنان پشت ویترین فروشگاه‌هاست. او ابتدا در پشت ویترین فروشگاهی، به عکسی می‌نگرد که تصویر زنی را در حال تبلیغ یک وسیلۀ آرایشی نمایش می‌دهد. هالو، درحالی مفتون جذابیت تصویر کالا (و همچنین تصویر زن تبلیغ‌کنندۀ کالا) شده است که نمی‌داند خود کالا چیست و چه مصرفی دارد. سپس در فروشگاه بعدی (مکان ملاقاتش با مهری)، هالو ابتدا از پشت ویترین به مانکن زنانه‌ای که لباس عروسی به تن دارد نگاه می‌کند. در هر دو صحنه، جذابیت زنانه در پیوند با کالاها بازنمایی می‌شود و جنبۀ کالایی زنانگی مدرن مورد تأکید قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر، آقای هالو در این نماها مشغول عمل ویندوشاپینگ[1] (نگریستن به ویترین فروشگاه‌ها) است. والتر بنیامین[2] دیدزنی و

1. Window Shopping
2. Walter Benjamin

نگریستن به ویترین فروشگاه‌ها را از خصیصه‌های جذابیت‌های وسوسه‌انگیز شهری مطرح کرده است (بنیامین، ۱۹۹۹، ۵۳۹). فروش کالاها در جامعهٔ مصرف‌گرا، جایگاهی اساسی و مهم دارد. ویترین مغازه‌ها به شکل بزک‌کرده‌ای این کالاها را تبلیغ کرده و وسوسهٔ خرید را افزایش می‌دهند. به نظر می‌رسد که آقای هالو هم که شیفتهٔ جذابیت‌های شهری شده است، تن به این عمل می‌دهد که تقویت‌کنندهٔ میل خرید و مصرف است. به‌زعم تام گانینگ[1]، وسوسهٔ مصرف همیشه حالت فتیشیستی دارد (گانینگ، ۲۰۰۰، ۲۸۸-۲۸۵). فیلم‌ساز بر این واقعیت که کالاهای پشت ویترین تصویر زنان جذاب است صحه می‌گذارد. سپس وسوسهٔ خرید و موازی‌کردن ویندوشاپینگ آقای هالو با مواجههٔ او با مهری و تماشاکردن او هم‌راستا می‌شود. مهری همچون کالای جذاب و فریبایی از شهر مدرن معرفی می‌شود که شهر پس از ترغیب آقای هالو به خرید، او را سر راهش قرار می‌دهد. مهری هم‌راستا با جذابیت‌های سطحی شهری است و درواقع نمایندهٔ آن‌هاست. در ادامه نیز مهری همیشه با فریبایی آقای هالو را مفتون خود می‌کند. در این صحنه، مهرجویی مجدداً در غالب یک رؤیا، آرزوی آقای هالو برای به‌چنگ‌آوردن «زن جدید» را نمایش می‌دهد. بااین‌حال، در تفاوتی آشکار با فانتزی اول در اتاق هتل، در این فانتزی، نهاد خانواده برجسته می‌شود و هالو خود را در قامت دامادی می‌بیند که مهری را به‌عنوان عروس در کنار خود دارد.

جالب توجه است که مهری به‌عنوان زنی فریبنده که اتفاقاً روسپی نیز است، تصویرگری نمی‌شود بلکه او نماد زن جدید شهری است و زن جدیدبودن به نوعی مترادف با روسپی‌گری دانسته شده است. اطلاق این صفت به زن جدید که خواستار استقلال مالی و هویتی از مردان است، حتی در نشریه‌ها و آثار روشنفکرانهٔ این دوره رایج بوده است (تلطف، ۲۰۱۱، ۸۲). آقای هالو نیز از همین الگو پیروی کرده است. شاهد این ادعا این است که رابطهٔ دیالکتیکی بین امر سنتی به نمایندگی آقای هالو و امر مدرن به نمایندگی مهری در ساختار فیلم مشهود است. فیلم تا میانه‌های داستان لو نمی‌دهد که مهری روسپی است و پیش از آن، برداشت از مهری یک زن شهری است که مستقل، فریبا و مادی‌نگر، آزادانه در خیابان‌ها حرکت می‌کند و در قید و بند مردی نیست. حتی برداشت آقای هالو که نمایندهٔ مخاطب

1. Tom Gunning

است، تا انتهای فیلم این است که مهری صرفاً یک زن شهری و جدید است. او در همان صحنهٔ اتاق مهری به او می‌گوید که «بنده اطلاع دارم در تهران تفاوت می‌کند، دخترخانم‌ها معاشرتی هستند...». در این دیالوگ، فیلم‌ساز نشان می‌دهد که مهری برای آقای هالو و متعاقباً مخاطب، صرفاً یک زن جدید تهرانی است. همچنین هالو پس از آنکه از فریب مهری آگاه می‌شود، دیگر به اقامتش در تهران و جست‌وجوی همسر مناسب ادامه نمی‌دهد. مهری نماد همهٔ زنان جدید تهرانی برای اوست و تجربه‌ای که داشته کافی است. او ناتوان از نجات مهری و تبدیل او به زنی نجیب و سنتی، درسش را فراگرفته و برای نجات خود به روستا بازمی‌گردد. بااین‌حال، مهرجویی با هوشمندی، در انتهای فیلم و در صحنهٔ بازگشت هالو به روستا، آخرین فانتزی و رؤیای آقای هالو را نمایش می‌دهد که به همراه مهری به‌عنوان عروس در حال بازگشت به روستاست. به نظر می‌رسد، نمایش این رؤیا دلالتی بر این نکته است که از منظر فیلم‌ساز، شهر و جهان مدرن، فانتزی‌ها و اخلاقیاتش را بر ذهن و خیال آقای هالو به‌عنوان نمایندهٔ مردانگی سنتی حکاکی کرده است، و وی حتی بعد از بازگشت به روستا، دیگر نمی‌تواند همان هالوی آغاز فیلم باشد؛ و این استعاره‌ای از این نکته است که پس از مواجهه با مدرنیته و مظاهرش، رؤیای بازگشت به آرامش جهان سنتی ناممکن است.

جالب توجه است که رویکرد و استاندارد دوگانهٔ مورد بحث در بخش پیشین در آقای هالو هم دیده می‌شود. آقای هالو برخلاف فیلم‌فارسی، صحنه‌های برهنگی را مستقیماً و بی‌هدف نشان نمی‌دهد اما در طول فیلم، آقای هالو نگاهی خیره به پدیده‌های جذاب شهری مخصوصاً بانوان و مهری دارد. فیلم در بسیاری از صحنه‌ها، میزانسن را طوری می‌چیند که نگاه مخاطب هم‌راستا با نگاه خیرهٔ آقای هالو به پدیده‌های شهری ازجمله مهری باشد. بیشتر اوقات نگاه او به نمای نقطه‌نظر[1] برش می‌خورد که در زبان سینمایی باعث همذات‌پنداری مخاطب با صاحب نگاه می‌شود (ماسچلی[2]، ۱۹۶۵، ۲۳). فیلم‌ساز با تطهیر آقای هالو به‌عنوان فردی ساده که فریب جذابیت‌های شهری را خورده، نگاه خیرهٔ او را توجیه می‌کند.

1. POV
2. Joseph Mascelli

درنهایت باید اشاره کرد که انتقاد فیلم‌ساز نه از نحوهٔ مدرنیزاسیون تهران بلکـه از مفهـوم مدرنیته است. فیلم انتقاد سیاسی و مستقیمی به مدرنیزاسیون تهـران و مغاک‌هـای آن نـدارد بلکه تفاوت تهران و تهرانیان با روستا و روستاییان که نمادی از تقابل امر نو و مـدرن بـا امـر سنتی است نمایش داده می‌شود. داریوش مهرجویی چنین رویکردی را در فیلم‌های آتی‌اش همچون دایرهٔ مینا (۱۳۵۷) هم اتخاذ کرده است.

۳-۲. *بلوچ*

بلوچ اثر مسعود کیمیایی از مهم‌ترین فیلم‌سازان موج نوی سینمای ایران است که پیش از ساخت آن، فیلم‌های مهمی چون قیصر، رضـا موتـوری و داش آکـل را در کارنامـه دارد. بلوچ روایت‌گر انتقام مردی روستایی به نام بلوچ، از مردان شهری است که بـه همسـرش تعرض کرده‌اند. رابطهٔ دیالکتیکی که در بخش پیش ذکر شد در بلوچ نیـز قابـل مشـاهده است. بلوچ به‌عنوان مـرد روسـتایی نماینـدهٔ سـنت، فرهنـگ ایرانـی، غیـرت، پهلـوانی، مردانگی و نیک‌سیرتی، و فرنگیس بـه‌عنوان زن شـهری نماینـدهٔ مدرنیتـه، شـهر، غـرب، بی‌بندوباری و زنانگی جدیـد اسـت. دو قطـب خیـر و شـر در بلـوچ عمـلاً بـا جنسـیت مشخص می‌شوند و شخصیت‌های آن به‌وضوح کارکردی نمادین دارند. قهرمان مرد فـیلم هم‌نام یکی از مناطق کهن ایران است که به دلاوری شهره اسـت. او نمـاد فرهنـگ رو بـه زوال ایرانی است که توسط مدرنیته و غرب مورد تجاوز واقع شده است. فرنگیس به‌عنوان نماد زندگی غربی و شهر، بی‌بندوبار، جذاب و درعین‌حال خطرناک اسـت. فـیلم پدیـدهٔ مهاجرت از روستا به شهر را نه امری اختیاری بلکه به‌مثابـهٔ امـری اجبـاری و در راسـتای مدرنیزاسیون آمرانهٔ پهلوی و با هدف ازبین‌بردن فرهنگ ایرانی معرفی می‌کند. روسـتاییان دلیر به تهران آمده و «اخته» می‌شوند و به‌عنوان خدمتکار یا دیگر مشاغل سطح پـایین در خدمت اغنیا کار می‌کنند.

در بلوچ، زندان همچون مرزی میان روستا و شهر عمل می‌کند. بلوچ پـیش از ورود بـه شهر با جلوهٔ قانونمند و کنترل‌گر جهان مدرن در قالب قواعد زندان مواجه می‌شود. کـارکرد نظارت‌گر و کنترل‌کنندهٔ زندان نمادی اسـت از سـبک زنـدگی شـهری کـه تـا انتهـای فـیلم به‌خصوص از طرف فرنگیس حاکم است. رفتـار بلـوچ دائمـاً توسـط قـوای شـهری تحـت

نظارت است؛ در ابتدا در زندان و در سطح شهر توسط فرنگیس و امیر. فیلم به توازی زندان و شهر با برش از نمای دیوار زندان به بلوچ پشت میله‌های شهری تأکید می‌کند.

پس از آزادی از زندان، بلوچ در سطح شهر و شلوغی و مخاطرات آن رها می‌شود. او به‌زودی متجاوز اول، عبدالله را در مغازهٔ عتیقه‌فروشی پیدا می‌کند. متجاوز، گنجینه‌های دیار امثال بلوچ را خالی از ارزش معنوی کرده و در قالب کالا و به خاطر پول، به توریست‌ها و غربیان می‌فروشد. اینجا هم شاهد پولی‌شدن روابط هستیم. پسربچهٔ غربی که به روی بلوچ اسلحهٔ اسباب‌بازی می‌کشد، بیانی استعاری از وضعیت استثمار ایران در دید فیلم‌ساز است. افراد ضعیف غربی با سلاح پوشالی مردانی چون بلوچ را تهدید می‌کنند. در ادامه، این عامل تهدیدگر در قالب فرنگیس و جنسیت مؤنث او تجسد می‌یابد. به‌هرروی، بلوچ عبدالله را در زیرزمین مغازه و میان اموالی که از سرزمین بلوچ به غارت رفته‌اند به قتل می‌رساند. اما هدف دوم بلوچ به این سادگی‌ها در چنگ او نمی‌افتد. وی که امیر نام دارد، مردی قدرتمند در شهر است که صاحب کلوب و دیسکو است که همگی بخشی از زندگی غربی هستند. بلوچ گمگشته و سرگردان در هیاهوی شهر همچون وصلهٔ ناجوری پرسه می‌زند و از شگفتی‌های شهر لذت می‌برد. جالب اینجاست که فیلم‌ساز، اولین لحظهٔ مواجههٔ بلوچ با فرنگیس را بعد از به‌نمایش‌گذاشتن نماهای متعددی از جلوه‌های درخشنده و افسونگر شهر مدرن در برابر دیدگاه حیرت‌زدهٔ بلوچ قرار می‌دهد. از منظری می‌توان بحث کرد که همین افسون و طلسم‌شدن بلوچ در مقابل جلوه‌های اغواگر شهری است که زمینهٔ لغزش او را در برابر فرنگیس فراهم می‌کند. به دنبال سکانس مونتاژهای پرسه‌زنی‌های بلوچ و مستغرق‌شدن او در دریای جذابیت‌های شهری، ناگهان فرنگیس ظاهر می‌شود. به نظر می‌رسد که کیمیایی از این مدخل، میان فروافتادن بلوچ در دام جذابیت‌های شهر مدرن و تلهٔ فریبایی و افسون فرنگیس ارتباط ایجاد می‌کند. روزی پلیس بلوچ را به سبب رعایت‌نکردن قانون به هنگام عبور از خیابان جریمه می‌کند. در این حین فرنگیس، در غالب زن شهری ثروتمند و جذابی ظاهر می‌شود و او را نجات می‌دهد و همراه خود می‌برد. فرنگیس کاملاً نمونهٔ تصور رایج آن زمان از زن جدید غرب‌زده است. او مستقل است و تنها زندگی می‌کند، از مردان فرمان نمی‌برد و تمام این‌ها ویژگی‌هایی هستند که

فیلم به‌عنوان «غیر ایرانی» تقبیح می‌کند و مهم‌تر از تقبیح این چهره، نشانگر این «فاجعه» است که این فرد، زن جدید، چهرهٔ غالب تهران شده است و درحال نابودی مردانگی ایرانیان است. فرنگیس چون به‌هرحال زن و موجودی ضعیف است، به حمایت مردی چون بلوچ نیاز دارد و برای همین او را به دام جذابیت‌های خود انداخته و به نوعی او را غلام و بردهٔ خود می‌سازد.

در ادامهٔ فیلم و پس از این مواجهه، فرایند مدرنیزاسیون بلوچ توسط فرنگیس آغاز می‌شود. فرنگیس بلوچ را به بوتیک مدرنی می‌برد و لباس محلی بلوچ را از تن او کنده، و کت و شلوار و کراوات که این‌ها هم نمادی از غربی‌شدن هستند به تن او می‌کند. او را به اجتماع‌های مخصوص جامعهٔ شهری می‌برد و همچون جواهری کمیاب به دوستانش معرفی می‌کند که حسادت تمام زنان آشنای فرنگیس را که همچون او زن جدید هستند، برمی‌انگیزد. در تمام این مکان‌ها مردم با بلوچ همچون غریبه و موجود نایابی برخورد می‌کنند که در تهران مشاهده نمی‌شود. فرهنگ ایرانی در شهر چنان زائل شده است که مردم به ملیت و زبان بلوچ شک می‌کنند و او به تأکید جواب می‌دهد که «ایرانی هستم». بالاخره فرایند شهری‌کردن بلوچ توسط فرنگیس با موفقیت صورت می‌گیرد. او جسارت و غیرت خود را از دست می‌دهد و دیگر حتی دربرابر توهین هم جواب پس نمی‌دهد. فرنگیس زبون‌بودن را در قالب متمدن‌بودن و به عبارت دیگر، مدرن‌بودن، به بلوچ تحمیل می‌کند. بلوچ دیگر کاملاً افسار خود را در دست فرنگیس نهاده و «اخته» شده است. روزی بلوچ در حین انجام مأموریتی برای فرنگیس، شاهد گفت‌وگوی او با امیر می‌شود. در این صحنه درمی‌یابیم که فرنگیس مأمور امیر بوده و به خاطر بدهی‌ای که به امیر دارد، مشغول گرفتن مردانگی بلوچ و شهری‌کردن او بوده است. فرنگیس به بلوچ دل باخته است و نسبت به او احساس ترحم می‌کند. فرنگیس به امیر می‌گوید که دست از سرش بردارد چراکه مرد بینوا اخته شده و عاری از غیرت است و درنتیجه به امیر آسیبی نخواهد رساند. اما امیر در پاسخ می‌گوید، «فقط یکم دیگه داغونش کن». گفت‌وگوی این صحنه مستقیماً اشاره به اختگی در اثر شهری‌شدن دارد. امیر درخواست مثله‌کردن و گرفتن مردانگی از بلوچ را دارد. او به‌عنوان عامل غربی‌کردن ایران و رواج فرهنگ بی‌بندوباری، حضور مردانگی که

مساوی با ایرانی‌بودن است را تهدیدی برای حکم‌رانی خود می‌داند. تمام مـردان فـیلم، جـز بلوچ، که نقشی اصلی یا فرعی دارند فاقد مردانگی‌اند. آن‌ها یا همچون زنان رفتـار می‌کننـد (فروشندۀ دگرباش بوتیک) یا پادوی زنان هستند. در شهر مدرن یـا بایـد زن جدیـد بـود یـا اخته شد و زنانه رفتار کرد. فیلم به شکل مستقیم نشانگر نظریۀ لورا مـالوی مبنـی بـر خطـر اختگی قهرمان مرد توسط زن فریبندۀ فیلم و ایجـاد کـنش دراماتیـک بـا ایـن تهدیـد اسـت (مالوی، ۱۳۸۲، ۷۸) و اتفاقاً پایان فیلم هم کاملاً با پیش‌بینی مالوی منطبـق اسـت. خطـر اختگی با تنبیه زن و بت‌وارگی اندام او رفع می‌شود.

تجربۀ روانی مدرنیتۀ شهری به شکل پخش‌بودن در فضـاها و معماری‌هـای گونـاگون و جلوه‌های متحرک همچون خیل عظیم انسـان‌ها و ماشـین‌ها و نیـز نـور نئـونی خیابان‌هـا و مغازه‌ها متجلی می‌شود (قهرمـانی، پیـراوی ونـک، مظاهریـان، و صـیاد، ۱۳۹۵، ۲). ایـن اتفاقی است که بـرای فـرنگیس رخ داده اسـت. او بـه‌عنوان نماینـدۀ سـوژۀ مـدرن، هـویتی ناپایدار و روانی رنجور دارد و این همه ناشی از سـبک زنـدگی بی‌بنـدوبار و خوش‌گـذرانی بی‌وقفه‌ای است که او تجربه می‌کند. رویکرد تجددستیز کیمیایی که در دیگر فیلم‌های پیش از انقلابش هم دیده می‌شود، گفتمان اصلی این فیلم را هم شکل می‌دهد. دیده شد که ایـن دغدغه در قالـب نمادهـا و اسـتعاره‌ها و گاهـاً بیـان مسـتقیم جنسـیت‌زده انجـام می‌گیـرد. فیلم‌ساز زن جدید را نمود زندگی مدرن می‌داند و او را همچون زن هـرزه‌ای نشـان می‌دهـد که عدم اطاعت از مرد و زیر بیرق فرهنگ ایرانی نبودن، زندگی‌اش را به تباهی کشانده. آنچه در مدرنیته باعث ترس فیلم‌ساز شده است، ازدست‌رفتن سیطرۀ مردانه و مردانگی است کـه در قالب بومی‌گرایی بیان می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

طرح مدرنیزاسیونِ پرایراد دوران پهلوی با مخالفت روشنفکران و هنرمندانی مواجه شـد کـه در اثر ناآگاهی با لزوم تاریخی مدرنیته و محاسن آن، به جای نقد فرایند مدرنیزاسیون ایـران و سعی در اصلاح آن، عموماً به نقد و طرد مدرنیته به‌عنوان یک مفهوم پرداختنـد. مضـمون اساسی هنرِ دغدغه‌مند و جدی قبل انقلاب اسلامی ایران، معمولاً مخالفت بـا مدرنیتـه بـه

شکل نمایش جنبه‌های منفی فرایند مدرنیزاسیون آمرانهٔ شاه و غربی‌شدن ایران است. این مخالفت‌ها معمولاً در قالبی از تمجیدِ گذشته‌ای خیالی (گذشته‌ای که حالت اسطوره‌ای یافته است) و بومی‌گرایی انجام می‌گیرد. این مقاله بحث کرد که دربرابر مقولهٔ جنسیت و رفع تبعیض علیه زنان اقدام شایسته‌ای از طرف روشنفکران صورت نمی‌گرفت، بلکه رویکرد مردسالارانه نسبت به زنان حتی در هنر دغدغه‌مند سینمای موج نو در همان قالب تمجید از گذشتهٔ خیالی دیده می‌شود. بررسی شد که چنین رویکردی جلوه‌ای از مردسالاری و ترس ازدست‌دادن سلطه و کنترل مردان بر زنانی است که در اثر مدرنیزاسیون ناقص حکومت پهلوی و نیز نفوذ تفکر مدرن در ایران، تا حدی آزادانه، خارج از خانه و کنترل مردان فعالیت می‌کردند. درواقع این اقدام نه مبارزه و اصلاح جریان مدرنیزاسیون ایران، بلکه واکنشی تهاجمی نسبت به مدرنیته‌ای است که در قالب زندگی شهری سیطرهٔ سابق مرد بر زندگی‌اش را از او گرفته و او را در کلاف درهم روابط مالی شهری گیر انداخته است. دراین‌میان، زن به‌عنوان سوژه‌ای که مرد به شکل تاریخی به او تسلط داشته پررنگ می‌شود و ازدست‌رفتن سیطرهٔ سابق مرد بر زن، نمادی بر ازدست‌دادن سیطره بر زندگی در شهر مدرن قرار می‌گیرد. این جلوه درون ظاهر بومی‌گرایانه و انتقادی این آثار از وضعیت آشوبناک و تلخ جامعه حضور دارد و عموماً منتقدان و مخاطبان در تحسین خلاقیت و جسارت هنرمندان موج نو، از آن غافل می‌مانند. در این آثار، درنهایت زن طاغی یا تنبیه می‌شود و تبدیل به زن خانه‌دار می‌شود (همچون بلوچ) یا پایان فیلم تلخ است و همان‌طور که گریز از مشقات زندگی مدرن امکان‌پذیر نیست، گمراهی زن جدید را هم علاجی نیست (همچون آقای هالو).

کشف و بررسی مردسالاری و ترس ازدست‌دادن قدرت مردانه در آثار هنری دغدغه‌مند، می‌تواند از چهرهٔ مردسالارانهٔ موجود در بطن جامعه، عموم و روشنفکران پرده بردارد و پژوهشگران را مجاب کند که با توجه به محاسن ذهنیت مدرن و آزادی که به سوژه‌های تحت ظلم واقع شده، همچون سوژهٔ زنانه، اعطا کرده است، پیکان انتقاد را به سوی مشکلات مدرنیزاسیون و نفس مردسالارانهٔ پیکارهای تجددستیزانه در ایران بگیرند و جامعه را از عمق مشکلات زنان و جایگاه آنان در ذهن اقشار آگاه کنند.

منابع

اجلالی، پرویز (۱۳۹۵). دگرگونی اجتماعی و فیلم‌های سینمایی در ایران. تهران: نشر آگه.

استریناتی، دومینیک (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه (مترجم: ثریا پاک‌نظر). تهران: گام نو. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۵)

برمن، مارشال (۱۳۹۷). تجربه مدرنیته: هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود (مترجم: مراد فرهادپور). تهران: نشر طرح نقد. (تاریخ اصل اثر ۱۹۸۲)

حبیبی، سید محسن؛ رضایی، مینا (۱۳۹۲). شهر، مدرنیته، سینما: کاوش در آثار ابراهیم گلستان. نشریه هنرهای زیبا- معماری و شهرسازی، ۱۸(۲)، ۵-۱۶. doi: 10.22059/JFAUP.2013.50522

حبیبی، سید محسن؛ فرهمندیان، حمیده؛ پورمحمدرضا، نوید؛ و شکوهی بیدهندی، صالح (۱۳۹۴). خاطرهٔ شهر، بازخوانی سینماتوگرافیک شهر ایرانی دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰. تهران، نشر ناهید.

دووینیو، ژان (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی هنر(مترجم: مهدی سحابی). تهران، نشر مرکز. (تاریخ اصل اثر ۱۹۷۲)

راودراد، اعظم؛ محمودی، بهارک (۱۳۹۴). تخیل تهران، مطالعه «منظر ذهنی شهر» در سینمای دهه چهل و پنجاه ایران. فصلنامهٔ تحقیقات فرهنگی ایران، ۸(۴)، ۹۰-۵۳. doi: 10.7508/IJCR.2015.32.003

رحمانی‌زاده دهکردی، حمیدرضا (۱۳۹۵). نگارش مقاله پژوهشی بر مبنای تلفیق تجارب آموزشی برگرفته از دو مقاله تأثیرگذار جهانی، مقاله «پایان تاریخ» و «مدرنیته پروژه ناتمام». فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۸(۳)، ۱۷۸-۱۵۳. doi: 10.22631/ISIH.2016.228

علم، اسدالله (۱۳۹۴). یادداشت‌های علم (جلد ۲). تهران: نشر مازیار.

فکوهی، ناصر (۱۳۹۰). انسان شناسی شهری. تهران: نشر نی.

فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب (مترجم: احمد تدین). تهران: نشر رسا. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۳)

قهرمانی، محمد باقر؛ پیراوی‌ونک، مرضیه؛ مظاهریان، حامد؛ و صیاد، علیرضا (۱۳۹۵). بازتجسد پرسه‌زن شهر مدرن در پیکر تماشاگر فیلم. نشریه هنرهای زیبا، معماری و شهرسازی، ۲۱(۱)، ۱۷-۲۸. doi: 10.22059/JFAUP.2016.59678

کاوند، رضا؛ خواجه‌سروی، غلامرضا؛ و صمیم، رضا (۱۳۹۵). تیپ‌شناسی نحوه مواجهه روشنفکران و نخبگان ایرانی با مدن غرب. فصلنامهٔ تحقیقات فرهنگی ایران، ۹(۲)، ۱۵۸-۱۳۱. doi: 10.22631/JICR.2018.1770.2391

کهون، لارنس (۱۳۹۹). متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم (مترجم: عبدالکریم رشیدیان). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۳)

مالوی، لورا (۱۳۸۲). لذت بصری و سینمای روایی (مترجم: فتاح محمدی). ارغنون. ۲۳، ۷۱-۹۰. (تاریخ اصل اثر ۱۹۷۵)

منل، باربارا (۱۳۹۶). شهرها و سینما (مترجم: نوید پورمحمدرضا و نیما عباسپور). تهران: نشر بیدگل. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۸)

Ardis, A. (2005). The gender of modernity. In L. Marcus & P. Nicholls (Eds.), *The Cambridge History of Twentieth-Century English Literature (The New Cambridge History of English Literature, pp. 61-80).* Cambridge: Cambridge University Press. doi: 10.1017/CHOL9780521820776.006

Baudlaire, C. (1995). The painter of modern life. In *The painter of modern life and other essays* (T. Mayne, Trans.). London: Phaidon Press.

Benjamin, W. (1999). *The Arcades Project* (H. Eiland, & K. McLaughlin, Trans.). Cambridge, US: the Belknap Press of Harvard University Press.

Bohan, D. M. (2012). Gender as a destabilizing factor of Weimar society. *History Studies*, 13, 1-10.

Bronfen, E. (2004). Femme Fatale - Negotiations of Tragic Desire. *New Literary History*, 35(1), 103-116. doi: 10.1353/nlh.2004.0014

Calhoun, C. (2012). *Contemporary Sociological Theory* (3rd ed.). New Jersey, US: Wiley-Blackwell.

Doane, M. A. (1991). *Femme Fatales: Feminism, Film Theory, Psychoanalysis.* New York, NY: Routledge.

Dölling, I. (2003). The New Woman of the Weimar Republic, Visualization and Standardization of Modernization Processes. In D. Blostein & P. Kleber (Ed.), *Mirror or Mask? Self-Representation in the Modern Age.* Berlin, Germany: Vistas Verlag.

Gunning, T. (2000). *The Films of Fritz Lang: Allegories of Vision and Modernity.* London, UK: British Film Institute.

Habermas, J. (1990). *The Philosophical Discourse of Modernity: Twelve Lectures* (F. G. Lawrence, Trans.). Cambridge, US: The MIT Press.

Lee, V. P. Y. (2005). The city seductress: Reimagining Shanghai in Contemporary Chinese Film and Fiction. *Modern Chinese Literature and Culture*, 17(2), 133-166.

Mascelli, J. V. (1965). *The Five Cs of Cinematography: Motion Picture Filming Techniques Simplified.* California, US: Cine/Grafic Publications.

Metz, C. (1974). *Film language: a semiotics of the cinema* (M. Taylor, Trans.). Chicago, US: The University of Chicago Press.

Petersen, V. R. (2001). *Women and Modernity in Weimar Germany: Reality and Its Representation in Popular Fiction*. New York, NY: Berghahn Books.

Petro, P. (1997). Perceptions of Difference: Woman as Spectator and Spectacle. In K. von Ankum (Ed.), *Women in the Metropolis: Gender and Modernity in Weimar Culture* (pp. 41-66). California: University of California Press.

Shih, S. M. (2001). *The Lure of the Modern: Writing Modernism in Semicolonial China, 1917-1937*. Berkeley, US: University of California Press.

Stevens, S. E. (2003). Figuring Modernity: The New Woman and the Modern Girl in Republican China. *NWSA Journal,* 15(3), 82-103.

Talattof, K. (2011). *Modernity, Sexuality, and ideology in Iran*. New York, Syracuse: Syracuse University Press.

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۱۷۷-۱۵۱، پیاپی ۵۴، بهار ۱۴۰۱

قجری، حسینعلی؛ و حق‌پرست، فاطمه (۱۴۰۱). مطالعه تأثیر توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار بر سلامت اجتماعی آنان. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۲)، ۱۷۷-۱۵۱. doi: 10.22035/ISIH.2022.4654.4595

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: http://www.isih.ir/article_396.html http://dx.doi.org/10.22035/ISIH.2022.4654.4595

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

مطالعه تأثیر توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار بر سلامت اجتماعی آنان

حسینعلی قجری*[۱]، فاطمه حق پرست[۲]

دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۲؛ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۵

چکیده

سلامت اجتماعی در حوزه مطالعات زنان بسیار حائز اهمیت است. یکی از متغیرهای تأثیرگذار بر سلامت اجتماعی زنان، متغیر توانمندسازی اقتصادی آنهاست. هدف اصلی این مقاله، بررسی رابطه بین ابعاد توانمندسازی اقتصادی با سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار با گروه‌های غیرخودیار به عنوان یک موضوع بین‌رشته‌ای است. جهت مطالعه تأثیر متغیر مستقل بر متغیر وابسته، از نظریه‌های سلامت اجتماعی و توانمندسازی استفاده شده است. پرسش اصلی این مقاله، این است که آیا بین توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیارو غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان رابطه وجود دارد؟ روش تحقیق، از نوع پیمایشی و ابزار گردآوری اطلاعات، پرسشنامه کییز و محقق‌ساخته است. جامعه آماری، زنان سرپرست خانوار عضو و غیرعضو گروه‌های خودیار تحت پوشش سازمان بهزیستی استان تهران و روش نمونه‌گیری، تصادفی ساده است. حجم نمونه، ۲۰۰ نفر از زنان سرپرست خانوار بهزیستی استان تهران است. برای تجزیه‌وتحلیل داده‌ها از آماره‌های توصیفی و استنباطی استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که میانگین نمره ابعاد پنج‌گانه سلامت اجتماعی در زنان سرپرست خانوار گروه خودیار، به‌طور معناداری در سطح اطمینان ۹۵درصد بیشتر از زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار است. میانگین نمره چهار بعد توانمندسازی اقتصادی در زنان سرپرست خانوار گروه خودیار بیشتر از زنان سرپرست خانوار غیرخودیار است. همچنین، بین توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار در دو گروه هدف با سلامت اجتماعی آنان در سطح اطمینان ۹۵درصد، رابطه معناداری وجود دارد. بر اساس یافته‌ها، توانمندسازی اقتصادی زنان در دو گروه مذکور، اثر معنی‌داری بر سلامت اجتماعی آنها دارد.

کلیدواژه‌ها: زنان، پرسشنامه کییز، بهزیستی

---

۱. استادیار علوم اجتماعی، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
h_ghajari@pnu.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۱. مقدمه

سلامت اجتماعی زنان، یکی از پایه‌های اساسی سلامت جامعه است. سلامت اجتماعی زنان به تعاملات پیچیده بیولوژی فردی، رفتار بهداشتی، زمینه تاریخی، اجتماعی، امنیتی و سیاسی زندگی آنان بستگی دارد. زنانی که از سلامت اجتماعی برخوردارند، با موفقیت بیشتری می‌توانند با چالش‌های ناشی از ایفای نقش‌های اصلی اجتماعی کنار بیایند و احتمالا می‌توانند مشارکت بیشتری در فعالیت‌های جمعی داشته باشند. در نتیجه، تطابق آنها با هنجارهای اجتماعی بیشتر خواهد شد. سلامت اجتماعی، نقش مهمی در تضمین پویایی و کارآمدی هر جامعه ایفا می‌کند. مفهوم سلامت اجتماعی مفهومی است که در کنار ابعاد جسمی و روانی سلامت مورد توجه قرار گرفته است و جنبه اجتماعی آن با محور قراردادن فرد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بارتونیک و اسپریتزر[1]، در بررسی‌های علمی درباره سازه توانمندسازی، به این نتیجه رسیدند که نخستین مقوله زیربنایی این سازه در دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ «به اشتراک‌گذاری قدرت، شامل قدرت دادن، تقویت قدرت موجود، کنترل سرنوشت و مشارکت سیاسی بوده است.» (به نقل از شیرین، فروزنده، دانایی‌فرد، و خائف‌الهی،۱۳۹۶، ۳۰)

متغیرهای گوناگونی بر سلامت اجتماعی تأثیرگذار است. یکی از متغیرهای بسیارمهم در افزایش سلامت اجتماعی، توانمندسازی اقتصادی است. در دنیای امروز بازشناسی روبه‌رشدی در باب توانمندسازی اقتصادی زنان به وجود آمده و این مسئله به جوامع بشری کمک کرده تا هم حقوق زنان را درک کرده و هم در میزان سلامتی، رفاه، آسایش، رشد اقتصادی و کاهش فقر، تغییراتی مثبت و رو به رشد وجود داشته باشد. مطابق با نظر باتا[2] (۲۰۰۵)، توانمندسازی اقتصادی دلالت بر کیفیت زندگی مادی بهتر، از طریق حفظ زندگی خود و مدیریت این زندگی توسط زن دارد. مشارکت اقتصادی زنان، نقش آنها را در تصمیم‌گیری در ابعاد فردی، خانوادگی و اجتماعی افزایش می‌دهد. مهمترین مزیت این نوع توانمندسازی، بهبود وضعیت اقتصادی خانواده و رهایی از فقر است (کیانی قلعه‌سرد، و ارسلان‌بد، ۱۳۹۳، ۶۵).

1. Bartonic & Spritzer
2.Bata

هدف کلی این مقاله، تعیین رابطه بین توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیارو غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان بوده است. از جمله اهداف اختصاصی مقاله، بررسی رابطه بین قدرت پس‌انداز زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان، بررسی رابطه بین توانایی بازپرداخت وام، مهارت‌های شغلی، و تملک دارایی زنان در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان است.

توانمندسازی اقتصادی زنان به‌ویژه زنان سرپرست خانوار که آسیب‌پذیری بیشتری دارند یکی از مسائل مهم اجتماعی است. آسیب‌های جدی در کمین خانواده‌هایی است که زنان سرپرست آنها هستند. در صورت عدم حمایت باید منتظر پدیده‌هایی نظیر آسیب‌های روانی و بالا رفتن میزان جرائم باشیم. افزایش چنین خانواده‌هایی به‌ویژه در مناطق محروم و حمایت‌های محدود و مقطعی، ما را بر آن می‌دارد که برای بهبود وضعیت فعلی این خانوارها با مشارکت زنان سرپرست خانوار و سازمان‌ها و نهادهای مرتبط با آنها چاره‌ای بیندیشیم (شاهنده، محمدبیگی، جمشیدی، ۱۳۸۵، ۳۱).

توانمندسازی اقتصادی زنان علاوه بر رسیدن به آرامش و رفاه و حق و حقوق برای زنان، در کاهش فقر، رشد اقتصادی، تولید و افزایش بهره‌وری آنان نیز مؤثر باشند. در سال‌های اخیر، چندین مطالعه در حوزه توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار در سطح آکادمیک صورت گرفته‌است که در غالب آنها با وجود اختلاف‌نظرهایی که در این حوزه وجود دارد، با یک رویکرد واحد به توانمندسازی اقتصادی نگریسته شده است. تحلیل سیستماتیک و منظم این مباحث می‌تواند موجب یکپارچه‌شدن نتایج تحقیقات انجام‌شده و یافتن شکاف‌های تحقیقاتی در این حوزه و نیز رویکرد دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تری به این مبحث گردد؛ به‌گونه‌ای‌که اهمیت توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار و رابطه آن با سلامت اجتماعی و توجه به آن در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه را برجسته‌تر نماید (اسعدی خلیلی، و حق‌پرست، ۱۳۹۳، ۵۱).

هدف توانمندسازی، کمک به افراد ضعیف است تا تلاش نمایند بر ضعف‌هایشان غلبه کرده و جنبه‌های مثبت زندگی‌شان را بهبود بخشند و مهارت‌ها و توانایی‌هایشان را

برای کنتـرل عاقلانـه زنـدگی افـزایش داده و آن را در عمـل پیـاده نماینـد (مـک‌وایرتر[1]، ۱۹۹۴، ۱۹۰).

توانمندسازی زنان، فرایندی اسـت کـه به‌وسـیله آن زنـان بـرای سـازماندهی خودشـان توانمند می‌شوند، اعتمادبه‌نفس خود را افزایش داده، و از حقوق خود برای انتخاب مستقل و کنترل بر منابع که منجر به از بین رفـتن جایگـاه فرودسـتی ایشـان می‌گـردد دفـاع می‌کننـد (مالهاترا[2]، ۲۰۰۲، ۵).

یکی از اقدامات مهم و مؤثر در جهـت سـلامت اجتمـاعی زنـان سرپرسـت خـانوار و آسیب‌پذیر، توانمندسازی آنها توسط نهادهای حمایتی است. در این راستا بـا الگـوگیری از تجربیات کشور بنگلادش و هند و... طرح گروه خودیار انجام شد که در اواخر سال ۱۳۸۸ توسط سازمان بهزیستی برای تشکیل تعداد ۱۵۰ گروه خودیار صورت گرفت و بـه صـورت پایلوت به اجرا درآمد و هم اکنون نیز در حال پیگیری و اجرا است. طرح گروهای خودیار با رویکرد کاهش فقر و بهبود معیشت زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی، در منـاطق شـهری و روسـتایی و توانمندسـازی اقتصـادی بـه اجـرا درآمـده اسـت. محـور استراتژیک این طرح شامل ارائه تسهیلات پس‌انـداز، اعطـای اعتبـار(وام)، اشـتغال‌زایی از طریق ایجاد و گسترش نهادهای کوچک خودگردان محلی با مالکیت اعضـاء و پیونـد بـین بانک و اعضای این نهادها است. اجرای طرح خدمات مالی خرد منجـر بـه توانمندسـازی اقتصادی و کاهش فقر نسبی در ابعاد مختلف (مالی، فرهنگی و قـابلیتی)، توسـعه و بسـط عدالت اجتماعی از طریق فراهم ساختن زمینه دسترسی گروه‌هـای آسـیب‌پذیر اقتصـادی و کم‌درآمد فاقد ضامن و وثیقه بـه تسـهیلات بـانکی، مساعدسـازی شـرایط جهـت افـزایش دسترسی افراد به خدمات مالی خرد، ارتقای سرمایه اجتماعی در جامعـه، ایجـاد و توسـعه کسب‌وکارهای کوچک، مقاوم‌سازی افراد کم درآمد در برابر شوک‌های اقتصادی، کمک بـه کاهش نرخ بیکاری می‌گردد و این موارد ضرورت اجرای طرح را آشکار می‌کنند (رابینسن[3]، ۲۰۰۱، ۱۲۶؛ تحویلدار، ۱۳۸۸).

1. Mc Whirter
2. Malhatra
3. Robinson

این مقاله در تلاش است تا به بررسی رابطه بین توانمندسازی اقتصادی زنـان سرپرسـت خانوار عضو گروه‌های خودیار با سلامت اجتماعی آنان و مقایسه با زنان سرپرسـت خـانوار غیرعضو گروه‌های خودیار تحت پوشش بهزیستی استان تهران بپردازد.

سؤالات اصلی این مقاله عبارت‌اند از: ۱) رابطه توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرسـت خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنها چگونه‌اسـت؟ ۲) رابطـه قدرت پس‌انداز زنـان سرپرسـت خـانوار در گروه‌هـای خودیـار و غیرخودیـار بـا سـلامت اجتماعی آنان چگونه‌است؟ ۳) رابطه توانـایی بازپرداخـت وام زنـان سرپرسـت خـانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان چگونه‌است؟ ۴) رابطه مهارت‌های شغلی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سـلامت اجتمـاعی آنـان چگونه‌اسـت؟ ۵) رابطـه تملـک دارایـی زنـان سرپرسـت خـانوار در گروه‌هـای خودیـار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان چگونه‌است؟

در پاسخ به سؤال اصلی تحقیق و بر اسـاس چـارچوب نظـری، فرضـیه‌های ایـن مقالـه عبارت‌اند از:

۱) بین قدرت پس‌انداز زنان سرپرسـت'خـانوار در گروه‌هـای خودیـار و غیرخودیـار بـا سلامت اجتماعی آنان، رابطه معناداری وجود دارد؛

۲) بین توانایی بازپرداخت وام زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیـار با سلامت اجتماعی آنان رابطه معناداری وجود دارد؛

۳) بین مهارت‌های شغلی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیـار و غیرخودیـار بـا سلامت اجتماعی آنان رابطه معناداری وجود دارد؛

۴) بین تملک دارایـی زنـان سرپرسـت خـانوار در گروه‌هـای خودیـار و غیرخودیـار بـا سلامت اجتماعی آنان رابطه معناداری وجود دارد.

۲.پیشینه تحقیق

زاهدی‌اصل و پیله‌وری (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «فراتحلیلی بر مطالعـات مربـوط بـه سلامت اجتماعی» به این نتیجه رسـیدند کـه عوامـل دموگرافیـک تـأثیر چنـدانی بـر ابعـاد

سلامت اجتماعی ندارند. با این وجود در مورد متغیر سن نتیجه حاکی از آن است که سلامت اجتماعی در مجموع در سنین بالاتر، از میزان بیشتری برخوردار است. از میان مؤلفه‌های پایگاه اقتصادی-اجتماعی نیز تحصیلات بیشترین رابطه را با سلامت اجتماعی دارد. سطح درآمد و پایگاه اقتصادی با ابعاد سلامت اجتماعی رابطه مثبتی را نشان می‌دهد. به‌گونه‌ای که افراد با درآمد بیشتر از سلامت اجتماعی بالاتری برخوردارند (زاهدی اصلی، پیله‌وری، ۱۳۹۳، ۹۹).

افشاری، هاشمی و رضایی (۱۳۹۸)، در پژوهشی با عنوان «بررسی سطح سلامت اجتماعی و عزت نفس در خانواده‌های زن سرپرست توانمندشده و توانمندنشده؛ مطالعه موردی سازمان بهزیستی» نشان دادند که وضعیت شغلی برای سلامت اجتماعی زنان، مهم‌تر از مردان است. سلامت اجتماعی در زنان و خانواده‌های توانمندسازی‌شده افزایش یافته است. سلامت اجتماعی در حقیقت هم بخشی از ارکان وضع سلامت محسوب می‌شود و هم می‌تواند تابعی از آن باشد».

سنجش محتوای سلامت اجتماعی از ابتدا از طریق تمرکز بر فرد و در رابطه با تعاملات فردی(مثلاً ملاقات با دوستان) و مشارکت اجتماعی (مانند عضویت در گروه‌ها) مورد سنجش قرار گرفته و در اندازه‌گیری آنان، ارکان عینی(مثلاً تعداد دوستان) و ذهنی(مانند کیفیت روابط دوستانه) هر دو اهمیت دارند.(افشاری و همکاران، پاییز ۱۳۹۸، ۱۱ و ۱۲)

مستی و فخرایی (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی رابطه بین وضعیت اشتغال با میزان سلامت اجتماعی آنان: مورد مطالعه شهر مراغه» دادند که بر اساس مدل تحلیلی، متغیرهای شغل (وضعیت اشتغال، نوع شغل و شرایط شغلی) بر سلامت اجتماعی زنان تأثیر می‌گذارد. یافته‌های آنها نشان می‌دهد که در سطح همبستگی‌های دو متغیره، داشتن و یا نداشتن شغل و نیز نوع شغل، تفاوتی در میزان سلامت اجتماعی زنان ایجاد کرده است. به عبارتی، شرایط شغلی بیشترین تأثیر را بر سلامت اجتماعی دارد (مستی، و فخرایی، ۱۳۹۳، ۱۳۰).

سعیدی و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی نقش صندوق اعتبارات خرد بر توانمندسازی اقتصادی زنان روستایی: مورد مطالعه، شهرستان چرداول، استان ایلام» بیان کرده‌اند که ازجمله سیاست‌هایی که در بیشتر کشورها توانمندی اقتصادی و اجتماعی زنان

روستایی و فقیر را به همراه داشته است، اجرای برنامه‌های اعتبارات خرد و تأسیس صندوق‌های اعتبارات خرد زنان است. اعتبارات خرد با نفوذ در ابعاد مختلف زندگی زنان و کمک به بهبود زندگی تعداد زیادی از آنها، در دو دهه اخیر جایگاهی ویژه را به خود اختصاص داده و به این دلیل مورد استقبال قرار گرفته که عموماً در قالب گروه‌های داوطلب و بدون نیاز به ضامن یا وثیقه به زنان واگذار می‌شود. کاهش فقر، افزایش سرمایه‌های اجتماعی، افزایش پس‌نداز، کارآفرینی، احساس امیدواری نسبت به زندگی و کنترل زنان بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی از جمله تأثیراتی است که صندوق اعتبارات خرد بر توانمندسازی زنان داشته‌است (سعیدی و همکاران، ۱۳۹۶، ۱۵۱).

تاج‌الدین (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی رابطه بین سلامت اجتماعی و متغیرهای جمعیت شناختی» برروی نمونه وسیعی از جمعیت امریکا نشان داد که وضعیت شغلی برای سلامت اجتماعی زنان، مهمتر از مردان است و زنانی که وضعیت شغلی پایین‌تری داشتند، سلامت اجتماعی کمتری نسبت به مردانی با همان جایگاه شغلی داشتند. به طورکلی همین که جایگاه شغلی افزایش می‌یابد، زنان نسبت به مردان به‌طور فزاینده‌ای سطح بالاتری از پذیرش، مشارکت و انسجام اجتماعی را گزارش می‌کنند.(تاج‌الدین، ۱۳۹۶، ۶۶).

نتایج کلی این مقاله نشان می‌دهد، همان‌طورکه جایگاه شغلی افزایش می‌یابد، زنان در مقایسه با مردان به‌طور فزاینده سطوح بالاتری از پذیرش، مشارکت و انسجام را از خود بروز می‌دهند.

نتایج این مقاله با یافته‌های زاهدی‌اصل و پیله‌وری (۱۳۹۳) در پژوهش «فراتحلیلی بر مطالعات مربوط به سلامت اجتماعی» که سلامت اجتماعی در مجموع در سنین بالاتر از میزان بیشتری برخوردار است و تحصیلات بیشترین رابطه را با سلامت اجتماعی دارا بوده‌است، همخوانی دارد.

نتایج این مقاله با مطالعه افشاری، هاشمی و رضایی (۱۳۹۸) در پژوهش «بررسی سطح سلامت اجتماعی و عزت نفس در خانواده‌های زن سرپرست توانمند شده و توانمند نشده: مطالعه موردی سازمان بهزیستی» که سلامت اجتماعی در زنان و خانواده‌های توانمندسازی‌شده افزایش یافته است، مطابقت دارد.

نتایج این مقاله با یافته‌های مستی و فخرایی (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی رابطه بین وضعیت اشتغال با میزان سلامت اجتماعی آنان، مورد مطالعه شهر مراغه» که بر اساس مدل تحلیلی متغیرهای شغل (وضعیت اشتغال، نوع شغل و شرایط شغلی) بر سلامت اجتماعی زنان تأثیر می‌گذارد و شرایط شغلی بیشترین تأثیر را بر سلامت اجتماعی دارد، همخوانی دارد. کییز و شاپیرو (۲۰۰۴) در پژوهشی با عنوان «بررسی رابطه بین سلامت اجتماعی و متغیرهای جمعیت‌شناختی» به این نتیجه رسیدند که وضعیت شغلی برای سلامت اجتماعی زنان مهمتر از مردان است و زنانی که وضعیت شغلی پایین‌تری داشتند، سلامت اجتماعی کمتری نسبت به مردانی با همان جایگاه شغلی گزارش دادند. به‌طور کلی همین که جایگاه شغلی افزایش می‌یابد زنان نسبت به مردان به‌طور فزاینده‌ای سطح بالاتری از پذیرش، مشارکت و انسجام اجتماعی را گزارش می‌کنند. نتیجه مقاله نگارندگان با این مطلعه نیز همسو است.

تفاوت این مقاله با مقالات قبلی در این است که در اینجا برای اولین بار رابطه بین توانمندسازی اقتصادی با سلامت اجتماعی سنجیده شده است و از سویی دیگر مقایسه بین دو گروه خودیار و غیرخودیار مورد بررسی قرار گرفته است.

۳.چارچوب نظری

در این مقاله با توجه به بین‌رشته‌ای بودن موضوع توانمندسازی اقتصادی و سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار(رشته اقتصاد و جامعه‌شناسی)، چارچوب نظری تلفیقی از نظریه‌های مختلف جامعه‌شناختی و اقتصادی در زمینه توانمندسازی اقتصادی و سلامت اجتماعی و شامل نظریه‌هایی چون سلامت اجتماعی کییز، سارا لانگه و نظریه زنانه‌شدن فقر است که در ذیل به اختصار معرفی می‌گردند:.

۳-۱.نظریه سلامت اجتماعی کییز

نظریه سلامت اجتماعی کییز از یک اصل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی نشئت می‌گیرد. کییز[1] پنج ملاک را برای سلامت اجتماعی برمی‌شمرد:طبق نظر کییز، حلقه مفقوده در تاریخچه

1. Keyes

مطالعات مربوط به سلامت، پاسخ به این سؤال است کـه آیـا ممکـن اسـت کیفیـت زنـدگی و عملکرد شخصی افراد را بدون توجه به معیارهای اجتماعی ارزیابی کرد؟ وی در پاسـخ بـه ایـن سؤال می‌گوید: عملکرد خوب در زندگی چیـزی بـیش از سـلامت جسـمی و روانـی اسـت و تکالیف و چالش‌های اجتماعی را نیز در برمی‌گیرد. بـه نظـر وی «سـلامت اجتمـاعی عبـارت است از چگونگی ارزیابی فرد از عملکرد خود در برابر اجتماع. فـرد سـالم از نظـر اجتمـاعی، اجتماع را به صورت یک مجموعه معنادار، قابل‌فهم و بالقوه بـرای رشـد و شـکوفایی دانسـته و احساس می‌کند که به جامعه تعلق دارد.از طرف جامعه پذیرفته می‌شود و در پیشرفت آن سهیم است» (مستی و فخرایی، ۱۳۹۳، ۱۲۱).

۳-۲.نظریه تواناسازی سارا لانگه

یکی از نظریه‌های مهم در رابطه با مسائل زنان، نظریه تواناسازی سـارالانگه اسـت. از نظـر طرفداران این نظریه، برآورده ساختن نیازهای اساسی، از حقوق اولیه تمام افراد است و هـر فردی باید امکان این را داشته باشد که از تمام توانایی‌ها و خلاقیت‌های خود اسـتفاده کنـد؛ بنـابراین، زنـان بایـد بیاموزنـد کـه بـا خودبـاوری و اعتمادبـه‌نفس، در پـذیرش و توزیـع مسئولیت‌ها چه در خانواده و چه در جامعه شرکت کنند. برای ایـن چـارچوب نظـری، پـنج مرحله مشخص شده‌است:

الف) رفاه. در این مرحله به امکانات رفاهی اولیه و کمبودهایی که در ایـن زمینـه وجـود دارد، توجه می‌شود مانند تأمین آموزش؛

ب) دسترسی. منظور دسترسی به منابع و تسهیلاتی برای بهبود وضعیت زنـدگی اسـت؛ مانند دسترسی به اعتبارات؛

ج) آگاهی‌سازی. مرحله‌ای است که زنـان بـه مشـکلات و بـه دلایـل بـروز آن حسـاس می‌شوند؛

د)مشارکت. مرحله‌ای است که زمینه حضور فعال برای زنان فراهم شده و آمادگی بـرای مشارکت داوطلبانه وجود دارد؛

هـ) کنترل. مرحله‌ای که زنان، قدرت تصمیم‌گیری پیدا می‌کنند و علاوه بر این که در مورد مشکل فکر می‌کنند، بهترین راه‌حل را پیشنهاد می‌کنند و بـر اجـرای راه‌حـل تسـلط می‌یابنـد.

سارا لانگه معتقد است که توانمندسازی زنان عبارت از این است که به زنان، بضاعت و قدرت دفع فشارها و تبعیض‌های بیرونی داده شود تا آنها بتوانند حقوق از دست رفته خود را بازیابند و وضع اجتماعی شان را بهبود و ارتقا دهند (کشاورز شکری، ۱۳۹۵، ۱۶).

۳-۴.نظریه زنانه‌شدن فقر یا آسیب‌پذیری زنان سرپرست خانوار

تحولات بینشی و تجربی در دهه اخیر سبب طرح پارادایم جدیدی در بحث فقر شده که فقر زنان را معادل فقر زنان سرپرست خانوار می‌شمارد. به‌گونه‌ای‌که در اکثر نوشته‌های توسعه، اعلام زنان سرپرست خانوار به عنوان فقیرترین فقرا به چشم می‌خورد. مطابق نظر چانت[1]، پیش‌فرض اینکه زنان سرپرست خانوار با خطر فقر درآمدی بیشتری مواجه هستند، به دلیل جنسیت و در پی آن محرومیت از منابع است. در چنین شرایطی، نقش بازتولیدی زنان آنها را مجبور به کار پاره وقت، انعطاف‌پذیر یا اشتغال خانگی می‌کند. این شرایط درعین‌حال که زنان سرپرست خانوار را از آموزش و کسب مهارت باز می‌دارد، موجب دریافت دستمزد کمتر نیز می‌شود. بی‌سوادی و کم‌سوادی از عوامل دیگری است که موجب عدم دسترسی این زنان به مشاغل دارای منزلت می‌شود. به عبارت دیگر زنان سرپرست خانوار اغلب بیکارند و یا مشاغل حاشیه‌ای نیمه‌وقت، غیررسمی و کم‌درآمد دارند. با توجه به آنچه گفته شد، چارچوب نظری مقاله در شکل شماره (۱) خلاصه می‌گردد.

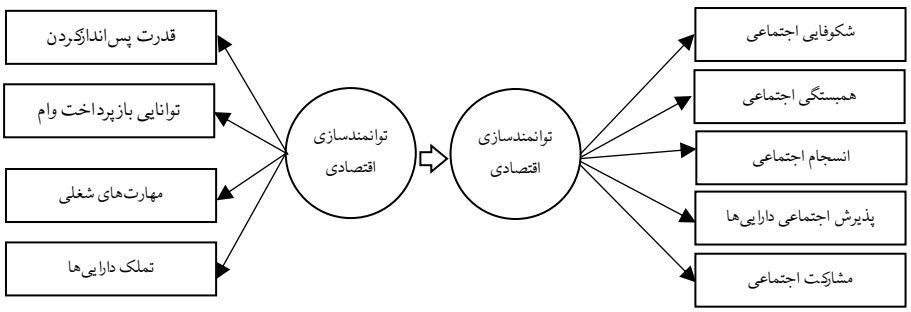

شکل ۱. مدل نظری تأثیر توانمندسازی اقتصادی بر سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار

1. Chant

همان‌طورکه در شکل شماره (۱) مشاهده می‌شود هر یک از ابعاد توانمندسازی اقتصادی به عنوان متغیر مستقل در مقاله حاضر که دارای مؤلفه‌های قدرت پس‌انداز کردن، توانایی بازپرداخت وام، مهارت‌های شغلی و تملک دارایی می‌باشد، برسلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار به عنوان متغیر مستقل تأثیر می‌گذارد.

۵. روش تحقیق

روش استفاده‌شده در مقاله حاضر، روش پیمایشی است. جامعه آماری مقاله، ۸۰۰ نفر از زنان سرپرست خانوار عضو گروه‌های خودیار و غیرخودیار تحت پوشش سازمان بهزیستی استان تهران است. حجم نمونه ۲۰۰ نفر از زنان سرپرست خانوار هستند. چون کار به صورت مقایسه‌ای انجام شده است، عملاً نمونه مورد مطالعه ما به دو قسمت تقسیم می‌شود: در قسمت اول ۱۰۰ نفر از زنان سرپرست خانوار عضو گروه خودیار هستند. بدین صورت که از هر ۲۰ گروه خودیار ۵ زن سرپرست خانوار انتخاب شده‌اند. در قسمت دوم نیز ۱۰۰ نفر از زنان سرپرست خانوار غیر عضو گروه خودیار هستند که به صورت تصادفی انتخاب شدند.

در این مقاله از ابزار پرسشنامه، برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده که بر این اساس، پرسشنامه استاندارد سلامت اجتماعی کییز و پرسشنامه توانمندسازی اقتصادی محقق ساخته‌استفاده شده است. جهت سنجش روایی ابزار اندازه‌گیری این مقاله از روایی صوری استفاده شده‌است. برای تعیین میزان پایایی متغیر مستقل بعد از تهیه و تأیید پرسشنامه از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شد که نتیجه به دست آمده برای متغیر قدرت پس‌اندازکردن ۰/۶۲، برای متغیر توانایی بازپرداخت وام ۰/۶۰، متغیر مهارت‌های شغلی ۰/۸۵ و متغیر تملک دارایی‌ها ۰/۹۱ است.

درپژوهش حاضر جهت اندازه‌گیری سلامت اجتماعی و مؤلفه‌های آن از مقیاس ۳۳ ماده‌ای سلامت اجتماعی کییز که مؤلفه اصلی آن انسجام، پذیرش، مشارکت، انطباق و شکوفایی اجتماعی هستند،استفاده شده است و جهت اندازه‌گیری توانمندسازی اقتصادی و مؤلفه‌های آن از پرسشنامه محقق‌ساخته ۲۶ گویه‌ای استفاده شده است.

برای محاسبه نمره کل پرسشنامه سلامت اجتماعی، مجموع اعداد به دست آمده از هر زیرمقیاس، بر ۵ تقسیم شده است که عدد به دست آمده عددی بین صفر تا ۱۰۰ می‌باشد.

برای محاسبه نمره کل پرسشنامه توانمندسازی اقتصادی، مجموع اعداد به دست آمده از هر زیرمقیاس، بر ۶ تقسیم شده است که عدد به دست آمده عددی بین صفر تا ۱۰۰ می‌باشد. پایین‌ترین نمره در این پرسشنامه صفر و بالاترین ۱۰۰ است. امتیاز هر بعد با امتیاز عنوان‌ها در آن بُعد مشخص می‌شود. پایایی و روایی نسخه فارسی پرسشنامه سلامت اجتماعی کییز در ایران تأیید شده‌است.

۶. تعریف متغیرهای مستقل و وابسته

۶-۱. توانمندسازی اقتصادی

توانمندسازی اقتصادی به معنای حضور زنان در مشاغل درآمدزا است به‌گونه‌ای که نه‌تنها توانایی تأمین هزینه‌های زندگی خویش را کسب می‌کنند بلکه قادرخواهند بود حمایت مالی خانواده را نیز برعهده گیرند. در این بعد از توانمندسازی، زنان علاوه بر آن که به اعتبارات و بازارهای مختلف دسترسی دارند، برخی از اموال و دارایی‌های خانواده نیز متعلق به آنان می‌باشد. توانمندی اقتصادی به‌عنوان زیربنای دستیابی به قابلیت‌ها و توانمندی لازم برای بهبود کیفیت زندگی تلقی شده و مفهوم آن «توانایی در تأمین نیازهای اساسی به‌صورت پایدار است». در تعریف عملیاتی توانمندی اقتصادی، مواردی نظیر توانایی پس‌انداز، توانایی خرید کالاهای باکیفیت، توانایی بازپرداخت وام و... استفاده شد.

۶-۲. سلامت اجتماعی

کییز سلامت اجتماعی را به عنوان گزارش فرد از کیفیت روابطش با افراد، نزدیکان و گروه‌های اجتماعی که وی عضوی از آنهاست تعریف می‌کند. او معتقد است که مقیاس سلامت اجتماعی بخشی از سلامت فرد را می‌سنجد و شامل پاسخ‌های درونی فرد (احساس تفکر و رفتار که نشانگر رضایت یا فقدان رضایت فرد از زندگی و محیط اجتماعی اش هستند) است. کییز بیان می‌کند که سلامت اجتماعی شامل عناصر متعددی است که این عناصر در کنار یکدیگر نشان می‌دهند که چگونه و در چه درجه‌ای افراد در زندگی اجتماعی خود خوب عمل می‌کنند؛ مثلاً به عنوان همسایه، همکار و همشهری.

۶-۳. گروه‌های خودیار

گروه‌های خودیار گروه‌های کوچک تشکیل شده از مردم فقیر هستند. اعضای گروه‌های خودیار با مشکلات شبیه به هم روبرو هستند و برای حل مشکلاتشان به یکدیگر کمک می‌کنند. گروه‌های خودیار پس‌اندازهای کمی از بین اعضای خود جمع می‌کنند و این پس‌اندازها در بانک نگه داشته می‌شود که این صندوق مشترک گروه خودیار به حساب می‌آید.

۶-۴. زنان سرپرست خانوار

زنان سرپرست خانوار، زنانی هستند که به دلیل عواملی چون طلاق، فوت و یا اعتیاد همسر، مسئولیت و سرپرستی خانواده بردوش آن‌ها می‌افتد؛ و یا بر اثرمفقودالاثر شدن همسر و غیره بی‌سرپرست شده‌اند. یا در تعریف دیگری بیان شده است که سرپرست عضوی از خانوار است که اعضای خانوار، او را به این عنوان معرفی کنند. در صورتی که اعضای خانواده قادر به تعیین سرپرست خانوار نباشند، مسن‌ترین عضو خانوار به‌عنوان سرپرست تلقی می‌شود.

جدول ۱. مؤلفه‌های سلامت اجتماعی (متغیر وابسته)

متغیر	ابعاد	مؤلفه
متغیر وابسته	سلامت اجتماعی	شکوفایی اجتماعی
		همبستگی اجتماعی
		انسجام اجتماعی
		پذیرش اجتماعی
		مشارکت اجتماعی

جدول ۲. مؤلفه‌های توانمندسازی اقتصادی (متغیر مستقل)

متغیر	ابعاد	مؤلفه
مستقل	توانمندسازی اقتصادی	قدرت پس انداز کردن
		مهارت‌های شغلی
		توانایی بازپرداخت وام
		تملک دارایی
		قدرت پس انداز کردن

۷.یافته‌های پژوهش

در این مقاله، متغیرهای جمعیتی چون سن، وضعیت تأهل، میزان تحصیلات، تعداد اعضای خانوار و تعداد فرزندان، مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

جدول ۳. توزیع فراوانی پاسخگویان برحسب سن

گروه سنی	آماره	گروه		کل (درصد)
		خودیار (درصد)	غیرخودیار (درصد)	
زیر ۲۵ سال	تعداد	۵	۵	۱۰
	درصد برحسب گروه	۵	۵	۱۰
۳۴-۲۵ سال	تعداد	۱۸	۱۹	۳۷
	درصد برحسب گروه	۱۸	۱۹	۳۷
۴۴-۳۵ سال	تعداد	۱۵	۱۵	۳۰
	درصد برحسب گروه	۱۵	۱۵	۳۰
۵۴-۴۵ سال	تعداد	۲۷	۳۱	۵۸
	درصد برحسب گروه	۲۷	۳۱	۵۸
۵۵ سال و بیشتر	تعداد	۳۵	۳۰	۶۵
	درصد برحسب گروه	۳۵	۳۰	۶۵
کل	تعداد	۱۰۰	۱۰۰	۲۰۰
	درصد برحسب گروه	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

همان‌طورکه در جدول فوق مشاهده می‌شود، بیشترین گروه سنی در گروه‌های خودیار، زنان سرپرست خانوار ۵۵ سال و بیشتر با (۳۵ درصد) و در میان گروه‌های غیرخودیار، ۵۴-۴۵ سال با (۳۱ درصد) بوده است.

جدول ۴. توزیع فراوانی پاسخگویان بر حسب وضعیت تأهل

وضعیت تأهل	آماره	گروه		کل
		خودیار	غیرخودیار	
دارای همسر	تعداد	۲۶	۳۰	۵۶
	درصد برحسب گروه	۲۶	۳۰	۵۶
بی‌همسر به علت فوت	تعداد	۴۵	۳۵	۸۰
	درصد برحسب گروه	۴۵	۳۵	۸۰
بی‌همسر به علت طلاق	تعداد	۱۵	۲۰	۳۵
	درصد برحسب گروه	۱۵	۲۰	۳۵
هرگز ازدواج نکرده	تعداد	۱۴	۱۵	۲۹
	درصد برحسب گروه	۱۴	۱۵	۲۹
کل	تعداد	۱۰۰	۱۰۰	۲۰۰
	درصد برحسب گروه	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

همان‌طورکه در جدول شماره (۴) مشاهده می‌شود، اغلب زنان سرپرست خانوار گروه خودیار با (۴۵ درصد)، بی‌همسر به علت فوت و اغلب زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار با (۳۵درصد)، بی‌همسر به علت فوت می‌باشند. همچنین نتایج نشان می‌دهد که ۲۶ درصد زنان سرپرست خانوار گروه خودیار و ۳۰ درصد زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار دارای همسر می‌باشند.

جدول ۵. توزیع فراوانی پاسخگویان بر حسب میزان تحصیلات

میزان تحصیلات	آماره	گروه		کل
		خودیار	غیرخودیار	
بیسواد	تعداد	۱۶	۱۳	۲۹
	درصد برحسب گروه	۱۶	۱۳	۲۹
زیر دیپلم	تعداد	۲۲	۲۷	۴۹
	درصد برحسب گروه	۲۲	۲۷	۴۹
دیپلم	تعداد	۲۴	۲۱	۴۵
	درصد برحسب گروه	۲۴	۲۱	۴۵
فوق دیپلم	تعداد	۱۴	۱۹	۳۳
	درصد برحسب گروه	۱۴	۱۹	۳۳
لیسانس	تعداد	۱۹	۱۶	۳۵
	درصد برحسب گروه	۱۹	۱۶	۳۵
فوق لیسانس	تعداد	۴	۳	۷
	درصد برحسب گروه	۴	۳	۷
دکتری	تعداد	۱	۱	۲
	درصد برحسب گروه	۱	۱	۲
کل	تعداد	۱۰۰	۱۰۰	۲۰۰
	درصد برحسب گروه	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

همان‌طورکه در جدول شماره (۵) مشاهده می‌گردد، اغلب زنان سرپرست خانوار گروه خودیار با (۲۴ درصد) دارای تحصیلات دیپلم، و اغلب زنان سرپرست گروه غیرخودیار با (۲۷درصد) دارای تحصیلات زیر دیپلم هستند. همچنین نتایج نشان می‌دهد که ۱۹ درصد زنان سرپرست خانوار گروه خودیار و ۱۶ درصد زنان سرپرست گروه غیرخودیار، دارای تحصیلات لیسانس می‌باشند. به‌طور کلی سطح تحصیلات زنان سرپرست خانوار گروه خودیار، بالاتر از زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار است.

جدول ۶. توزیع فراوانی پاسخگویان بر حسب تعداد اعضای خانوار

تعداد اعضای خانوار	آماره	گروه		کل
		خودیار	غیرخودیار	
۱نفر	تعداد	۱۶	۱۵	۳۱
	درصد برحسب گروه	۱۶	۱۵	۳۱
۲نفر	تعداد	۲۸	۲۶	۵۴
	درصد برحسب گروه	۲۸	۲۶	۵۴
۳نفر	تعداد	۲۱	۳۵	۵۶
	درصد برحسب گروه	۲۱	۳۵	۵۶
۴نفر	تعداد	۱۶	۱۷	۳۳
	درصد برحسب گروه	۱۶	۱۷	۳۳
۵نفرو بیشتر	تعداد	۱۳	۷	۲۰
	درصد برحسب گروه	۱۳	۷	۲۰
کل	تعداد	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
	درصد برحسب گروه	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

همان‌طورکه در جدول شماره (۶) مشاهده می‌گردد، اغلب زنان سرپرست خانوار گروه خودیار (۲۸ درصد) ۲ عضو، و اغلب زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار (۳۵درصد) دارای ۳ نفر عضو خانوار می‌باشند.

جدول ۷. توزیع فراوانی پاسخگویان بر حسب تعداد فرزندان

تعداد فرزند	آماره	گروه		کل
		خودیار	غیرخودیار	
بدون فرزند	تعداد	۳۲	۳۵	۶۷
	درصد برحسب گروه	۳۲	۳۵	۶۷
۱ فرزند	تعداد	۳۱	۲۷	۵۸
	درصد برحسب گروه	۳۱	۲۷	۵۸
۲ فرزند	تعداد	۱۵	۲۶	۴۱
	درصد برحسب گروه	۱۵	۲۶	۴۱
۳ فرزند	تعداد	۱۴	۶	۲۰
	درصد برحسب گروه	۱۴	۶	۲۰
۴ فرزند و بیشتر	تعداد	۸	۶	۱۴
	درصد برحسب گروه	۸	۶	۱۴
کل	تعداد	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
	درصد برحسب گروه	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

همان‌طورکه در جدول شماره (۷) مشاهده می‌شود اغلب زنان سرپرست خانوار گروه خودیار (۳۲ درصد) بدون فرزند و اغلب زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار (۳۵درصد) بدون فرزند هستند. همچنین نتایج نشان می‌دهد که حدود ۳۱درصد زنان سرپرست خانوار خودیار و حدود ۲۷ درصد زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار، دارای یک فرزند می‌باشند.

متغیر مستقل «توانمندسازی اقتصادی» با کمک ابعاد چهارگانه «قدرت پس‌انداز، توانایی بازپرداخت وام، مهارت‌های شغلی و تملک دارایی» مورد سنجش قرار گرفته‌است. نتایج این بررسی در قالب جداول زیر منعکس شده است.

جدول ۸. نتایج آزمون t مستقل جهت مقایسه ابعاد توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار گروه خودیار و غیرخودیار

متغیر	گروه	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار آماره t	Df	سطح معناداری
قدرت پس‌انداز	خودیار	۷۱/۹۶	۸/۰۷	۲۵/۷۵	۱۹۸	۰/۰۲۴
	غیرخودیار	۳۸/۱۴	۱۰/۳۶			
توانایی بازپرداخت وام	خودیار	۷۹/۹۶	۷/۷۰	۱۱/۷۰	۱۹۸	۰/۰۰۳
	غیرخودیار	۳۸/۸۷	۳۴/۲۴			
مهارت‌های شغلی	خودیار	۶۸/۸۲	۸/۸۳۶	۲۲/۶۵	۱۹۸	۰/۰۰۰
	غیرخودیار	۳۴/۱۱	۱۲/۳۸			
تملک دارایی	خودیار	۷۸/۳۶	۹/۴۳	۳۱/۹۸	۱۹۸	۰/۰۰۰
	غیرخودیار	۲۳/۳۲	۱۴/۳۹			
توانمندسازی اقتصادی	خودیار	۷۳/۷۶	۵/۴۰	۳۰/۳۹	۱۹۸	۰/۰۰۰
	غیرخودیار	۳۳/۳۴	۱۲/۱			

در جدول شماره (۸)، آمار توصیفی مربوط به میانگین و انحراف معیار متغیر توانمندسازی اقتصادی و ابعاد آن به تفکیک گروه خودیار و غیرخودیار نشان داده شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود میانگین نمره توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار گروه خودیار بیشتر از گروه غیرخودیار است. با توجه به سطح معناداری آزمون t مستقل (sig ۰/۰۰۰) تفاوت میانگین مشاهده شده در سطح اطمینان ۹۵ درصد معنادار است. همچنین در چهار بعد (قدرت پس‌انداز، توانایی بازپرداخت وام، مهارت‌های شغلی و تملک دارایی) نیز نتیجه مشابه فوق به‌دست آمده‌است؛ بدین‌معنی که میانگین نمره چهار

بعد توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار خودیار بیشتر از از زنان سرپرست خانوار غیرخودیار است که این تفاوت در سطح اطمینان ۹۵ درصد معنادار است.

متغیر سلامت اجتماعی با کمک ابعاد پنج‌گانه «شکوفایی اجتماعی، همبستگی اجتماعی، انسجام اجتماعی، پذیرش اجتماعی و مشارکت اجتماعی» مورد سنجش قرار گرفته است. جدول شماره (۹) ابعاد سلامت اجتماعی در هر یک از دو گروه خودیار و غیرخودیار را نشان می‌دهد.

جدول ۹. نتایج آزمون t مستقل جهت مقایسه ابعاد سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار گروه خودیار و غیرخودیار

متغیر	گروه	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار آماره t	درجه آزادی	سطح معناداری
شکوفایی اجتماعی	خودیار	۵۷/۶۸	۱۳/۰۸	۱۰/۶۲	۱۹۸	۰/۰۲۲
	غیرخودیار	۴۴/۸۷	۱۴/۲۵			
همبستگی اجتماعی	خودیار	۵۸/۴۱	۱۳/۹۳	۱۳/۱۴	۱۹۸	۰/۰۰۲
	غیرخودیار	۴۹/۹۱	۱۵/۰۵			
انسجام اجتماعی	خودیار	۷۵/۵۰	۲۰/۱۲	۱۱/۷۹	۱۹۸	۰/۰۲۱
	غیرخودیار	۳۸/۰۰	۲۴/۵۹			
پذیرش اجتماعی	خودیار	۶۳/۷۵	۱۸/۰۸	۸/۱۴	۱۹۸	۰/۲۴۶
	غیرخودیار	۴۳/۹۸	۱۵/۹۸			
مشارکت اجتماعی	خودیار	۶۶/۲۵	۱۵/۰۴	۱۴/۷	۱۹۸	۰/۰۵
	غیرخودیار	۵۸/۳۰	۱۵/۱۲			
سلامت اجتماعی(کل)	خودیار	۶۴/۱۲	۸/۷۵	۲۱/۶۷	۱۹۸	۰/۰۰۵
	غیرخودیار	۴۷/۷۴	۸/۱۸			

در جدول فوق، آمار توصیفی مربوط به میانگین و انحراف معیار متغیر سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار گروه خودیار و غیرخودیار و ابعاد پنج‌گانه نشان داده شده است. طبق این جدول، میانگین نمره سلامت اجتماعی در زنان سرپرست خانوار گروه خودیار بیشتر از زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار است. از آنجا که سطح معناداری آزمون t مستقل کمتر از ۰/۰۵ می‌باشد، تفاوت میانگین مشاهده شده در سطح اطمینان ۹۵درصد معنادار است. این درحالی است که در پنج بُعد متغیر سلامت اجتماعی، تنها در پذیرش اجتماعی تفاوت مشاهده شده معنادار نیست و در چهار بُعد دیگر تفاوت معنادار مشاهده شد. نتایج حاصل به شرح ذیل می‌باشد:

میانگین نمره پنج بعد سلامت اجتماعی(شکوفایی اجتماعی، همبستگی اجتماعی، انسجام اجتماعی، پذیرش اجتماعی و مشارکت اجتماعی) در زنان سرپرست خانوار گروه خودیار به‌طور معناداری در سطح اطمینان ۹۵درصد بیشتر از زنان سرپرست خانوار گروه غیرخودیار است. همچنین، اگر عدد سطح معناداری (Sig) بیشتر از ۰/۰۵ باشد، این بدین معناست که بین شکوفایی، همبستگی، انسجام اجتماعی و مشارکت با سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار، اختلاف معناداری وجود دارد. فقط در بعد پذیرش اجتماعی است که بین دو گروه تفاوت معنی‌داری وجود ندارد.

۹. تجزیه‌وتحلیل داده‌ها

پیش از انجام آزمون فرضیه‌ها باید به آزمون نرمال‌بودن توزیع داده‌ها پرداخت. این امر کمک می‌کند که محقق بتواند آزمون آماری مناسب را جهت آزمون فرضیه‌ها انتخاب کند. بدین‌منظور از آزمون کالموگروف‌ـاسمیرنوف جهت تشخیص نوع توزیع داده‌ها استفاده شد. توزیع داده‌های مربوط به متغیرهای پژوهش در سطح معناداری ۰/۰۵، مورد بررسی قرار گرفته‌اند که نتایج آن در جدول شماره (۱۰) آمده است. سپس فرضیه‌ها و مقایسه بین دو گروه و آزمون آنها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

جدول ۱۰. نتایج آزمون کالموگروف- اسمیرنوف برای بررسی نرمال بودن توزیع نمرات

متغیر اصلی	ابعاد متغیر اصلی	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	Z کالموگروف- اسمیرنوف	سطح معناداری
سلامت اجتماعی	شکوفایی اجتماعی	۲۰۰	۵۱/۲۸۱	۱۵/۰۸۱	۱/۴۳۰	۰/۰۸۳
	همبستگی اجتماعی	۲۰۰	۵۴/۱۶۷	۱۵/۰۸۴	۱/۷۵۱	۰/۰۶۴
	انسجام اجتماعی	۲۰۰	۵۶/۷۵۰	۲۹/۲۵۶	۲/۳۸۵	۰/۰۵۵
	پذیرش اجتماعی	۲۰۰	۵۳/۸۶۹	۱۹/۶۹۶	۱/۴۷۱	۰/۰۷۶
	مشارکت اجتماعی	۲۰۰	۶۲/۲۷۵	۱۵/۵۷۰	۱/۶۲۸	۰/۰۶۰
توانمندسازی اقتصادی	قدرت پس‌انداز	۲۰۰	۵۵/۰۵۰	۱۹/۳۱۸	۲/۲۴۴	۰/۰۶۲
	توانایی بازپرداخت وام	۲۰۰	۵۹/۴۱۵	۳۲/۲۰۴	۱/۸۷۲	۰/۰۷۱
	مهارت‌های شغلی	۲۰۰	۵۱/۴۶۷	۲۰/۴۷۹	۱/۶۹۳	۰/۰۵۶
	تملک دارایی	۲۰۰	۵۰/۸۴۷	۳۰/۱۴۱	۲/۵۷۶	۰/۰۵۳

بر اساس نتایج مندرج در جدول فوق، سطح معناداری آماره محاسبه شده برای تمامی متغیرها بزرگتر از ۰/۰۵ می‌باشد. بنابراین، فرض نرمال بودن توزیع نمرات متغیرهای تحقیق پذیرفته می‌شود.

۹-۱. آزمون فرضیه‌ها

فرضیه ۱. بین قدرت پس انداز کردن زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۱۱. نتایج آزمون مقایسه آزمون قدرت پس انداز زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار

متغیرها	آمارها	گروه	
		خودیار	غیرخودیار
قدرت پس‌انداز(متغیر مستقل)	مقدار آزمون R پیرسون	۰/۱۹۹	۰/۲۳۵
سلامت اجتماعی(متغیر وابسته)	سطح معناداری(sig)	۰/۰۴۷	۰/۰۱۹

جدول فوق، قدرت پس‌انداز زنان سرپرست خانوار در دو گروه خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی را نشان می‌دهد. نتایج نشان داد که مقدار R پیرسون در گروه خودیار با ۰/۱۹۹ درصد و در گروه غیرخودیار با ۰/۲۳۵ درصد است. سطح معناداری در سطح اطمینان ۹۵درصد در گروه خودیار با ۰/۰۴۷ و در گروه غیرخودیار با ۰/۰۱۹ به‌دست آمد. در نتیجه می‌توان گفت قدرت پس‌انداز زنان سرپرست خانوار، در هردو گروه خودیار و گروه غیرخودیار با سلامت اجتماعی رابطه معناداری دارد و فرضیه فوق مورد تأیید قرار می‌گیرد.

فرضیه ۲. بین توانایی بازپرداخت وام زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۱۲. نتایج آزمون مقایسه توانایی بازپرداخت وام زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان

متغیرها	آمارها	گروه	
		خودیار	غیرخودیار
توانایی باز پرداخت وام (متغیر مستقل)	مقدار آزمون R پیرسون	۰/۰۴۰	۰/۲۵۳
سلامت اجتماعی(متغیر وابسته)	سطح معناداری(sig)	۰/۲۹۳	۰/۰۱۱

جدول شماره (۱۲) توانایی بازپرداخت وام زنان سرپرست خانوار در دو گروه خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی را نشان می‌دهد. نتایج نشان داد که مقدار R پیرسون در

گروه خودیار با ۰/۰۴۰درصد و در گروه غیرخودیار با ۰/۲۵۳ درصد می‌باشد و سطح معناداری با در سطح اطمینان ۹۵ درصد در گروه خودیار با ۰/۲۹۳ و در گروه غیرخودیار با ۰/۰۱۱ به‌دست آمد. در نتیجه می‌توان گفت توانایی بازپرداخت وام زنان سرپرست خانوار در گروه غیرخودیار با سلامت اجتماعی رابطه معناداری دارد اما در توانایی بازپرداخت وام زنان سرپرست خانوار در گروه خودیار با سلامت اجتماعی رابطه معناداری (۰/۲۹۳) مشاهده نگردید. از جمله دلایلی که نشان می‌دهد توانایی بازپرداخت وام زنان سرپرست خانوار گروه‌های خودیار، رابطه معناداری با سلامت اجتماعی نداشته است، عدم کفایت وام‌ها و وابستگی زنان سرپرست خانوار به مبلغ اندک وام، هزینه‌های خانوار، مبلغ پایین مستمری برای بازپرداخت و... را می‌توان نام برد.

فرضیه ۳. بین مهارت‌های شغلی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۱۳. نتایج آزمون مقایسه مهارت‌های شغلی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان

متغیرها	آمارها	گروه	
		خودیار	غیرخودیار
مهارت‌های شغلی (متغیر مستقل)	مقدار آزمون R پیرسون	۰/۱۴۱	۰/۰۴۹
سلامت اجتماعی (متغیر وابسته)	سطح معناداری(sig)	۰/۰۱۱	۰/۰۲۱

جدول شماره (۱۴) مهارت‌های شغلی زنان سرپرست خانوار در دو گروه خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی را نشان می‌دهد. نتایج نشان داد که مقدار R پیرسون در گروه خودیار(۰/۱۴۱درصد) و در گروه غیرخودیار (۰/۰۴۹ درصد) است. سطح معناداری با در سطح اطمینان ۹۵ درصد در گروه خودیار با رقم ۰۱۱ /۰ و در گروه غیرخودیار ۰/۰۲۱ به دست آمد. در نتیجه می‌توان گفت مهارت‌های شغلی زنان سرپرست خانوار در هر دو گروه خودیار و گروه غیرخودیار با سلامت اجتماعی رابطه معناداری دارد و فرضیه فوق مورد تأیید قرار می‌گیرد. علت بالاتر بودن مهارت‌های شغلی زنان سرپرست خانوار عضو گروه‌های خودیار، ارائه آموزش‌های شغلی به زنان سرپرست خانوار عضو این گروه‌ها می‌باشد.

فرضیه ۴. بین تملک دارایی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۱۴. آزمون مقایسه تملک دارایی زنان سرپرست خانوار در گروه‌های خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی آنان

متغیرها	آمارها	گروه	
		خودیار	غیرخودیار
تملک دارایی (متغیر مستقل)	مقدار آزمون R پیرسون	۰/۱۹۷	۰/۰۷۱
سلامت اجتماعی(متغیر وابسته)	سطح معناداری(sig)	۰/۰۴۵	۰/۱۸۳

جدول شماره (۱۴)، تملک دارایی زنان سرپرست خانوار در دو گروه خودیار و غیرخودیار با سلامت اجتماعی را نشان می‌دهد. نتایج نشان داد که مقدار R پیرسون در گروه خودیار با ۰/۱۹۷ درصد و در گروه غیرخودیار با ۰/۰۷۱ درصد می‌باشد و سطح معناداری با سطح اطمینان ۹۵ درصد در گروه خودیار با ۰/۰۴۵ و در گروه غیرخودیار با ۰/۱۹ به‌دست آمد. در نتیجه می‌توان گفت تملک دارایی زنان سرپرست خانوار در گروه خودیار با سلامت اجتماعی رابطه معناداری دارد اما تملک دارایی زنان سرپرست خانوار در گروه غیرخودیار با سلامت اجتماعی رابطه معناداری (۰/۱۸۳) مشاهده نگردید. بالا بودن متغیر تملک دارایی در زنان سرپرست خانوار عضو گروه‌های خودیار نسبت به زنان سرپرست خانوار غیرخودیار، دلیلی بر توانمندی اقتصادی این زنان می‌باشد. به‌طوری که این نشان دهنده اثربخشی و مفید بودن وام‌های دریافتی زنان عضو گروه‌های خودیار است.

۱۰. نتیجه‌گیری

یافته‌های این مقاله، نشان می‌دهد، عضویت در گروه‌های خودیار، موجب توانمندسازی اقتصادی و سپس سلامت اجتماعی آنان شده است. چنانچه نتایج تحقیق با مطالعه رحمانی(۱۳۸۷) که عضویت در گروه‌های خودیار و شبکه خرده اعتبارات نقش مؤثری در توانمندسازی اقتصادی زنان و نقش آن در سلامت اجتماعی داشته همسو می‌باشد.

در این مطالعه هر یک از ابعاد توانمندسازی اقتصادی بر ابعاد سلامت اجتماعی بین دو گروه خودیار زنان سرپرست خانوار و غیرخودیار مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌ها نشان داد بیشترین گروه سنی در گروه‌های خودیار، زنان سرپرست خانوار ۵۵ سال و بیشتر با(۳۵ درصد) و در میان گروه‌های غیرخودیار ۵۴-۴۵ سال با(۳۱ درصد) بوده‌است که این با یافته‌های زاهدی‌اصل و پیله‌وری (۱۳۹۳) که با افزایش سن میزان سلامت اجتماعی افزایش می‌یابد، همسو می‌باشد.

همچنین از مجموع کل شرکت کنندگان پژوهش(۲۰۰ نفر) دارای همسر، ۲۶ درصد در گروه خودیار و ۳۰ درصد در گروه غیرخودیار، بی‌همسر به علت فوت ۴۵درصد در گروه خودیار و ۳۵ درصد در گروه غیرخودیار، بی‌همسر به علت طلاق ۱۵درصد در گروه خودیار و ۲۰ درصد در گروه غیرخودیار، هرگز ازدواج نکرده ۱۴درصد در گروه خودیار و ۱۵ درصد گروه غیرخودیار می‌باشند.

نتایج و یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که از مجموع ۲۰ گویه سلامت اجتماعی ۱/۵درصد کم، ۷۴/۵درصد متوسط و ۲۴درصد زیاد می‌باشد. باتوجه به پرسشنامه کییز با عنایت به میانگین ۵۵/۹۳ درصدی می‌توان ادعا کرد سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار عضو گروه خودیار و غیرخودیار بین ۴۷ تا ۷۴ قرار گرفته است می‌توان گفت سلامت اجتماعی افراد در این مقاله، در حد متوسط و روبه‌رشد بوده و باید تقویت شود.

از مجموع ۲۶ گویه توانمندسازی اقتصادی ۲۷ درصد کم، ۲۸ درصد متوسط و ۴۵ درصد زیاد می‌باشد. از مجموعه ۴بعد شاخص توانمندسازی اقتصادی، بیشترین میانگین به بعد توانایی بازپرداخت وام با (۵۹/۴۱درصد) بعد از آن به قدرت پس‌انداز با (۵۵/۰۵ درصد) زنان سرپرست خانوار گروه خودیار و غیرخودیار مربوط می‌شود درحالی‌که مجموع نمرات(میانگین) شاخص توانمندسازی اقتصادی (۵۳/۵۵درصد) می‌باشد.

چنانچه در نظریه توانمندسازی سارا لانگه اشاره شده است، به دلیل اینکه زنان سرپرست خانوار عضو گروه‌های خودیار از دسترسی لازم به مهارت‌های شغلی، تسهیلات(اعتبارات خرد)، مشارکت در فرایند پس‌انداز و داشتن کنترل در توانایی بازپرداخت وام برخوردارند، در ۴ بعد توانمندسازی اقتصادی، بهتر از زنان سرپرست

خانوار غیرعضو گروه‌های خودیار بوده‌اند. همچنین زنان سرپرست خانوار عضو گروه‌های خودیار در این مقاله، براساس چهارمین مرحله نظریه توانمندسازی سارا لانگه، مشارکت اجتماعی بیشتری نسبت به زنان سرپرست خانوار غیرعضو گروه خودیار داشته‌اند.

نتایج این مقاله نشان می‌دهد که زنان سرپرست خانوار عضو گروه‌های خودیار از مهارت‌های شغلی بیشتری نسبت به زنان سرپرست خانوار غیرعضو گروه‌های خودیار برخوردار بوده و توانمندسازی اقتصادی بیشتری را نشان می‌دهند. بنابراین، نتایج این مقاله با نظریه زنانه‌شدن فقر یا آسیب‌پذیری زنان سرپرست خانوار که بر اساس آن زنان سرپرست خانوار از مهارت‌های شغلی باز می‌مانند و به مشاغل حاشیه‌ای و غیر رسمی روی می‌آورند، مطابقت ندارد.

طبق نتایج این مقاله، عضویت در گروه‌های خودیار زنان سرپرست خانوار منجر به توانمندسازی اقتصادی و سلامت اجتماعی آنان شده است. بیشترین میانگین مربوط به متغیر «توانایی بازپرداخت وام» زنان سرپرست خانوار عضو گروه‌های خودیار بوده است که نشان می‌دهد عضویت در گروه‌های خودیار این توانایی را در این گروه از زنان ایجاد کرده است.

این مقاله با محدودیت‌هایی در منابع مطالعاتی مواجه بود. یکی از این محدودیت‌ها، یافتن نظریه‌هایی بود که بتواند به‌طور کامل رابطه بین دو متغیر را مورد بررسی قرار دهد. با توجه به تحقیق انجام‌شده و با عنایت به این نکته که شناسایی راهکارهای توانمندسازی اقتصادی زنان، نقش مهمی در سلامت اجتماعی آنان دارد، پیشنهاد می‌شود تا محققان دیگر تحقیقاتی را در زمینه راهکارهای مؤثر بر توانمندسازی اقتصادی و رابطه آن با سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار دریافت‌کننده اعتبارات خرد انجام دهند.

۱۱. پیشنهادات

از آنجا که نمره سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار عضو گروه‌های خودیار و غیرخودیار در این مقاله، متوسط رو به رشد بوده، پیشنهاد می‌شود سازمان‌های سیاست‌گذار متولی توانمندسازی زنان سرپرست خانوار با طراحی شاخص‌های دقیق جهت تقویت سلامت اجتماعی این زنان اقدام نمایند.

با توجه به متوسط بودن متغیرهای توانمندسازی اقتصادی و سلامت اجتماعی پیشنهاد می‌گردد به منظور تقویت برنامه گروه‌های خودیار زنان سرپرست خانوار، ارزیابی فرایند این برنامه توسط سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان حوزه توانمندسازی زنان سرپرست خانوار صورت پذیرد.

از سوی دیگر، پایین‌تربودن میانگین متغیر مهارت‌های شغلی نسبت به سایر متغیرهای توانمندسازی اقتصادی در گروه‌های خودیار زنان سرپرست خانوار، نشانه این است که دستگاه‌های اجرایی از جمله سازمان بهزیستی، که این برنامه را هدایت می‌نمایند، می‌بایست زمینه‌های لازم را برای آموزش‌های شغلی در گروه‌های خودیار زنان سرپرست خانوار فراهم نمایند. آموزش‌های شغلی چون بازاریابی و فروش محصولات، مدیریت حساب‌های مالی، آموزش‌های مربوط به کسب‌وکار، قدرت چانه‌زنی، مهارت‌های تأمین مواد اولیه، برندسازی و.... در جهت توانمندسازی اقتصادی زنان سرپرست خانوار این گروه‌ها مؤثر می‌باشد.

منابع

اسعدی خلیلی، نرجس‌خاتون؛ و حق‌پرست، فاطمه (۱۳۹۳). توانمندسازی زنان؛ قوانین و برنامه‌های توسعه کشوری. تهران: انتشارات سازمان بهزیستی.

افشاری، علی؛ هاشمی، زهره؛ و رضایی، رسول (۱۳۹۸). بررسی سطح سلامت اجتماعی و عزت نفس در خانواده‌های زن سرپرست توانمند شده و توانمند نشده: مطالعه موردی سازمان بهزیستی. زن و جامعه، ۱۰(۳)، ۱-۱۶.

اندروز، مت؛ پریچت، لنت؛و وولکاک، مایکل(۱۳۹۹).توسعه به مثابه توانمندسازی حکومت. (مترجم: جعفر خیرخواهان، مسعود، درودی). تهران: انتشارات روزنه.

تاج‌الدین، محمدباقر(۱۳۹۶). تعیین‌کننده‌های سلامت اجتماعی شهروندان منطقه ۱۲ تهران. فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ۹(۳۲)، ۹۶-۶۱.

تحویلدار، مریم(۱۳۸۸). بانکداری با گروه‌های همیار چگونه و چرا؟: کتاب مرجع برای شعب بانکی/ بانک ملی کشاورزی و توسعه روستایی هندوستان. تهران: انتشارات سازمان بهزیستی.

زاهدی اصل، محمد؛ پیله وری، اعظم(۱۳۹۳). فراتحلیلی بر مطالعات مربوط به سلامت اجتماعی. فصلنامه برنامه ریزی رفاه و توسعه اجتماعی،۶(۱۹)، ۱۰۶-۷۱.

سعیدی، معصومه؛ چهارسوقی امین، حامد؛ واحدی، مرجان؛ مومنی هلالی، هادی؛و نوروزی، علیرضا(۱۳۹۶). بررسی نقش صندوق اعتبارات خرد بر توانمندسازی اقتصادی زنان روستایی. مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، ۱۵(۴)، ۱۷۵-۱۴۹.

شاهنده، خندان؛ محمدبیگی، زهره؛ و جمشیدی، انسیه(۱۳۸۵).تشکیل گروه‌های خویار زنان سرپرست خانوار در منطقه ۱۷ شهرداری تهران، گامی در جهت توانمندسازی زنان. مجله دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد، ۸(۱)،۳۱-۳۶.

شیرین، علی؛ فروزنده، لطف اله؛ دانایی فرد، حسن؛و خائف الهی، احمدعلی(۱۳۹۶)، واکاوی تطور سازه توانمندسازی در ایران با رویکرد میان رشته‌ای.فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای درعلوم انسانی، ۱۰ (۱)، ۲۷-۵۶. doi: 10.22631/isih.2017.2365.2813

کشاورز شکری،عباس؛ و آذرکشب، عاطفه(۱۳۹۵). نقادی و بازسازی نظریه سارا لانگه درباره شاخص‌های توانمندسازی زنان سرپرست خانوار. دوفصلنامه اسلام و علوم اجتماعی، ۱۶، ۳۵-۳.

کیانی قلعه سرد، سروش؛ ارسلان بد، محمدرضا(۱۳۹۳). توانمندسازی اقتصادی زنان با نگاهی به تجربه ژاپن، پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی، همایش ملی زن و توسعه پایدار روستایی، ۱، ۶۵.

مستی، الهام؛ فخرایی، سیروس(۱۳۹۳). بررسی رابطه بین وضعیت اشتغال زنان بـا میـزان سـلامت اجتمـاعی آنان(مورد مطالعه زنان شهر مراغه). مطالعات جامعه‌شناسی،۷(۲۴)، ۱۳۳-۱۱۷.

McWhirter, E.H. (1994). *Counseling for empowerment. American Counseling Association.*

Robinson, M. S. (2001). The Microfinance Revolution: Sustainable Finance for the Poor. *Washington, D.C.: World Bank.*

Malhotra, A., & Schuler, S. (2002). *measuring womens empowerment as a variable in international Development.* World Bank Gender.

BIBLIOGRAPHY

Afshari, A., Hashemi, Z., & Rezaei, R. (2019). The comparison of self-esteem level and social health of empowered and un-empowered female-headed households covered by Welfare Organization. *Quarterly Journal of Women and Society*, 10(3), 1-16.

Andrews, M., Pritchett, L., & Volcock, M. (2019). Building state capability: evidence, analysis, action (J. Kheirkhahan, & M. Droudy, Trans.) Tehran. Iran: Rozaneh.

Asadi Khalili, N., & Haghparast, F. (2014). *Women's empowerment; country's development laws and programs.* Tehran, Iran: State Wellfare Organization.

Keshavarz Shekari, A., & Azarkeshb, A. (1395). Criticism and Restructuration of Sara Longwe's Theory on the Indices of Women Breadwinners' Empowerment. *Journal of Islam and Social Sciences*, 8(16), 5-35. doi: 10.30471/soci.2017.1319.

Kiani Ghaleh Sard, S., & Arsalan Bod, M. (2015). Economic Empowerment of women at the Japanese experience. University Jihad Scientific Information Center Database, *National Conference on Women and Sustainable Rural Development*, 1،65.

Malhotra, A., & Schuler, S. (2002). *measuring womens empowerment as a variable in international Development.* World Bank Gender.

Masti, E., Fakhrayi, S. (2015). The study of the relationship between Women Employment and their social health in Maragheh, *Journal of sociology studies*, 7(24), 117-133.

McWhirter, E.H. (1994). *Counseling for empowerment. American Counseling Association.*

Robinson, M. S. (2001). The Microfinance Revolution: Sustainable Finance for the Poor. *Washington, D.C.: World Bank.*

Saeidi, M., Chaharsoughi Amin, H., Moumenihelali, H., Norouzi, A., & Vahedi, M. (2018). Investigating the Role of Micro-Credit Fund on the Economic Empowerment of Rural Women (The case study: Chardavol Township, Ilam Province). *Women's Studies Sociological and Psychological*, 15(4), 149-175. doi: 10.22051/jwsps.2018.18916.1649

Shahande, K., Mohammad Beigi, Z., & Jamshidi, E. (2006). Establishing self-help groups of women headed household in zone 17 of Tehran city, a step towards empowering women. *Shahr-e Kord Univ Med Sci*, 8(1), 31-36.

Shirin, A., Forozandeh, L., Danaeefard, H., Khaefelahi, A. (2017). Exploring the evolution of the empowerment construct in Iran with an interdisciplinary approach. *Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 10(1), 27-56. doi: 10.22631/isih.2017.2365.2813

Tahvildar, M. (2009). *Banlsing with self-help groups how & why?* Tehran, Iran: State Wellfare Organization.

Tajeddin, M. (2018). Determinants of social health of citizens of District 12 of Tehran. *Quarterly Journal of Welfare Planning and Social Development*, 9(32), 61-96. doi: 10.22054/qjsd.2017.8426

Zahedi Asl, M., Pilevari, A. (2014). A meta-analysis of social health studies. *Quarterly Journal of Welfare Planning and Social Development*, 6(19), 71-106. doi: 10.22054/qjsd.2015.689

dimensions (savings power, loan repayment ability, job skills and asset acquisition). This means that the average score of four dimensions of economic empowerment of self-employed women household heads is higher than non-self-employed women, which is a significant difference in 95% confidence level.

CONCLUSION

Findings show that membership in self-help groups led to their economic empowerment and then their social health. Also, out of the total number of participants (200 people) 26% in the self-help group and 30% in the non-self-help group had spouses, 45% in the self-help group and 35% in the self-help group were unmarried due to death of their husbands, 15% in the self-help group and 20% in the non-self-employed group were unmarried due to divorce where as 14% and 15% respectively in the two groups never married.

The results show that out of 20 items on social health, 1.5% is low, 74.5% are medium and 24% are high. According to the Keys questionnaire, considering the average of 55.93%, it can be claimed that the social health of female-headed households in the self-help and non-self-help groups is between 47 and 74. It can be said that the social health in this study is moderate nut growing.

Out of 26 items of economic empowerment, 27% are low, 28% are medium and 45% are high. From the set of 4 dimensions, the highest average in terms of loan repayment ability (59.41%) is related to savings power (55.05%) of female-headed and non-self-employed household heads, while the total scores (average) of empowerment index is economic (53.55%). Higher average dimension of the ability to repay loan and the power of savings is one of the main conditions for the membership in self-help groups.

NOVELTY

The present study, like many studies in the field of women's social issues, had certain limitations. Usually in such researches, access to the statistical community, especially rural women, is not easily possible and researchers face problems. Also, the poor cooperation of some women in collecting data was another limitation of this study due to the low level of literacy of some women and their lack of confidence in providing information on loans and financial questions of the questionnaire. One of the scientific applications of this research is in universities, by policymakers and those in charge of empowering women household heads.

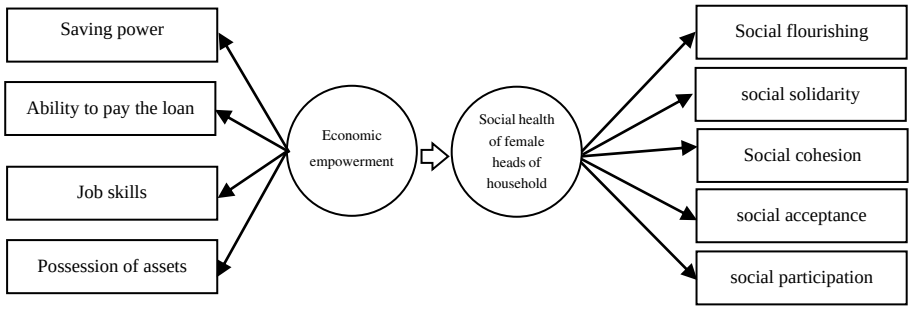

Figure 1. Different indicators showing economic empowerment of women household heads

METHODOLOGY

The present article is a survey-based, with the statistical population being women household heads of self-help and non-self-help groups under the auspices of the Welfare Organization of Tehran Province. The sample size is 200. Since this is comparative research, the sample is divided into two: first, female-headed household members of the self-help group, which accounts for 100 people. Thus, out of every 20 self-help groups, 5 female household heads are selected. Second, 100 people are randomly selected from female household heads who are not from the self-help group.

To calculate the total score of the Economic Empowerment Questionnaire, the sum of the numbers obtained from each subscale is divided by 6, and the obtained numbers are between zero (the lowest) and 100 (the highest). The score of each dimension is determined by the score of the titles in that dimension. The reliability and validity are confirmed by the Persian version of the Keys Social Health Questionnaire.

FINDINGS

Findings are presented under the topics of demographic description of samples, description of independent and dependent variables and testing of hypotheses.

Demographic description of the samples: The highest age group in self-help groups was female-headed households of 55 years and older (35%) and among non-self-employed groups were those between 45 and 54 years (31%). Most female-headed households in the self-help group (32%) had no children. The results showed that about 31% of women heads of self-help households and about 27% of women household head in the non-self-help group had one child.

The average score of economic empowerments of those in the self-help group was higher than the non-self-help group. The same result has found in four other

INTRODUCTION

Women's social health depends on the complex interactions of individual biology, health behavior, historical, social, security and political contexts of their lives. Women with sound social health can more successfully cope with challenges encountering in their everyday life. The concept of social health is a concept that goes along with the one's physical and mental dimensions. Its social aspect is examined by focusing on the individual. Block and Breslow were the first to study the concept of social health in 1972. They synchronized the concept with the degree of performance of members of a society and prepared an index.

According to Bata (2005), economic empowerment implies a better quality of material life through maintaining and managing one's own life. Women's economic participation increases their role in decision-making individually or at family and social levels (Kiani Qaleh Sard, Soroush et al., 2014, 65). A systematic analysis can lead to the integration of research outcomes, find gaps, and provide a comprehensive approach to this issue that could highlight the importance of economic empowerment of women household heads and its relationship with social health as well as their attention in developmental policies and planning (Asadi et al. 2014).

The goal of empowerment is to help women overcome their weaknesses, improve positive aspects of their lives, increase their skills and abilities wisely and put them into practice (McWhirter, 1994; Andrews et al. 1397)

As the implementation of micro-financial services plan leads to economic empowerment and reduction of relative poverty in various dimensions (financial, cultural and capability), development and expansion of social justice for vulnerable and low-income groups without guarantors to facilities banking, by creating conditions to increase their access to micro-financial services, promoting social capital, creating and developing small businesses, help reduce unemployment (Robinson, 2001: 126; delivered in 2009).

PURPOSE

The overall purpose of this article is to determine the relationship between economic empowerment of women household heads in self-help and non-self-help groups and their social health. Among the specific objectives, we intend to investigate not only the two aspects but also other variables related to female-headed families such as their ability to repay loan, skilled and non-skilled jobs they are doing, their social participation in self-help and non-self-help groups as well as property ownership as shown in the following diagram.

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 14(2), 151-177, Spring 2022

Ghajari, H., & Haghparast, F. (2022). The effect of economic empowerment of women household heads on their social health. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 14(2), 151-177. doi: 10.22035/ISIH.2022.4610.4557

http://dx.doi.org/10.22035/ISIH.2022.4610.4557 URL: http://www.isih.ir/article_399.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

The Effect of Economic Empowerment of Women Household Heads on their Social Health

Hosseinali Ghajari*[1], Fatemeh Haghparast[2]

Received: Oct. 23, 2021; Accepted: Jan. 21, 2022

ABSTRACT

Economic empowerment is one of the variables affecting women's social health in a society. The main purpose of this study is to investigate the relationship between the dimension of economic empowerment and social health of female-headed households, especially among self-help and non-self-help groups as an interdisciplinary subject. Theories of social health and empowerment have been used to study the effect of independent variable on dependent ones. The main question of this article is whether there is a relationship between economic empowerment of women household heads and their social health? The research method is survey-based and through a prepared questionnaire. The statistical population is female-headed household members and those under the auspices of the Tehran Welfare Organization who were selected randomly. The sample size is 200 women. Findings showed that the average score of the five dimensions of social health in female-headed households in the self-help group was significantly higher at 95% confidence level than female-headed households in the non-self-employed group. The average score of four dimensions of economic empowerment in female-headed households in the self-help group was higher than non-self-employed female-headed households. Accordingly, based on the outcome, economic empowerment of women in these two groups found to have a significant effect on their social health.

Keywords: women household heads, empowerment, social health

1. Assistant Professor of Social Sciences, Department of Social Sciences, Payām-e Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

✉ h_ghajari@pnu.ac.ir

2. M.A Student in Sociology, Department of Sociology, Payām-e Noor University, Tehran, Iran

Shih, S. M. (2001). *The Lure of the Modern: Writing Modernism in Semicolonial China, 1917-1937*. Berkeley, US: University of California Press.

Stevens, S. E. (2003). Figuring Modernity: The New Woman and the Modern Girl in Republican China. *NWSA Journal,* 15(3), 82-103.

Strinati, D. (2002). *Mogadame-i bar nazariyehā-ye farhang-e aāme* [An introduction to theories of popular culture] (S. Paknazar, Trans.). Tehrān, Iran: Gām-e No. (Original work published in 1995)

Talattof, K. (2011). *Modernity, Sexuality, and ideology in Iran.* New York, Syracuse: Syracuse University Press.

Ghahramani, M., Piravi Vanak, M., Mazaherian, H., & Sayyad, A. (2016). Baztajasod-e parsezan-e šahr-e modern dar peykar-e tamāšāgar-e film [Reconfiguration of Flaneur of the Modern Metropolis in the Body of a Film Spectator]. *Journal of Honar-hā-ye Zibā: memāri va šahrsāzi.* 21(1), 17-28. doi: 10.22059/JFAUP.2016.59678

Gunning, T. (2000). *The Films of Fritz Lang: Allegories of Vision and Modernity*. London, UK: British Film Institute.

Habermas, J. (1990). *The Philosophical Discourse of Modernity: Twelve Lectures* (F. G. Lawrence, Trans.). Cambridge, US: The MIT Press.

Habibi, S. M., &Rezaii, M. (2014). Šahr, modernite, sinamā: Kāvosh dar asār-e Ebrahim Golestan [City, Modernity, Cinema Exploring the Works of Ibrahim Golestan]. *Journal of Honar-hā-ye Zibā*, 18(2), 5-16. doi: 10.22059/JFAUP.2013.50522

Habibi, S. M., Farahmandian, H., Purmohammadreza, N., &ShokuhiBidhendi, S. (2016). *Khātere-ye šahr: Bāzkhani-ye sinemātografic-e šahr-e Irani dahe-hāye 1340-1350* [Memory of city, Cinematographic re-reading of Iranian city from 1340s to 1350s]. Tehrān, Iran: Našre Nāhid.

Kavand, R., KhajeSarvi, G., Samim, R. (2018). Analysis of Students' Subjective Trends on Western Civilization: A Case Study of the Students of the State Universities in Tehran. Journal of Iranian Cultural Research, 11(2), 79-103. doi: 10.22631/jicr.2018.1770.2391

Lee, V. P. Y. (2005). The city seductress: Reimagining Shanghai in Contemporary Chinese Film and Fiction. *Modern Chinese Literature and Culture*, 17(2), 133-166.

Mascelli, J. V. (1965). *The Five Cs of Cinematography: Motion Picture Filming Techniques Simplified*. California, US: Cine/Grafic Publications.

Mennel, B. (2015). *Šahr-ha va sinemā* [Cities and Cinema] (N. Purmohammadreza, & N. Abbaspur, Trans.). Tehrān, Iran: Enteašārāt-e Bidgol. (Original work published 2008)

Metz, C. (1974). *Film language: a semiotics of the cinema* (M. Taylor, Trans.). Chicago, US: The University of Chicago Press.

Mulvey, L. (2003). *Lezat-e basari va sinamā-ye ravāyi* [Visual pleasure and narrative cinema] (F. Mohammadi, Trans.). *Arghnun.* 23, 71-90. (Original work published in 1975)

Petersen, V. R. (2001). *Women and Modernity in Weimar Germany: Reality and Its Representation in Popular Fiction.* New York, NY: Berghahn Books.

Petro, P. (1997). Perceptions of Difference: Woman as Spectator and Spectacle. In K. von Ankum (Ed.), *Women in the Metropolis: Gender and Modernity in Weimar Culture* (pp. 41-66). California: University of California Press.

Rahmanizade Dehkordi, H. (2016). Academic Essay Writing and Analysis of Two World Effective Articles: "The End of History" and "Modernity, Incomplete Project". *Interdisciplinary Studies in the Humanities,* 8(3), 153-178. doi: 10.22631/ISIH.2016.228

Ravadrad, A., Mahmoodi, B. (2016). Imagination of Tehran: Study of "Mindscape of the City" through 1340s and 1350s Iranian Cinema. Journal of Iranian Cultural Research, 8(4), 53-90. doi: 10.7508/ijcr.2015.32.003

BIBLIOGRAPHY

Alam, A. (2015). *Yaddašt-haye Alam* [Notes of Alam] (Vol 2). Tehrān, Iran: Enteašārāt-e Mazyār.

Ardis, A. (2005). The gender of modernity. In L. Marcus & P. Nicholls (Eds.), *The Cambridge History of Twentieth-Century English Literature (The New Cambridge History of English Literature, pp. 61-80).* Cambridge: Cambridge University Press. doi: 10.1017/CHOL9780521820776.006

Baudlaire, C. (1995). The painter of modern life. In *The painter of modern life and other essays* (T. Mayne, Trans.). London: Phaidon Press.

Benjamin, W. (1999). *The Arcades Project* (H. Eiland, & K. McLaughlin, Trans.). Cambridge, US: the Belknap Press of Harvard University Press.

Berman, M. (2019) *Tajrobe-ye modernyte: har ānče saxt va ostovār ast dud mišavad va be havā miravad* [All that is sold melts into air: The experience of modernity] (M. Farhadpour, Trans.). Tehrān, Iran: Enteašārāt-e Tarh-e Naghd. (Original work published in 1982)

Bohan, D.M. (2012). Gendrasa destabilizing factor of Weimar society. *History Studies*, 13, 1-10.

Bronfen, E. (2004). Femme Fatale - Negotiations of Tragic Desire. *New Literary History,* 35(1), 103-116. doi: 10.1353/nlh.2004.0014

Cahoon, L. (2020). *Matn-haye bargozide az modernism tā postmodernism* [From modernism to post modernism: An Anthology] (A. Rashidian, Trans.). Tehrān, Iran: Enteašārāt-e Ney.

Calhoun, C. (2012). *Contemporary Sociological Theory* (3rd ed.). New Jersey, US: Wiley-Blackwell.

Doane, M. A. (1991). *Femme Fatales: Feminism, Film Theory, Psychoanalysis*. New York, NY: Routledge.

Dölling, I. (2003). The New Woman of the Weimar Republic, Visualization and Standardization of Modernization Processes. In D. Blostein & P. Kleber (Ed.), *Mirror or Mask? Self-Representation in the Modern Age.* Berlin, Germany: Vistas Verlag.

Duvignaad, J. (2001). *Jāme'ešenāsi-e honar* [The Sociology of art] (M. Sahabi, Trans.). Tehrān, Iran: Enteašārāt-e Markaz. (Original work published 1972)

Ejlali, P. (2017). *Degārguni-ye Ejtemā'ei va filmhā-ye sinamā-i dar Irān* [Social changes and films in Iran]. Tehrān, Iran: Enteašārāt-e Āgah.

Fakuhi, N. (2011). *Ensānšenāsi-ye šahri* [Ubran anthropology]. Tehrān, Iran: Enteašārāt-e Ney.

Foran, J. (1999). *Moqavemat-e šekanande, tārikh-e tahavollāt-e ejtemāi-e Irān az sāl-e 1500 milādi motābeq bā 879 šamsi tā enqelāb* [Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution] (A. Tadayon, Trans.). Tehrān, Iran: Enteašārāt-e Rasā. (Original work published in 1993)

CONCLUSION

The article concludes that serious art of Iran in the Pahlavi era that was alarmed with drastic social changes, had a critical stance not because of Shah's faulty modernization project but because it was worried about the loss of patriarchal control which was the natural outcome of modernity. This fear is manifested through new woman, a mythical figure created by men, whom harbors evils threatening men. The article shows that these evils and threats are parallel to the ones caused by modern metropolis and new woman is actually a symbol of this modern phenomenon.

NOVELTY

By showing anti-modern sentiments in serious art of Iran which had a rather bold stance on social injustice, the article introduces the depth of women issues in Iran, where not only society, but also its intellectuals, scholars and artists still hold patriarchal values and have misogynistic sentiments even in the most serious forms of speech and art, which in this article's case is, symbolizing new, free woman as the evil of modern society and other social problems.

FINDINGS

Bermann discusses that the modernization project in countries such as Iran was nothing more than a political gesture, like an emperor dressed beautifully with nothing underneath (Bermann, 2019, 259-260). These sudden changes brought upon many novelties in the traditional Iranian society. Novelties people weren't prepared for (Talattof, 2011, 86) and were only done in a superficial and defective manner. Habermass believes that modernity is a historical necessity with significant achievements especially in giving subjective self-consciousness to the people and subjective freedom, in a sense that was impossible before modernity (Habermass, 1990, 2-18). He also discusses that modernity is an unfinished project (Calhoun, 2012, 351) and warns intellectuals not to criticize modernity as a concept but to direct their critical forces towards modernization. Then the notion from Georg Simmel and Karl Marx about some of the troubles current modernization has brought upon subjects is discussed. These problems include absurdity caused by monetization of human relationships and the lack of spiritual values (Bermann, 1397, 14) and disjunction of modern subject who lives in chaotic modern metropolis (Fakuhi, 2002, 177).

The changes brought upon by the Shah's defective modernization project, provoked reactions from intellectuals and artists. The emergence of New Woman as a symbol of these changes was one of the main targets of the criticism. These reactions as anticipated were due to features and problematic of modernity and modernization. In other words, modernity took away the control men on different aspects of life, including women. And, new woman was a novel creation that wasn't in man's domain. As such an in-depth analysis suggests that intellectuals and artists were critical of modernity in general and Shah's modernization project in particular. Nevertheless, reactions were also out of fear of losing control over daily environment and objects, were manifested through demonizing of the new woman figure through critical works of the period. New woman becomes the symbol of all the superficial, materialistic and corrupt aspects of modern metropolis and inculcated the fear of losing old patriarchal values. We say fear because new woman as a threat, was a man-made concept (Bohan, 2012, 7), and reactions we discuss, were in fact preventive actions.

Two examples of new wave of cinema in Iran in the article are *Mr. Naive* and *The Balooch*. Their analyses further prove how new woman was depicted in art, and cinema in this case. The problem which appears to be the demise of Iranian values is actually a warning about the probable death of patriarchalism. In *Mr. Naïve* the male character gets overwhelmed by this new evil and crawls back to its old, healthy rural society but in *The Balooch*, the character successfully preserves old sacred values, which are symbolized as manhood, its power and dominance and new woman humbly goes back to the old and acceptable submissive maternal figure.

Interdisciplinary
Studies in the Humanities
34
Volume 14
Issue 2
Spring 2022

INTRODUCTION

History of cinema, its emergence and evolution is concurrent with modernization and the creation of metropolises as we know today. This is why the cinematic manifestation of modernity is an important subject within sociological studies (Duvignaad, 2001, 6). On the other hand, with the formation of feminist theories, researchers came to believe that studies concerning sex within modernity and modernization have significant values because the concept of sex, feminine experience and social view of women have altered considerably in modern times (Ardis, 2005, 62). Within this framework, the concept of "new woman" is especially important since she's historically been portrayed as an object that encapsulates and manifests complexities and paradoxes with modernity (Shih, 2001, 301).

The birth of "new woman" in Iran dates back to the Pahlavi era, especially during the reign of Mohammad Reza Shah. Within confines of his modernization project, he considered some important changes in issues regarding women, such as the right to vote, to work and actively participate in social activities (Ejlali, 2017, 32). In third world societies where modernity is an imported product, modernization is usually a futile attempt, one that is forced from authorities above (Bermann, 2019, 259-260). Iran was no exception and the failed, defective modernity soon provoked reactions from scholars and intellectuals who were concerned about the demise of sacred and old Iranian values. New woman, who had suddenly emerged, fashioned with latest trends, became a symbol of threats posed by modernity.

PURPOSE

The article intends to show that the origin of given reactions were in fact preventive actions towards the loss of historical control of men over women in general and their daily lives in particular. The control that had been put modernity in jeopardy, and how new woman was the perfect symbol of this loss of control.

METHODOLOGY

This article uses a descriptive-analytical method. To achieve the purposes discussed, authors first try to establish some general definitions of modernity based on the ideas of Charles Baudelaire and Marshal Bermann and its specifications, especially in third world countries. Then another outlook on modernity by Jurgen Hubermass is discussed to further insight. In the next section, the emergence of new woman in Iranian metropolis is discussed and how people, including intellectuals and artists reacted to this phenomenon. In the next chapter, the portrayal of new woman as a threat to cinema and other mediums of art, especially in Weimar Germany and colonial China are discussed. This is done to generalize the results to Iranian cinema. Finally, the article analyzes two films *Mr. Naive* and *The Balooch* of the new wave Iranian cinema; a movement known for its critical stance on social issues.

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 14(2), 125-150, Spring 2022

Nematollahi, J., & Sayyad, A. (2022). New woman akin to modern urban way in the new wave of cinema in pre-Islamic Revolution era: case study of films Mr. Naive (1971) and The Balooch (1973). *Interdisciplinary Studies in the Humanities, 14*(2), 125-150. doi: 10.22035/ISIH.2022.4610.4557

http://dx.doi.org/10.22035/ISIH.2022.4610.4557 URL: http://www.isih.ir/article_399.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

New Woman Akin to Modern Urban Way in the New Wave of Cinema in Pre-Islamic Revolution Era: Case Study of Films *Mr. Naive* (1971) and *The Balooch* (1973)

Javad Nematollahi[1], Alireza Sayyad[2]

Received: Sep. 21, 2021; Accepted: Feb. 4, 2022

ABSTRACT

New Iranian woman with relative freedoms, especially in the social activities domain, appeared as a result of the modernization process at metropolitan levels during the Pahlavi era. But this freedom was not liked by Iranian men, even the intellectual lot. For instance, the new wave of cinema prior to the Islamic revolution took the intellectual form at the time when itself had a critical stance toward the modernization process of the Shah, and sometimes showed even anti-modernist approach, now by portraying new woman with her outward deception and esoteric emptiness, it tried to reprehend the same by presenting her as a symbol of modern lifestyle and a symbol of the decline of the original Iranian culture. With a descriptive-analytical method and using library sources, the present paper tries to study the depiction of new woman in the two films related to new wave cinema in Iran, *Mr. Naive* and *The Balooch*. It concludes that new woman, like other phenomena of modern life, takes away the old patriarchal control and that persuades filmmakers to portray her as an attractive, superficial, and dangerous commodity of modern metropolis. In other words, new woman becomes a phenomenon that, in line with other modern phenomena and even at the top and most important of them puts down Iranian men and culture. In fact, in the form of localism and criticism of the Shah's incomplete modernization, these films rise up against modernity and defend patriarchal traditions and regain lost control. The representation of gender is of great importance in the sociological studies of art, and the article hopes to point out the depth of gender problems in Iranian society by examining the portrayal of new woman in the troubling new wave of cinema.

Keywords: new wave of Cinema, new woman, modern metropolis, Mr. Naive; The Balooch

1. MA in Cinema Studies, Department of Cinema, Faculty of Cinema and Theater, University of Art, Tehran, Iran (Corresponding Author)
✉ nematollahij95@gmail.com
2. Associate Professor of Cinema Studies, Department of Cinema, Faculty of Cinema and Theater, University of Art, Tehran, Iran

Thomas, Z. (2020). Between Art and commerce: women, business ownership, and the arts and crafts movement. *Past & Present*, 247(1), 151–196, doi:10.1093/pastj/gtz071

Van Abel, B., Evers L., Klaassen, R., & Troxler, P. (2011). *Open design now: Why design cannot remain exclusive*. Amsterdam: BIS.

Walker, R. (2007). Handmade 2.0 in The New York Times Magazine. Retereived from http://www.nytimes.com/2007/12/16/magazine/16Crafts-t.html

Walker, R. (2008). *Buying in: The secret dialogue between what we buy and who we are*. New York: Random House.

Wolff, J. (1981). *The social production of Art*. Basingstoke: Macmillan.

Interdisciplinary
Studies in the Humanities

32

Volume 14
Issue 2
Spring 2022

Kluge, S. (2000). Empirically grounded construction of types and typologies. *Qualitative Social Research*. Forum Qualitative Sozialforschung / Forum: Qualitative Social Research, 1(1). doi:10.17169/FQS-1.1.1124

Korsmeyer, C. (2004). *Gender and aesthetics*: *An introduction* (A. Maghsodi, Trans.). Tehrān, Iran: Gol Āzin.

Krugh, M. (2014). Joy in labour: The politicization of craft from the arts and crafts movement to Etsy. *Canadian Review of American Studies* 44(2),281-301. doi:10.3138/CRAS.2014.S06

Levine, F. & Heimerl, C. (2008). *Handmade nation: the rise of DIY art, craft and design*. New York: Princeton Architectural Press.

Lippard, L. (2010). Making something from nothing (toward a definition of women's hobby Art). In G. Adamson (Ed.). *The Craft Reader* (Pp. 483–90). Oxford and New York: Berg.

Lopes, P. (2002). *The rise of a jazz Art world*. New York: Cambridge University Press.

Luckman, S. (2015). Craft and the creative economy (Sh. Talaee, Trans.). Tehrān, Iran: Pajoheshgah Farhang, Honar Va Ertebatat.

Luckman, S. (2018). Craft entrepreneurialism and sustainable scale: resistance to and disavowal of the creative industries as champions of capitalist growth. *Cultural Trends*, 27(5), 313–326. doi:10.1080/09548963.2018.1534574

McRobbie, A. (2007). Top girls? young women and the post-feminist sexual contract. *Cultural Studies*, 21(4-5), 718-737. doi:10.1080/09502380701279044

McRobbie. A. (2010). Reflections on feminism, immaterial labour and Post-Fordist Regimes. *New Formations*, 17, 60-76. doi:10.3898/NEWF.70.04.2010

Parker, R. (2010 [1984]). *The subversive stitch: Embroidery and the making of the feminine*, new edition. London and New York: I.B. Tauris & Co. Ltd.

Peterson, R. A. (1972). *A process model of the Folk, popular, and fine Art phases of jazz*, in C.Nanry (ed.) American Music: from Storyville to Woodstock, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press. doi:10.2307/2094343

Racz, I. (2009). *Contemporary Crafts*. Oxford and New York: Berg.

Sacco, P. L. (2011). *Culture 3.0: A new perspective for the EU 2014-2020 structural funds programming*. Retrieved from http://static.eu2013.lt

Shiner, L. M. (2001). *The invention of art: a cultural history*. Chicago: Chicago University press. doi:10.7208/chicago/9780226753416.001.0001

Shriner, L. (2007). The fate of craft, in NeoCraft: modernity and the crafts. Halifax. NS: The Press of the Nova Scotia College of Art and Design.

Tapscott, D., & Williams, A. D. (2006). *Wikinomics. How mass collaboration changes everything*. New York: Penguin.

Dormer, P. (ed.) (1997). *The culture of craft: status and future*. New York: Manchester University Press.

Duffy, B. E. (2017). *(Not) Getting paid to do what you love: gender, social media, and aspirational work*. New Haven and London: Yale University Press. doi:10.12987/yale/9780300218176.001.0001

Easterby-Smith, M., Thorpe, R., & Lowe, A. (1991). Management research: An introduction. London: Sage Publications.

Flew, T. (2012). Origins of creative industries policy. In *The creative industries: Culture and policy* (Pp. 9-32). London: Sage Publications. doi:10.4135/9781446288412.n2

Gans, H. J. (1974). *Popular culture and high culture: an analysis and elevation of taste*. New York; basic books.

Gimpel, J. (1969). *The clut of art: against art and artist*. London: weidenfeld and Nicolson.

Greenhalgh, P. (1997). *The history of craft*. In P. Dormer (Ed.). *The culture of craft: status and future* (pp. 20-52). New York: Manchester University Press.

Gummesson, E. (2000). *Qualitative methods in management research*. Thousand Oaks, CA: Sage.

Hall, D. T. (2004). The protean career: A quarter-century journey. *Journal of Vocational Behaviour*, 65 (1), 1–13. doi:10.1016/j.jvb.2003.10.006

Hartley, J. (2004). The new economy, creativity and consumption. *International Journal of Cultural Studies*, 7(1), 5-7. doi:10.1177/1367877904040600

Hesmondhalgh, D. (2002). *Cultural industries*. London, Thousand Oaks and New Delhi: Sage.

Hesmondhalgh, D., & Baker, S. (2011). *Creative labour: media work in three cultural industries*. London: Routledge.

Ilasco, M. (2009). *Craft Inc.: The ultimate guide to turning your creative hobby into a successful business*. New York: Chronicle Books.

Inglis, D., & Hughson, J. (2005). *The sociology of art: Ways of seeing* (J. Mohamadi, Trans.). Tehrān, Iran: Našr-e Ney.

Jackson, A. (2011). *Men who make: The "Flow" of the amateur designer/maker*. In M. Elena Buszek (Ed.), *Extra/Ordinary: craft and contemporary Art* (260). Durham and London: Duke University Press. doi:10.1215/9780822392873-019

Jakob, D. (2013). Crafting your way out of the recession? New craft entrepreneurs and the global economic downturn. *Cambridge Journal of Regions, Economy and Society*, (6), 127–140. doi:10.1093/cjres/rss022

Jenkins, H. (2008). *Convergence culture: where old and new media collide*, Paperback Edition. New York: New York University Press. doi:10.1177/0894439307306088

Kaplan, W. (Ed.) (1998). *The Art that is life: The arts and crafts movement in America, 1875–1920*. Boston, MA: Bulfinch.

BIBLIOGRAPHY

Adamson, G. (2007). *Thinking through craft*. Oxford and New York: Berg.

Adamson, G. (2013). *The Invention of craft*. London: Bloomsbury.

Adkins, L. (2012). Out of work or out of time? Rethinking labor after the financial crisis. *The South Atlantic Quarterly*, 111(4), 621-641. doi:10.1215/00382876-1724111

Adorno, T. (1979). Functionalism today. *Oppositions*, 17, 30–41.

Alvesson, M., & Sköldberg, K. (2000). *Reflexive methodology: New Vistas for Qualitative Research*. London: Sage Publications.

Anderson, C. (2007). *The long tail: How endless choice is creating unlimited demand*. London: Random House.

Bailey, K. D. (1994). *Typology and taxonomies. An introduction to classification techniques*. Thousand Oaks: Sage.

Banks, M. (2007). *The politics of cultural work*. Basingstoke and New York: Palgrave Macmillan.

Banks, M., & Milestone, K. (2011). Individualization, gender and cultural work. *Gender, Work & Organization*. 18(1), 73-89. doi 10.1111/j.1468-0432.2010.00535.x

Beck, U., & Beck-Gernsheim, E. (2002). *Individualization: institutionalized individualism and its social and political consequences*. London, Thousand Oaks and New Dehli: Sage. doi:10.4135/9781446218693

Becker, H. S. (1978). Arts and crafts. *American Journal of Sociology*, 83(4), 862–889.

Beegan, G., & Atkinson, P. (2008). Professionalism, Amateurism and the Boundaries of Design. *Journal of Design History*, 21(4), 305–313.

Bourdieu, P. (1993). The field of cultural production. Cambridge: Polity.

Bruns, A. (2008). *Blogs, Wikipedia, second life, and beyond*. New York: Peter Lang.

Caves, R. E. (2003). Contracts between Art and commerce. *Journal of Economic Perspectives*, 17(2), 73–84.

Christopherson, R. W. (1974). From folk art to fine Art: a transformation in the meaning of photographic work. *Urban Life and Culture*, 3(2), 123-157. doi:10.1177/089124167400300201

Cochrane, G. (1992). *The crafts movement in Australia: A history*. Kensington, NSW: New South Wales University Press.

Crawford, A. (1997). Ideas and objects: The arts and crafts movement in Britain. *Design Issues*, 13(1), 15–26. doi:10.2307/1511584

Dawkins, N. (2011). Do-It-Yourself: The precarious work and postfeminist politics of handmaking (in) Detroit. *Utopian Studies*, 22(2), 261-284. doi:10.1353/utp.2011.0037

political and aesthetic identities through painting and sculpture, so that craftsmanship was no longer reactionary (Cochrane, 1992, 99). Also, art is increasingly using craft techniques, and designers' interest in new materials on the one hand and antique objects on the other has motivated them to create craft-based professions (Adamson, 2007, 34). Thus, although conceptual dualities such as high-post have been generally questioned and the status of handicrafts has changed, it can be argued that the hegemonic dominance of the high arts discourse over handicrafts remains.

NOVELTY

The special feature of this research is related to the distinction between two types of modern handicraft makers in Iran. Professionals are the new generation of artists and art graduates who, on the other hand, continue to strive to differentiate themselves from other makers in various fields of handicrafts. On the other hand, they care about the application, the introduction of art into everyday life, the cheapness and availability of art for people. They have also changed the traditional and former form. Modern handicrafts no longer lack the name and logo of the creator. By transforming the world of traditional handicrafts, these creators describe their actions by using concepts from the field of high art such as "creation", "creator", "conceptual", "unique", "artistic", and "limited edition". These new generation artists are thinking about the commodification of art, the benefit of art and artistic entrepreneurship. It should also be said about professionals that the principle of homology and the resulting mechanism have strengthened their networks and increased the possibility of entrepreneurship formation. This means that professionals are more connected and have a strong social network. In fact, they spend most of their time with each other and prefer to communicate with their peers and like-minded people. But for amateurs who are self-taught in art and have turned their business into a business; The power of bonding with strangers replaces the power of weak bonds. The lack of homology among amateurs has not prevented them from branding, as they use social media to branding.

handicrafts are a form of entrepreneurship. As a result, modern crafts are no longer a fun and diverse home activity; rather, it makes art and redefines its social stigma through a progressive agenda of liberation, personalization, and identity subculture, emerging as a multi-billion dollar industry (Jakob, 2013, 127). Therefore, in this article, the modern handicraft movement, which includes women's cultural production, dual activities and entrepreneurship in the digital age, is studied.

METHODOLOGY

The data are obtained from in-depth and semi-structured interviews with more than 40 women active in the field of modern handicrafts in the context of the virtual network Instagram. The interview is based on the actual situation of the management leader and the main questions related to the topic are asked in all interviews. During the interview, it was ensured that the interviewee was not guided. Although after 25 interviews, the data process was determined and saturation was obtained, but until the theoretical saturation was reached, the interviews continued up to 40 people. The average duration of the interview was two hours. From these in-depth interviews, 1,200 pages of text were obtained, which were then coded and analyzed accordingly in the next step.

FINDINGS

The changes in the field of handicraft economics have been so great that today in the age of cloud computing, mobile applications and social networks, we have to ask ourselves whether there will be handicrafts without the Internet? Belonging to handicrafts as work/lifestyle is largely linked to accessible social networks and the reality of permanent "always on". This is a common feature among all practitioners of modern handicrafts. But despite this common feature, builders do not form an integrated group; rather, there are significant differences between them. At least two types in the field of modern handicrafts can be named: professionals and amateurs. Professionals are actually the talented designers or builders who often train and hold specialized workshops to earn more money. In contrast, amateurs or self-taught students are not necessarily from art schools or have not received any workshop training. They are often self-taught and seek out a wide range of general audiences for their handicrafts, a large community of buyers in virtual networks or craft fairs and are proud of their self-made labels and values. But on the other hand, when we deal with "professionals", we often hear phrases such as: "I am an artist." These significant differences have shaped the field of modern handicrafts in Iran.

CONCLUSION

Today, the line between "art" and "handicraft" has become much narrower. From the 1960s, many craftsmen around the world cut ties with industry and sought

Interdisciplinary
Studies in the Humanities
26
Volume 14
Issue 2
Spring 2022

INTRODUCTION

What we know today as handicrafts has historically been controversial. Until the late nineteenth century, handicrafts were not considered "art" at all and had been largely removed from art history. In that period, "art" and "handicrafts" were two opposing types of aesthetics, organization and ideology of work, which were distinguished in their emphasis on the standards of usefulness, skill, taste and beauty. From the late nineteenth and the early twentieth centuries, with the advent of the arts and crafts movement in Britain and the United States, the status of handicrafts changed. In the 1970s, with the rise of the role of "designer makers", terms such as "conceptual", "non-functional", "one-off", "artist-craftsman", "artist-potter", "textile-artist", "designer-maker" entered the literature of this field. These developments fueled an old and highly controversial tension in the art community, namely "commerce versus art", and also sparked a war between amateurs and professionals in the field (Cochran, 1992, 105). Over time, however, a new concept called "creative industries" emerged and replaced the old ones. From this decade onwards, the turbulent position of handicrafts is formed in the framework of creative industries. Therefore, in relation to the position of handicrafts, three periods can be distinguished: the first is the one in which handicrafts are classified under the dual high/low, in the second period, with the emergence of arts and crafts movement in Britain and its spread in the world, we see the proximity of artists and masters. Finally, in the third period, with the advent of creative industries, which on the one hand are associated with amateur ethics and on the other with the growth of professional action, the position of handicrafts could change. Exclusively in relation to the third period, a significant body of academics studied the emergence of new models of creative economics in the light of Web 2 culture (Jenkins, 2008; Banks, 2008; Tapscott & Williams, 2006). These studies have been particularly relevant to the role of “Etsy”, the world's largest online handicraft sales site. In these studies, it has been stated that Etsy, as a market place, has blurred the line between professional and amateur works and has made the discussion of work more complex in general (Lipard, 2010, 483). The question that arises here is whether in today's world, following the movement of handicrafts towards the “‘post-professional” era (Van Abel et al., 2011, 30-31), the concepts of "amateur" and "professional" have lost their application? This article intends to answer this basic question through qualitative-exploratory study and through this case tries to address the position of modern handicrafts in Iran.

PURPOSE

Women studied in this article do not engage in handicrafts to a large extent as entertainment, rather as self-employed or ambitious professionals for whom

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 14(2), 87-123, Spring 2022

Shafiei, Z. (2022). Something between art and commerce: A sociological study of modern Iranian arts and crafts movement. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 14(2), 87-123. doi: 10.22035/isih.2022.4711.4643

http://dx.doi.org/10.22035/isih.2022.4711.4643 URL: http://www.isih.ir/article_387.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Something between Art and Commerce: A Sociological Study of Modern Iranian Arts and Crafts Movement

Zeinab Shafiei[1]

Received: Nov. 12, 2021; Accepted: Jan. 30, 2022

ABSTRACT

The status of handicrafts has always been controversial throughout history. In this regard, three periods can be distinguished: the first, in which, handicrafts are classified as poor cousins of fine arts, under the dual high/low, the second with the emergence of arts and crafts movement, where we see the position of artists and craftsmen, and finally, in the third period, we see the emergence of creative industries, which on the one hand is associated with the concept of self-improvement (amateur) and on the other with the reproduction of the discourse hegemony of sublime arts. Many academic writings have focused on the emergence of these new models of creative economics in the shadow of Web 2 culture. Research has shown that Etsy, as an e-commerce market, blurs the line between professional and amateur works and complicates the debate. The question that arises here is whether in today's world, with the movement of handicrafts towards the '"post-professional" era', have the concepts of "amateur" and "professional" lost their application? The starting point of this article is here and it intends to answer this through qualitative-exploratory studies, also in order to address the position of modern handicrafts in Iran. For this purpose, two types of builders are separated from each other: professionals and amateurs. Each brigade has its own unique characteristics. Professionals are art graduates who describe their work in terms of specific concepts. Amateurs, on the other hand, are self-taught artists.

Keywords: economic sociology, modern handicrafts, women entrepreneurship, creative industries

1. Assistant Professor in Sociology, Department of Social Sciences and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran

✉ ze.shafiei@alzahra.ac.ir

Shaghoul, Y., & Amoozadeh, M. (2007). Interdisciplinaires: Defenitions and neccesities. *Rahyāft*, 17(40), 25-34.

Shakeri, A., & Farahmandfar, M. (2021). Literary Criticism and Interdisciplinary Studies in Iran with a Closer Look at the Book Literary Theory and Criticism: An Interdisciplinary Textbook. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 13(2), 61-87. doi: 10.22035/isih.2021.367

Snipes, J. B., Bernard, T.J., & Gerould, A.L. (2016). *Volds theoretical Criminology* (7th ed.). UK: Oxford University Press.

Vold, G. B. Bernard, T., & Snipes, J. (2001). *Theoretical criminology* (A. Shojaei, Trans.). Tehran, Iran: SAMT.

White, R. D., Haines, F. (1381). Crime and criminology: an introduction (R. Sedigh Bathayi Asl, Trans., 1st ed.). Tehran, Iran: Dādagostar.

Yusefi Moghadam, S., Zokaei, M. (2017). Representation of generational relations from the perspective of fictional literature before and after the Islamic revolution. *Journal of Iranian Cultural Research*, 10(3), 51-78. doi: 10.22631/jicr.2017.1490.2196

Khorshidi, G., Pishgahi, S. (2012). Capacities and Obstacles for Developing Interdisciplinary Humanities. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 4(2), 1-16. doi: 10.7508/isih.2012.14.001

kiani, H., Jahangiri, E., & Hasan Shahi, S. (2017). Study of Child law in story of "Qālibāf-xāne" with emphasize on labor law in Iranian law system and international documents. *Iranian Children's Literature Studies*, 8(1), 93-116. doi: 10.22099/jcls.2016.3760

Mahmoudi, J. (2011). *Jelwehā-ye Hoquqi-ye "Kaleidar"* [Legal manifests of "Kaleidar" by Mahmoud Dowlatabadi]. Terhan, Iran: Mizan.

Mahmoudi, J., & Azadegan Dehkordi, B. (2016). *Jelwehā-ye hoquqi-ye "Jāy-e Xāli-ye Soluch"* [legal manifests of the novel "Jāy-e Xāli-ye Soluch". Tehran, Iran: Mizān.

Mahmoudi, M., Abedpour, M. (2011). Reviewing the story of "Lion and Cow" in "Kelile and Demne" from the perspective of criminal law. *Researches on Mystical Literature*, 4(4), 137-156.

Malaurie, P. (2002). *Adabiyāt va Hoquq* [Literature and Law/Droit et Litterature: anthologic] (M. Kalantarian, Trans.). Tehran, Iran: Agah.

Mansour, M. (1983). *Genetic psychology*. Tehran, Iran: Roz.

Moazami, Sh. (2010). *Bezehkāri-e Kudakān va nojavanan* [Crimes of childes and juveniles]. Tehran, Iran: Dādgostar.

Monshi, A. (2010). *Kelile va Demne.* Tehran, Iran: AmirKabir.

Moshfegh Kazemi, M. (2014). *Tehrān-e Maxuf* [Scary Tehran]. Tehran, Iran: Omid-e Fardā.

Motamedi, A., Yamani Doozi Sorkhabi, M., Khorsandi Taskoh, A., Arefi, M. (2018). The Evolution of the Typology of Interdisciplinary Research: A Historical-genealogical Study. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 11(1), 1-32. doi: 10.22035/isih.2019.2929.3266

Naffine, N. (1987). *Female Crime: The Construction of Women in Criminology*. Sydney: Allen and Unwin.

Najafi Tavana, A. (2010). *Criminology.* Tehran, Iran: Āmuzeš va Sanješ.

Noorbaha, R. (1998). *Criminology backgrounds.* Tehran, Iran: Ganj-e Dāneš.

O Brien, M., & Yar, M. (2008). *Criminology: The Key Concepts* (1st ed.). London: Routledge.

Pishghadam, R., Firooziyan Pour Esfahani, A., Firooziyan Pour Esfahani, A. (2020). The dominance of shame or sin-oriented culture in the Iranian society. *Journal of Iranian Cultural Research*, 13(3), 95-130. doi: 10.22035/jicr.2020.2392.2854

Pradel, Jean (2013). *Tārix-e andiše-hā-ye keifari* [Histoire des doctrines penales]. (A. H. Nafari Abrandabadi, Trans.). Tehran, Iran: SAMT.

Sa'di, M. (2008). *Koliyāt-e Sa'di* (M.A. Foroghi, Ed.). Tehran, Iran: Zavvār.

BIBLIOGRAPHY

Alavi Moghadam, M. (2018). Necessity of critical thinking as an interdisciplinary approach in humanities and literal critic (Pp 156-169). Proceeding of *Annual Conference in Humanifies and Social Studies*, Terhan, Iran.

Bahrani, M. (2019). A theory of interdisciplinarity; Introduction and report of a research. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 12(1), 1-28. doi: 10.22035/isih.2020.3738.3899

Barzegar, E. (2009). History, Quality, and Philosophy of Interdisciplinary Sciences. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(1), 37-56. doi: 10.7508/isih.2009.01.003

Barzegar, E., et. al (2007). *The interdisciplinary studies in Iran.* Tehran, Iran: Allameh Tabataba'i University.

Berlin, I. (1992). *In search for Freedom: Conversation with Isaiah Berlin* (Kh. Kia, Trans.). Tehran, Iran: Goftār.

Danesh, T. (2002). *Mojrem kist, Jormšeāsi čist* [Who is criminal, what is crime]. Tehran, Iran: Kehan.

Daneshvar, F. (2016). The Read Out of the Relationship between Law and Ideology in the Light of Interdisciplinary Studies. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 8(4), 1-26. doi: 10.22035/isih.2016.241

Ebrahimi, M. (2014). The Necessity of Interdisciplinary Studies in Humanities. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 6(2), 19-32. doi: 10.7508/isih.2014.22.002

Farasatkhah, M. (2011). Interdisciplinarity and Emerging Frontiers in Science; A Study on Origins, Capabilities and Requirements of Interdisciplinarization. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 4(1), 1-24. doi: 10.7508/isih.2012.13.001

Ferdowsi, A. (2015). *Šāhname*. Mašhad, Dāryuš.

Giddens, A., & Birdsall, K. (2007). *Sociology* (H. Chavoshian, Trans.). Tehran, Iran: Ney.

Hadi, R., & Mola Beigi, A. (2017). Xāneš-e jormšenāsāne-ye āsār-e Sadi bā ta'kid bar Golestān va Bustān [Reading of Sa'di Golestan and Bustan from the aspect of criminology]. *Journal of Law Research*, 20(77), 229-263.

Hadi, R., & Mola Beigi, A. (2018). "Cloudy Years" Novel and criminology of children and Juveniles. *Criminal Law Doctrines*, 15(16), 91-120.

Homer (1991). The Iliad (S. Nafisi, Trans.). Tehran, Iran: Elmi va Farhangi. (Original work published 1950)

Hugo, V. M. (2017). *Notre Dame de Paris* (J. Mohebbi, Trans.). Tehran, Iran: Khosrow va Shirin Press.

Khalili, A. (1936). *Roozegār-e siyāh* [Dark days]. Tehran, Iran: Eqbāl.

integration of law and literature from the perspective of interdisciplinary studies can expand the awareness of people and experts, including literary genius who can be effective in treating social anomalies by paying close attention to a legal problem or issue. Therefore, this issue is very new, necessary and practical, and undoubtedly a novel step in eliminating the problems faced by the society.

FINDINGS

Discipline bias: Although most humanities thinkers claim scientific neutrality, discipline bias cannot be ignored in all stages related to the research process. Because they have been accustomed to the findings and results of their field for a long time, and now it will be difficult to get out of these molds and put aside discipline bias.

Specialized terms: Language is yet another obstacle in this way in the sense that the field of literature and law has its own technical terms and based on the same specialized language, present research findings to scientific communities. Now, in an interdisciplinary process, it will be critical to adopt words and language that are understandable to all and lead to awareness of the research results.

Lack of financial support from organizations and other actors: Lack of sufficient knowledge of such studies and falling into the repetitive form of specialization and fear of wasting capital and energy, will traditionally be the tendency towards specialized studies in the same field.

Lack of compliance with prerequisites and preparation of appropriate programs: Other obstacles to interdisciplinary studies of literature and law and in general of each of the humanities can be noted non-compliance with requirements and development of appropriate programs. It explains that at least one undergraduate course should include one or two courses called interdisciplinary studies, to guide students and introduce them to these topics.

CONCLUSION

Interdisciplinary studies are multidimensional issues and phenomena whose dimensions are beyond the limited capacity of a field of human knowledge. As a result, a comprehensive understanding of the multidimensional phenomena of the universe requires a scientific transition from discipline and specialization to contemplation. By a comparative analysis of interdisciplinary studies of literature and law, with a new perspective on some of the classic works of Persian literature such as *Shahnameh*, *Kelileh wa Demneh* and *Golestan*, we find that these works can be analyzed differently. It is noteworthy that the future of research in the fields of literature and law will not be limited to theoretical topics rather researchers would provide purposeful and systematic studies to solve a problem than just to describe it.

NOVELTY

So far, limited research has been conducted in the field of interdisciplinary studies on law and literature, which is due to the lack of awareness of the capacity of such studies and their abandonment. The absence of such interdisciplinary research and the noticeable gap in such fields prompted the authors to accomplish this study. The

INTRODUCTION

In the world of tradition, based on prevailing traditions, anyone through own ability could "chain" knowledge and science from the beginning to the end. The consequence of such a process is the cultivation of "wisdom" and mastery over all knowledge, even if it was a small particle. The authority of people over philosophy, wisdom, theology, medicine, physics, arithmetic and geometry, astronomy, etc. was the result of such a traditional approach that taught science from the bottom to the top and from the root to the stem and all branches to the end to eventually lead to wisdom. But in the modern world, in the process of moving from "becoming a scientist" to "expertise", it is necessary for them to pay attention to the details of the issues and specialize in a field or subject, and this doubles the necessity of turning to interdisciplinary studies.

PURPOSE

This research seeks to present a number of requirements and necessities of interdisciplinary studies of literature and law, along with obstacles to this issue, and through this and by providing objective examples, emphasizes the necessity of conducting such researches. As such, this research seeks to answer the following questions: How can the interdisciplinary research utilize the capacities of the two disciplines of law and literature in order to answer multifaceted problems and social and legal problems? How can the literary texts and legal reports in these texts help understand the principles and concepts related to legal knowledge? What are the barriers to interdisciplinary studies of literature and law?

METHODOLOGY

The process of data collection in this research is library method while the data were analyzed through qualitative, reasoning and inductive methods. The methodology is based on the principles and foundations of interdisciplinary studies that are common in the aforementioned fields. Such studies have become a need of modern society and transformed into modern and postmodern world. Factors such as: structural-functional developments in the field of science, major paradigm shifts, developments in information and communication technology, globalization and technological developments, formation and turning to interdisciplinary discussions, especially in the field of humanities. The methodological approach of interdisciplinary studies is such that it can be said that it could pave the way from the traditional approach to the modern one in the higher education system and curriculum planning as well as the inefficiency of the academic system in the processes of modern transformation and dynamism of human society are other areas of interdisciplinary studies.

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 14(2), 59-85, Spring 2022

Afzali, R., Alavi Moghaddam, M., & Firouzi Moghaddam, M. (2022). Recognizing the requirements and functions of interdisciplinary studies of legal and literary concepts. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 14(2), 59-85. doi: 10.22035/ISIH.2022.4558.4518

http://dx.doi.org/10.22035/ISIH.2022.4558.4518 URL: http://www.isih.ir/article_398.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Recognizing the Requirements and Functions of Interdisciplinary Studies of Legal and Literary Concepts

Rasoul Afzali[1], Mehyar Alavi Moghaddam[*2], Mahmoud Firouzi Moghaddam[3]

Received: Aug. 19, 2021; Accepted: Jan. 30, 2022

ABSTRACT

In the contemporary higher education system, "interdisciplinary studies" has gained a prominent place and has become a basic need in academia and in the process of science production, which in addition to expanding knowledge and using the capacities of neighboring disciplines, opens up new frontiers in the field of research, responds to solving multifaceted problems as well as avoiding crises caused by a single discipline. The purpose of this study is that looking at the visible and hidden capabilities of the two fields of legal studies and literary studies and using the scientific mechanisms of each of them, can provide a basis for researchers in these two fields to help in new scientific approaches and meet the needs of human societies. The findings of the present study, which is based on a library-based methodology and qualitative data analysis, is that interdisciplinary studies in literature and law are a social and academic necessity, and the results can be used in both the realms of literature and law. They can also be effective in spreading the level of rationality and social justice, discovering new intellectual realms, analyzing and recognizing the mistakes of the proponents of these two scientific fields, raising the level of flexibility of researchers, closing the communication gaps between the two experts.

Keywords: interdisciplinary studies, legal and literary concepts, functions

1. Ph.D Student of Law, Islamic Azad University, Torbat Heydariyeh Branch, Iran

2. Associate Professor of Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran (Corresponding Author)

✉ m.alavi.m@hsu.ac.ir

3. Assistant Professor of Language and Literature, Islamic Azad University, Torbat Heydariyeh Branch, Iran

Protevi, J. (2009). Geohistory and Hydro-Bio-Politics. In *Deleuze and History* (4th ed., pp. 92-102). Edinburgh: Edinburgh University press.

Rostam Al-Hokama (1970). Rostam ol-Tavārix. Tehran, Iran: Čāp-e Tābān.

Saber, H. (2019). *Forupāši* [Collapse]. Tehran, Iran: Bongāh-e Tarjom-e va Našr-e Ketāb-e Parse.

Sanasarian, E. (2005). *Jonbeš-e hoquq-e zanān dar Iran* [The Women's Rights Movement in Iran] (N. Ahmadi Khorasani, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Axtarān.

Sepehran, K. (2009). *Te'ātrkerāsi dar asr-e mašrute* [Theatercracy in the constitutional era]. Tehran, Iran: Entešarat-e Nilufar.

Spinoza, B. (2018). *Resāle Elāhi-Siyāsi* [Tractatus Thologoco-Politicus] (A. Ferdosi, Trans.). Tehran, Iran: Šerkat-e Sahāmi-ye Entešār.

Spinoza, B. (2019). *Axlāq* [Ethics] (M. Jahangiri, Trans.). Tehran, Iran: Markaz-e Našr-e Dānešgāhi.

Spinoza, B. (2019*). Resāle Siyāsi* [Tractatus Politicus] (P. Gholami, & I. Ganji, Trans.). Tehran, Iran: Entešārāt-e Ruzbahān.

Taher Ahmadi, M. (2000*). Asnādi az Ettehādiyehā-ye Kārgari (1321-1332)* [Documents from trade unions (1942-1953)]. Tehran, Iran: Sāzmān-e Asnād-e Melli-ye Iran.

Towfigh, E. (2006). Modernism va šebh-e Pātrimuniālism, Tahlili az Dowlat dar Asr-e Pahlavi [Modernism and Pseudo-Patrimonialism. An Analysis of The State in The Pahlavi Era]. *Iranian Journal of Sociology*, 7(1), 93-125. doi: 20.1001.1.17351901.1385.7.1.4.5

Fallah T, H. & Bitarafan, M. (2011). Šeklgiri-ye va amalkard-e Anjoman-e baladi-ye Esfahan dar dore-ye avval-e majles-e šowrā-ye melli [Formation and function of Baladieh association of Isfahan in the first term of National Consultative Assembly]. *Journal of motāle'āt-e Tārix-e Farhangi/ Cultural History Studies*, 2(7), 93-120.

Foucault, M. (2014). *Erāde be dānestan* [The Will to Knowledge, The History of Sexuality: (v.1)] (N. Sarkhosh, & A. Jahandide, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Ney.

Gholami, P., & Ganji, I. (2013). Introduction Translators. In *Yek zendegi…* [A Life…]. Tehran, Iran: Entešarat-e Zāvoš.

Jami. (2014). *Gozašte čerāq-e rāh-e āyande ast* [The past is the beacon of the future]. Tehran, Iran: Entešarat-e qoqnus.

Kasravi, A. (2003). *Tārix-e mašrute-ye Iran* [History of the Iranian Constitutional Revolution]. Tehran, Iran: Entešarat-e Negāh.

Kharabi, F. (2007). *Anjomanhā-ye asr-e mašrute* [Constitutional era societies]. Tehran, Iran: Mo'asese Tahqiqāt va Towse'e-ye Olum-e Ensāni.

Koohestani nejad, M. (2011). *Gozide-ye asnād-e anjomanhā-ye eyālati va velāyati* [Selected documents of state and district councils]. Tehran, Iran: Markaz-e asnād-e majles-e šowrā-ye eslāmi.

Mashayekhi, A. (2013). *Deluz, ide, zamān* [Deleuze, idea, time]. Tehran, Iran: Našr-e Bidgol.

Mashayekhi, A. (2019). Introduction Translator. In *Tajrobegarai va subzektivite.* [Empiricism and Subjectivity]. Tehran, Iran: Našr-e Ney.

Mosavabāt-e majles-e šowrā-ye melli (2010) [National Consultative Assembly Aprovals]. Tehran: Markaz-e Pažuhesthā-ye Majles-e Šowrā-ye Eslāmi.

Nahid, A. (1981). *Zanān-e Iran dar jonbeš-e mašrute* [Iranian women in the constitutional movement]. Tabriz, Iran: Našr-e Ehyā.

Najmabadi, A. (2019*). Hekāyat-e doxtarān-e qučān* [The Story of the daughters of Quchan]. Tehran, Iran: Rošangarān.

Nategh, H. (2001). Anjomanhā-ye šowrāī dar enqelāb-e mašrutiyat-e Iran. [Association Council on Constitutional Revolution]. Našr-e Kārgari-ye Susyālisti. Retereived from http://www.nashr.de/3/mot/homa/anjoman.pdf

Nateghi, F. & Towfigh, E. (2017). Tabāršenāsi-ye jonbeš-e melli šodan-e san'at-e naft dar Iran; ta'amoli dar monāsebāt-e dowlat, jāme'e va nezām-e sarmāyedāri sālhā-ye 1320 tā 1332 [A Genealogy of the Nationalization of the Iran Oil Industry Movement: A Reflection on the Relations among State, Society and Capitalism 1941 to 1953]. *Journal of The State Studies*,3(11),161-199. doi: 10.22054/TSSQ.2017.8107

Nazem al-Islam K. (1992). Tārix-e bidāri-ye Iranian [History of Iranian awakening]. Tehran, Iran: Entešārāt-e Amirkabir.

Nizam Al-Mulk (1968). *Seyr ol-Moluk* [siyasatnama]. Tehran, Iran: Bongāh-e Tarjome va Našr-e Ketāb.

BIBLIOGRAPHY

Abrahamian, E. (2010). *Irān beyn-e dow enqelāb* [Iran between tow revolutions] (A. Golmohammadi, & M. Fattahi, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Ney.

Abrahamian, E. (2013). *Kudetā* [The Coup] (M. Fattahi, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Ney.

Abrahamian, E. (2015). *Mardom dar siāyst-e Iran* [People in Iranian Politic] (B. Rajabi, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Češme.

Afary, J. (2006). *Enqelāb-e mašrute-ye Iran* [The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911] (R. Rezai, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Bistun.

Agamben, G. (2013). *Qānun va xošunat: qodrat-e hākem va hayāt-e berahne* [Homo Sacer, Sovereign Power and Bare Life] (M. Farhadpoor, & O. Mehregan, Trans.). Tehran, Iran: Roxdād-e Now.

Ansarinasab, B. (2013). Tārix-e Matbu'āt-e Hormozgān [Hormozgan's Press]. *Hormozgan Cultural Research Rewiew*, 4(6&7), 115-129.

Bayat, A. (1987). *Workers and Revolution in Iran.* London, New Jersey: Zed books.

Bayat, A. (2014). *Siyāsathā-ye Xiābāni, Jonbeše tohidastān dar Iran* [Street Politics: Poor People's Movment in Iran] (A. Nabavi, Trans.). Tehran, Iran: Entešarat-e Pardis-e Dāneš.

Bayat, A. (2017). *Revolution without Revolutionaries.* California: Stanford University Press.

Colebrook, C. (2008). *Zīl Deluz* [Gilles Deleuze] (R. Sirvan, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Markaz.

Deleuze, G. (1990). *Expressionism in Philosophy: Spinoza* (Joughin, M. Trans.). New York: Zone Books.

Deleuze, G. (1994*). Difference and Repetition* (Patton, P., Trans.). New York: Colombia University Press.

Deleuze, G. (2000). *Cinema2, The Time-Image* (Tomlinson, H., & Caleta, R. Trans.). Mineapolis: Univerity of Minnesota.

Deleuze, G., & Claire, P. (1987). *Dialogues* (Tamlinson, H., & Habberjam, B. Trans.). NewYork: Colombia University Press.

Deleuze, J. (2013). *Yek zendegi…* [A Life…] (P. Gholami, & I. Ganji, Trans.). Tehran, Iran: Entešarat-e Zāvoš.

Deleuze, J. (2016). *Frānsis Beyken: manteq-e ehsaās* [Francis Bacon: The Logic of Sensation] (B. Salimizade, Trans.). Tehran, Iran: Entešarat-e Ruzbahān.

Deleuze, J. (2017). *Niče va falsafe* [Nietzsche and Philosophy] (A. Mashayekhi, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Ney.

Ebrahimi, M. (2014). Barresi-ye zaruratha-ye motāle'āt-e miānreštei dar olum-e ensāni [Necessity of Interdisciplinary studies in Humanities]. *Interdisciplinary Studies in Humanities*, 6(2), 19-32. doi:10.7508/ISIH.2014.22.002

1. To exist is to resist;
2. Preservation of existence is a political praxis; and
3. There can be no liberation of the individual without a collective effort.

NOVELTY

Against philosophical readings involving the predominance of the mind over the body, Spinoza grants the body a status equal to that of the mind. Deleuze on the other hand, faced with readings that maintain the domination of the subject, elevates the object instead of lowering it. So, the transcendental empiricism approach undertaken in this study, through the analysis of body-subjects in the conditions of real experience, prevents analysis of history of the present from falling into idealism of subject-oriented or materialism of body-oriented.

characterized by the transformation of subjugated body-subjects into liberated body-subjects, and of the people into the multitude.

FINDINGS

During the Iranian constitutional movement, the multitude was embodied in the form of *Anjumans*. Challenging the power of landlords, local rulers and even the king; empowering the poor, the homeless and the hungry; public staging of theatre; movement of founding schools and reading rooms; public vaccination of children; demand for reclamation of captive Quchani girls; demanding equal civil rights for women and religious minorities; and protests against economic concessions granted to foreign states; all these together express a creation of the new in the socio-political sphere of Iran.

During the movements occurred between1941and1953, the multitude was actualized in the form of unions. The realization of egalitarian demands to decrease working hours and increase salaries, to have equal salary for women and to prohibit child labor; the struggle to end the British Oil Company exploitation; active participation in the 30th of Tir uprising (21 July, 1952) and the restoration of Mosaddegh into power which was accomplished, for the first time, neither by the appointment from the king nor by the designation of parliament, all were new experiences made possible through disintegration of sensory-motor schemas.

Bio-resistance was also actualized, along with the political struggles in 1979, as the social dimension of revolution. Here Shuras were exemplary actualizations of the multitude emerged against the structures of social inequality. They expressed a collective attempt that displayed the democratic control of the subaltern populations over the redistribution of resources, power and opportunity. Then the activities of shuras including city shuras, neighborhoods shura and labor shuras had brought about a model of self-realization and cooperation in social life.

CONCLUSION

Anjumans, unions and shuras were political interludes displaying the possibility of a democratic social life. A possibility realized in the period between the collapse of the old and the blossoming of the new order within three moments of the constitutional movement, the social movements between 1941-1953, and the 1979 revolution. Bio-resistance is a virtual force that is actualized in multitude. When the domination of "biopower" puts the life at risk the "will to power", calling upon the existential power of "bio-resistance", challenges the institutional power of "biopower." Therefore, whereas "biopower" is indeed a project to suppress the desire, subjugating the life by separating the bodies from their power, "bio-resistance" is an alternative to "bio-power", a revolutionary process to liberate desire, body, and life. The results derived from the findings of this study guide us to three fundamental principles:

INTRODUCTION

In this paper, we try to clarify the formation of "bio-resistance" in the contemporary Iranian history through a problematization of this concept in an interdisciplinary perspective inspired by theories and methods drawn from philosophy, history, anthropology, and sociology. For Spinoza, the essence of everything is a part of the infinite power of Nature to exist, and "conatus" is the endeavor to preserve essence or natural law of preservation of existence. He believes that everything, in so far as it is in itself, endeavors to persist in its own being. Deleuze, on the other hand, describes the productive force of life according to the Nietzschean concept of the "will to power". When the bodies are struck by a decrease in the capacity for action and existential power, it is the "will to power" which calls on the bodies to search for their lost power. The affinity between the concepts of "will to power" and "conatus" leads us to the notion of bio-resistance as the social manifestation of these concepts. It can thus be said that bio-resistance is a collective effort of body-subjects towards self-preservation that resists social subjugation at every moment. Here, the concept of bio-resistance has, in this regard, been formulated through an integrated reading of Spinoza and Deleuze. Bio-resistance is actualized via the formation of a multitude, and the condition of its being actualized is a pure optical and sound situation. In this liberating situation, the liberated body-subjects are created through a break from their identity dependence, economic interests, and ideological beliefs, so as to actualize the multitude and effectuate bio-resistance by egalitarian endeavors.

Interdisciplinary Studies in the Humanities
10
Volume 14
Issue 2
Spring 2022

PURPOSE

The purpose of this paper is to analyze the moments, in which, the life rejects the authoritarian determinations of the political power. Here, we have applied the term bio-resistance to those moments of indeterminacy, in which, the population as the social body do not acquiesce to representations anymore and seek to create new values rather than assume the established ones.

METHODOLOGY

We have used the genealogical method and the transcendental empiricism approach. The first method is applied not in terms of following the lineage of a phenomenon up to its origin, rather as a way to know the processes of genesis and creation of that phenomenon. Genealogy is, in this respect, a philosophical-historical qualitative method that, unlike conventional approaches, looks for gaps and breaks in historical processes, traces the genesis of a phenomenon in its historical singularity, and seeks to analyze the history of the present as opposed to the search for an origin. Using the genealogical method, we have searched for the emergence of bio-resistance in moments of the contemporary Iranian history

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 14(2), 29-58, Spring 2022

Veisi, S., Zokaei, M.S., & Entezari, A. (2022). Bio-resistance as an alternative to bio-power: Analyzing the self-realization of subaltern population in contemporary Iranian history. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 14(2), 29-58. doi: 10.22035/isih.2021.4317.4345

http://dx.doi.org/10.22035/isih.2021.4317.4345 URL: http://www.isih.ir/article_381.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Bio-resistance as an Alternative to Bio-power: Analyzing the Self-realization of Subaltern Population in Contemporary Iranian History

Farjad Nateghi[1], Ebrahim Towfigh*[2]

Received: Apr. 7, 2021; Accepted: Jan. 20, 2022

ABSTRACT

This paper seeks to explicate "bio-resistance" in an interdisciplinary perspective inspired by political philosophy, history, anthropology, and sociology. Here the concept of "bio-resistance" is formulated along the lines of thought drawn from an integrated reading of Spinoza and Deleuze. Using the genealogical method and the transcendental empiricism approach, this paper has also undertaken a historical study on the emergence of multitude as a product of the actualization of "bio-resistance". In the contemporary Iranian history, population as the multitude has been realized within the period between the collapse of the old and the blossoming of the new order during Constitutional Movement and Social Movements between1941 and 1953, as well as during in the 1979 Iranian Revolution. In each of these moments, Anjumans, Unions, and Shuras can be regarded as forms of multitude which displayed the collective resistance of subaltern groups against "bio-power". "Existence" is the immanent cause of life, and human beings faced with dangers threatening their existence, tend to be united under a common destiny. "Bio-resistance" is thus a collective political activity in the service of self-preservation, made possible by the transformation of subjugated body-subjects into liberated ones in pure optical and sound situations. The results of this study guide us to three fundamental principles: 1. To exist is to resist; 2. Preservation of existence a political praxis; 3. There can be no individual liberation without a collective effort.

Keywords: multitude, liberated body-subjects, Anjumans, Unions, Shuras

1. Ph.D Student of Political Sociology, Department of Sociology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Ph.D of Sociology, Department of Cultural Studies, Science and Culture University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
✉ ebrahim.towfigh@gmail.com

Supreme Council of the Cultural Revolution (2015). *Resolutions of the Supreme Council of the Cultural Revolution* (December 18, 1984 - March 20, 2017). Tehran.

Supreme Council of the Cultural Revolution (2016). *Approvals of Hijab and Chastity*. Tehran.

Walker, M. (2020). Failures and possibilities of epistemic justice, with some implications for higher education. *Critical Studies in Education*, 61(3), 263-278. doi:10.1080/17508487.2018.1474774

Zakaei, M. S. & Veisi, S. (2021). *Virtual life in Iran: Emotions and Subcultures in online Social Networks*. Tehran, Iran: Āgah.

Republic of Iran, 2011-2015, Approved by the Islamic Consultative Assembly. Tehran.

Organization of Plan and Budget, Center for Social Economic Documents and Publishing. (2017). *The law of sixth program of economic, social and cultural development of the Islamic Republic of Iran, 2017-2021,* Approved by the Islamic Consultative Assembly. Tehran.

Qarakhani, M. (2014). Conditions of Possibility and Reasons for Preventing the Establishment of the Interdisciplinary of "Social Policy" in Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 6(2), 33-55. doi: 10.7508/isih.2014.22.003

Rawls, J. (1999). *A Theory of Justice.* Revised Edition. Harvard University Press.

Rawls, J. (2001). *Justice as Fairness, a Restatement.* In Erin I. Kelly (Ed.), Cambridge, Massachusetts, London: The Belknap Press of Harvard University Press.

Rawolle, S., Lingard, B. (2013). Bourdieu and educational research: Thinking Tools, Relational Thinking, Beyond Epistemological innocence. In M. Murphy (Ed.), *Social Theory and education Research, Understanding Foucault, Habermas, Bourdieu and Derrida*. London: Routledge.

Reay, D. (1998). Cultural Reproduction: Mothers Involvement in Their Children Primary Schooling. In M. Grenfell & D. James, (Eds.), *Bourdieu and Education, Acts of Practical Theory*. Falmer Press.

Reed-Danahay, D. (2005). *Locating Bourdieu*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press.

Research Institute of Culture, Art and Communication in collaboration with the Ministry of Interior and the Iranian Students' Opinion Polling Center (ISPA). (2015). *National Plan for Measuring the Social Capital of the Country*, Tehran. Iran.

Robbins, D. (1998). The need for an Epistemological birack.In M. Grenfell & D. James, (Eds.). *Bourdieu and Education, Acts of Practical Theory.* Falmer Press.

Sattari, J. (1991). *The field of people's culture.* Tehran, Iran: Virastar Publisher.

Shabani, R. (1991). *Fundamentals of Social History of Iran.* Tehran, Iran: Qoms.

Sinclair, S., & Huntsinger, J. (2008). The Interpersonal Basis of Self-Stereotyping.In S. Levin & C. Van Laar (Eds.), *Stigma and Group Inequality*. Mahwah, New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates, Inc., Publishers.

Soroush, A. (1998). *Tolerance and Management.* Tehran, Iran: Serāt.

Stroud, C., & Kerfoot, C. (2021). Decolonizing Higher Education. Multilingualism, Linguistic Citizenship and Epistemic Justice. In K. Heugh & P. Van Avermaet (Eds.), *Language and Decoloniality in Higher Education: Reclaiming Voices from the South.* Bloomsbury Publishing.

Supreme Council of the Cultural Revolution (2014). *Map of the country cultural engineering.* Tehran.

Link, B. G., Phelan, J. C. & Hatzenbuehler, M. L. (2014). Stigma and Social Inequality. In J. D. MacLeod, E. J. Lawler & M. Schwalbe (Eds.), *Handbook of the Social Psychology of Inequality*. Springer.

Meredith, M. (2020). *Creating spaces of dialogical action towards epistemic justice in higher education* (Doctoral dissertation), York St John University.

Ministry of Sports and Youth, Office for Coordination and Organizing Youth Affairs. (2013). *Collection of approvals of the National Headquarters for Organizing Youth Affairs*. Tehran.

Muller, J. (2006). On The Shoulders of Giants: Vertically of Knowledge and the Scholl Curriculum. In R. Moore, M. Arnot, J. Beck & H. Daniels (Eds.), *Knowledge, Power and Education Reform, Applying the Sociology of Basil Bernstein.* New York: Routledge.

National Youth Organization (2003). *National Youth Program, 2003 and 2004*. Tehran.

National Youth Organization, Secretariat of the Supreme Youth Council. (2004). *National Document for Development and Organization of Youth Affairs, National Program for Organizing Youth Affairs, National Document for Special Development (Trans-Sectoral)*. Tehran.

National Youth Organization, Secretariat of the Supreme Youth Council. (2005). *National document of youth in the twenty-year perspective of the Islamic Republic of Iran*, Tehran.

National Youth Organization, Secretariat of the Supreme Youth Council. (2005). *National Youth Policy in the Islamic Republic of Iran*. Tehran.

Newbigging, K., Ridley, J. (2018). Epistemic Struggles: The Role of Advocacy in Promoting Epistemic Justice and Right in Mental Health, *Social Science & Medicine*, 219, 36-44. doi: 10.1016/j.socscimed

Organization of Plan and Budget, Center for Social Economic Documents and Publishing (1989). *The law of first program of economic, social and cultural development of the Islamic Republic of Iran, 1989-1993*, Approved by the Islamic Consultative Assembly. Tehran.

Organization of Plan and Budget, Center for Social Economic Documents and Publishing (1996). *The law of second program of economic, social and cultural development of the Islamic Republic of Iran, 1996-2000*, Approved by the Islamic Consultative Assembly. Tehran.

Organization of Plan and Budget, Center for Social Economic Documents and Publishing (2000). *The law of third program of economic, social and cultural development of the Islamic Republic of Iran, 2000-2004*, Approved by the Islamic Consultative Assembly. Tehran.

Organization of Plan and Budget, Center for Social Economic Documents and Publishing (1383). *The law of fourth program of economic, social and cultural development of the Islamic Republic of Iran, 2004-2008*, Approved by the Islamic Consultative Assembly. Tehran.

Organization of Plan and Budget, Center for Social Economic Documents and Publishing (2011). *The law of fifth program of economic, social and cultural development of the Islamic*

Fricker, M. (2007). *Epistemic Injustice: Power and the Ethics of Knowing.* Oxford: Oxford University Press.

Fricker, M. (2013). Epistemic justice as a condition of political freedom? *Synthese.* 190(7), 1317–1332. doi: 10.1007/s11229-012-0227-3

Ghafari, G. (2018). *Values and Attitudes of Iranians (2015) Student and Non-Student Population: National Survey Findings.* Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.

Given, L. M. (2008). *The Sage encyclopedia of qualitative research methods.* Thousand Oaks, California: Sage Publication.

Golding, C. (2012). Epistemic progress: a construct for understanding and evaluating inquiry. *Educational Theory*, 62(6), 677-693. doi:10.1111/edth.12004

Grenfell, M., & James, D. (1998). *Bourdieu and Education, Acts of Practical Theory.* Flamer Press.

Haghighat, A. (1996). *History of Iranian national movements, from the Mongol tyranny to the height of the Safavid rule.* Tehran, Iran: Koomesh.

Hall, S. (1977). The work of representation. In S. Hall (Ed.). *Cultural Representation and Signifying Practices.* London: Sage Publication.

Hall, S. (1993) . Encodind-decoding, In S. During (Ed.), *The Cultural Studies Reader.* London: Routledge.

Hall, S. (2005). Encoding, decoding. In S. Hall, D. Hobson, A. Lowe & P. Wilis (Eds.), *Culture, Media*, *Language.* London: Routledge.

Karsenty, B. (2013). From Marx to Bourdieu: The limits of the Structuralism of Practice. In S. Susen & B. S. Turner (Eds.). *The legacy of Pierre Bourdieu, Critical Essays.* London: Anthem Press.

Kaya, A., & Benevento, A. (2022). Epistemic Justice as a Political Capability of Radicalised Youth in Europe: A Case of Knowledge Production with Local Researchers. *Journal of Human Development and Capabilities*, 23(1), 1-22. doi: 10.1080/19452829.2021.2004096

Kidd, I. J., & Carel, H. (2017). Epistemic injustice and illness. *Journal of applied philosophy*, 34(2), 172-190. doi: 10.1111/japp.12172

King, N., & Horrocs, C. (2010). *Interviews in Qualitative Research.* London: Sage Publication.

Kozinets, R. (2010). *Ethnography: Doing Ethnographic Research Online.* London: Sage Publication.

Lee, E., Herschman, J., & Johnstone, M. (2019). How to convey social workers' understanding to clients in everyday interactions? Toward epistemic justice. *Social Work Education*, 38(4), 485-502. doi:10.1080/02615479.2018.1539070

BIBLIOGRAPHY

Anderson, E. S. (2012). Epistemic Justice as a Virtue of Social Institutions. *Social Epistemology: A Journal of Knowledge, Culture and Policy*, 26(2), 163–173. doi: 10.1080/02691728.2011.652211

Atkinson, P. (2002). *Language, Struture and Reproductionm: An Introduction to the Sociology of Basil Bernstein.* London: Methuen.

Bernstein, B. (1962). Linguistic codes, hesitation phenomena and intelligence. *Language and Speech*, 5, (1), 31–46. doi: 10.1177/002383096200500104

Bernstein, B. (2000). *Pedagogy, Symbolic Control and Identity: Theory, Research, Critique.* London: Rowman & Littlefield.

Beugre, C. D. (1998). *Management Fairness in Organization, Westport, Connecticut.* London: Quorom books.

Bourdieu, P. & Passeron, J. C. (1990). *Reproduction in Education Society and Culture* (R. Nice, Trans.; 2nd ed.). London: Sage Publication.

Bourdieu, P. (1991). *Language and Symbolic Power* (G. Raymond & M. Adamson, Trans.). Cambridge: Polity Press.

Bourdieu, P. (2002). *Masculine Domination.* (R. Nice, Transe.). Redwood City, California: Stanford University Press.

Bueter, A. (2019). Epistemic injustice and psychiatric classification. *Philosophy of Science*, 86(5), 1064-1074. doi: 10.1086/705443

Carel, H., & Kidd, I. J. (2014). Epistemic injustice in healthcare: a philosophial analysis. *Medicine, Health Care and Philosophy*, 17(4), 529-540. doi: 10.1007/s11019-014-9560-2

Coady, D. (2017). Epistemic Injustice as Distributive Injustice. In I. J. Kidd, J. Medina & G. A. Pohlhaus (Eds.). *Routledge Handbook of Epistemic Injustice.* London: Routledge.

De Sousa Santos, B. (2014). *Epistemologies of the South: Justice against Epistemicide.* Boulder: Paradigm Publisher.

Dübgen, F., & Skupien, S. (2019). *Paulin Hountondji: African Philosophy as Critical Universalism.* Palgrave Mac Millan.

Farihi, D. (1392). *Power, Knowledge and Legitimacy in Islam: MiddleAges* Tehran, Iran: Ney Publishing (13th ed.).

Flick, O. (2009). *An Introduction to Qualitative Research*, (H. Jalili, Transe.). Tehran, Iran: Ney Publishing.

Fricker, M. (2003). Epistemic injustice and a role for virtue in the politics of knowing, *Metaphilosophy,* 3–4(1–2), 154–173. doi: 10.1111/1467-9973.00266

Fricker, M. (2006). Powerlessness and Social Interpretation, *Episteme*, 3(1-2), 96-108. doi: 10.1353/epi.0.0004

Interdisciplinary Studies in the Humanities

4

Volume 14
Issue 2
Spring 2022

the principle of Rawls difference. Thus, it can be said that although many people may consider themselves "entitles", the prevailing atmosphere in the definition of justice in the network is "sensitivity to justice for the most deprived." Finally, the national \ transnational definition of epistemic justice was also known. In periods when local issues (city, village or province) are closer to issues such as human rights or linked to other definitions and dimensions of justice and other current or historical issues through intertextuality, justice will also find a national or global definition.

A review of policy-making also shows that cultural governance, a top-down, and otherizing approach have always made young people subject to policy-making. Also, policy-based and community-based non-governmental organizations, parties and organizations that lead to youth involvement in major decision-making were not very effective. In particular, in the policies of young people's lifestyles, otherization has become more intensified. This pathological attitude has also gained a police and judicial face in recent years and the field of cultural policy has become the one for objectifying women, stigmatizing various youth groups, and policing youth affairs.

CONCLUSION

There is a big gap between definitions of epistemic justice from the perspective of youth that come from their conversations, and policymakers' definitions. Paying attention to young people's definitions of various issues, epistemic justice in everyday life in particular, can help policy-makers bridge gaps. However, only by using the youth's participation in meaning-making and decision-making will, we see the elimination of the feeling of epistemic injustice.

NOVELTY

This research considers the issue of epistemic justice in both conceptual and experimental dimensions. Methods of constructing this form of justice were examined at the level of daily life as the deepest and as the most structural level in the policy dimension. On the other hand, a comparative study of these two levels was conducted, which is very effective in Iranian society, which has a lot of cultural complexity and experiences a level of social and political alienation.

INTRODUCTION

This study aims to examine the need to address epistemic justice and how to achieve it at the theoretical level and its construction at the experimental level. Thus, we intend to study the construction of epistemic justice in testimonial and hermeneutical domains of the daily life of Iranian youth and related policies. Finally, we seek to bridge the permanent gap between everyday life studies and policy studies.

METHODOLOGY

The research method is virtual ethnography and carried out using Judgmental sampling and samples including the pages of youth with the age range of 18 to 35 years, from different gender, ethnic and class groups in Iran that are on members of Facebook (Meta), Twitter, Instagram and YouTube and in a way, they express themselves or talk about epistemic justice. An analysis of cyberspace writings and policy texts was done through thematic analysis whereas image analysis was done through semiotics. Credibility and reliability commensurate with the qualitative approach were obtained through long-term presence in the field and continuous observation.

FINDINGS

The findings indicate two types of otherization. The first is through the exclusion of non-standard groups through language and emphasis on a systematic relationship of dichotomies, including elite / non-elite, strong / weak with different binaries such as center (Tehran) dweller / other cities dweller, male / female, adult / young, educated / uneducated, and so on. Another type of epistemic alienation and marginalization also involve the formal reading of the definition of criterion, which is an ideological definition. These otherizations have three important consequences. The first is the contrast between official rulings and opinions of the people, that is due to differences in discourses and meaning-making and the existence of a bipolar space. Differences in perceptions in cultural policy, foreign policy, international treaties, civil movement laws, and the like have made the definitions of youth and other subcultures different from those of official institutions. This dissimilarity extends from the most objective level, the definitions of material life (distributive justice) to judicial justice and freedom. The second consequence is the polarization of society and being voiceless. Many subcultures believe that they are in the minority because they do not belong to certain political tendencies and are considered as "other". The most important thing that bothers this group is that their voices are not heard because not only are their words not the words of a dominant discourse (hermeneutical injustice) but they are not members of any decision-making organizations (testimonial injustice). The third consequence is the problematization of difference. Many of the posts show the plight of victims of justice (distribution of wealth, status and credibility). There is a view on

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 14(2), 1-27, Spring 2022

Veisi, S., Zokaei, M.S., & Entezari, A. (2022). Epistemic justice among youth: from cyberspace to policymaking. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 14(2), 1-27. doi: 10.22035/isih.2022.4588.4541

http://dx.doi.org/10.22035/isih.2022.4588.4541 URL: http://www.isih.ir/article_392.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Epistemic Justice Among Youth: From Cyberspace to Policymaking

Simin Veisi[1], Mohammad Saeed Zokaei[*2], Ardashir Entezari[3]

Received: Nov. 10, 2021; Accepted: Feb. 24, 2022

ABSTRACT

Justice is one of the most important issues in Iranian society. The main issue of the present study is epistemic justice and the gap between its definitions in everyday life and policy making domains. For that matter, we purposefully selected the pages of young users on social media networks of Instagram, Twitter, Facebook, YouTube and Telegram and then conducted their virtual ethnographic, thematic and semiotic analyses. Thereafter, policymaking texts were thematically analyzed, as well. While the findings of cyberspace confirmed the existence of hermeneutical (epistemic) injustice; we saw two types of otherization in space where the first is elitist and the second is based on reading of the dominant discourse of being the criterion that people are trying to confront with. The consequences of these otherizations include the contrast between official rulings and opinions of the people, the polarization of the society, being voiceless and probelmatization of difference. Epistemic justice at both national and transnational levels that are connected to each other manifested itself in the data. A review of relevant policy documents confirms the lack of opportunities for youth participation in macro decision-making, inattention to different lifestyles, otherization, pathological attitudes and policing and judicialization of issues. It seems that by eliminating the shortcomings of existing programs and operationalizing them, taking advantage of the academic capacity of universities and moving from abyssal thinking through radical plurality and de-linking, we can see the elimination of epistemic injustice, especially among the youth.

Keywords: epistemic justice, testimonial justice, hermeneutical justice, release from epistemic injustice

---

1. Ph.D in Cultural Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran

2. Professor of Sociology, Department of Cultural Studies, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

✉ zokaei@atu.ac.ir

3. Associate Professor of Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran

Contents

Epistemic Justice Among Youth: From Cyberspace to Policymaking
Simin Veisi, Mohammad Saeed Zokaei, Ardashir Entezari / 1

Bio-resistance as an Alternative to Bio-power: Analyzing the Self-realization of Subaltern Population in Contemporary Iranian History
Farjad Nateghi, Ebrahim Towfigh / 9

Recognizing the Requirements and Functions of Interdisciplinary Studies of Legal and Literary Concepts
Rasoul Afzali, Mehyar Alavi Moghaddam, Mahmoud Firouzi Moghaddam / 17

Something between Art and Commerce: A Sociological Study of Modern Iranian Arts and Crafts Movement
Zeinab Shafiei / 25

New Woman Akin to Modern Urban Way in the New Wave of Cinema in Pre-Islamic Revolution Era: Case Study of Films *Mr. Naive* **(1971) and** *The Balooch* **(1973)**
Javad Nematollahi, Alireza Sayyad / 33

The Effect of Economic Empowerment of Women Household Heads on their Social Health
Hossein Ali Ghajari, Fatemeh Haghparast / 41

Quarterly Journal of
Interdisciplinary Studies in the Humanities
Volume 14, Issue 2, Spring 2022

Director-in-Charge: Hossein Mirzaei, PhD
Editor-in-Chief: Hosein Ebrahimabadi, PhD
Publisher: Institute for Social and Cultural Studies (ISCS)

Editorial Board

Manoochehri Abbas, Professor of Political Science, Tarbiat Modares University; **Abbas Ashrafi,** Associate Professor of Quran Sciences and Hadith, Allameh Tabataba'i University; **Morteza Bahrani,** Associate Professor of Political Thought, Institute for Social and Cultural Studies; **Saeed Beheshti,** Professor of Education Philosophy, Tarbiyat Modarres University; **Micheal Cook,** Professor of Islamology, Princeton University; **Hossin Ebrahimabadi,** Associate Professor of Psychology, Institute for Social and Cultural Studies; **Eckart Ehlers,** Professor of Geography, Bonn University; **Maghsoud Farasatkhah,** Professor of Higher Education Planning, Institute for Research and Planning in Higher Education; **Hadi Khaniki,** Professor of Communications, Allame Tabatabaei University; **Reza Mahoozi,** Associate Professor of Science Philosophy, Institute for Social and Cultural Studies; **Mohammad Ali Mazaheri,** Professor of Psychology, Shahid Beheshti University; **Moahmoud Mehrmohammadi,** Professor of Curriculum Planning, Tarbiyat Modares University; **Hosein Mirzaei,** Associate Professor of Sociology, University of Tehran; **Mahdi Mohammadzade,** Professor of Art, Tabriz University of Art; **FathollahMojtabaie,** Professor of Religion, Tehran University; **Dariush Rahmanian,** Associate Professor of History, Tehran University; **Mohammad Taqi Rahnamaie,** Associate Professor of Geography, Tehran University; **Mohammad Roshan,** Associate Professor of Private Law, Shahid Motahari University; **Ahmad Hosein Sharifi,** Professor of Philosophy, Imam Khomeini Education and Research Institute; **Mohammad Hadi Zahedi Vafa,** Associate Professor of Economy, Imam Sadiq University.

Referees of this Issue

Maghsood Farasatkhah, Professor of Development of Higher Education Planning, Institute for Research and Planning in Higher Education; **Mojtaba Imani,** University of Sari; **Nematollah Fazeli,** Professor of Anthropology, Institute for Humanities and Cultural Studies; **Farzad Gholami,** Assistant Professor of Communications, University of Tehran; **Ehsan Shahghasemi,** Assistant Professor of Communications, University of Tehran; **S. Ahmad Habibnezhad,** Associate Professor of Law, University of Tehran; **S. Mohammad Mahdizade,** Associate Professor of Communication, Allameh Tabataba'i University; **Hosein Ebrahimabadi,** Associate Professor of Education Philosophy, Institute for Social and cultural Studies; **Gholamreza Madaniyan,** Assistant Professor of Law, Islamic Azad University, North Branch; **Zohre Alikhani,** Assistant Professor of Communications, University of Tehran; **Ghasem Azizi,** Associate Professor of Geography, University of Tehran; **Ali Semsar Yazdi,** Assistant Professor of Water Engineering; **Sadegh Salehi,** Associate Professor of Environment Sociology, University of Mazandaran; **Hosein Rezaei,** Professor of Water Engineering, University of Urmia

Indexing Databases

● For further information, please visit: www.isih.ir
● All rights reserved for publisher

Address:
No. 124, Momen Nejad St. (1st Golestan), Pasdaran Ave., Tehran, Iran
P.O Box: 1666914711
Tel: +98 21 22570719 **Fax:** +98 21 22570722
Email: info@isih.ir **Website:** http://www.isih.ir

ISSN: 2008-4641

54 Interdisciplinary Studies in the Humanities
Volume 14, Issue 2, Spring 2022

Epistemic Justice Among Youth: From Cyberspace to Policymaking
Simin Veisi, Mohammad Saeed Zokaei, Ardashir Entezari

Bio-resistance as an Alternative to Bio-power: Analyzing the Self-realization of Subaltern Population in Contemporary Iranian History
Farjad Nateghi, Ebrahim Towfigh

Recognizing the Requirements and Functions of Interdisciplinary Studies of Legal and Literary Concepts
Rasoul Afzali, Mehyar Alavi Moghaddam, Mahmoud Firouzi Moghaddam

Something between Art and Commerce: A Sociological Study of Modern Iranian Arts and Crafts Movement
Zeinab Shafiei

New Woman Akin to Modern Urban Way in the New Wave of Cinema in Pre-Islamic Revolution Era: Case Study of Films Mr. Naive (1971) and The Balooch (1973)
Javad Nematollahi, Alireza Sayyad

The Effect of Economic Empowerment of Women Household Heads on their Social Health
Hossein Ali Ghagari, Fatemeh Haghparast

Institute for Social and Cultural Studies
Ministry of Science, Research and Technology